

بر حسب امر حضرت حجة الاسلام مدّ ظله العالی  
مجدداً این رساله شریفه را ملاحظه نموده بعض  
مسائل مهمه ثقلید و کثیری از مسائل عبادات  
بر آن اضافه نموده و بنظر مبارک

رسانیده امضا فرمودند الاثم

ابوالقاسم الحسینی

الاصفہانی

---

طبعت فی مطبعة دار السلام « بغداد »

۱۳۲۹



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عمل باين رساله شريفه كه جناب مسنطاب نخبه العلماء الاثقياء الاعلام  
اقاى معظم سلمه الله تعالى منتخب نموده اند صحيح

ومجزى است حرره الاحقر

محمد كاظم الطباطبائي

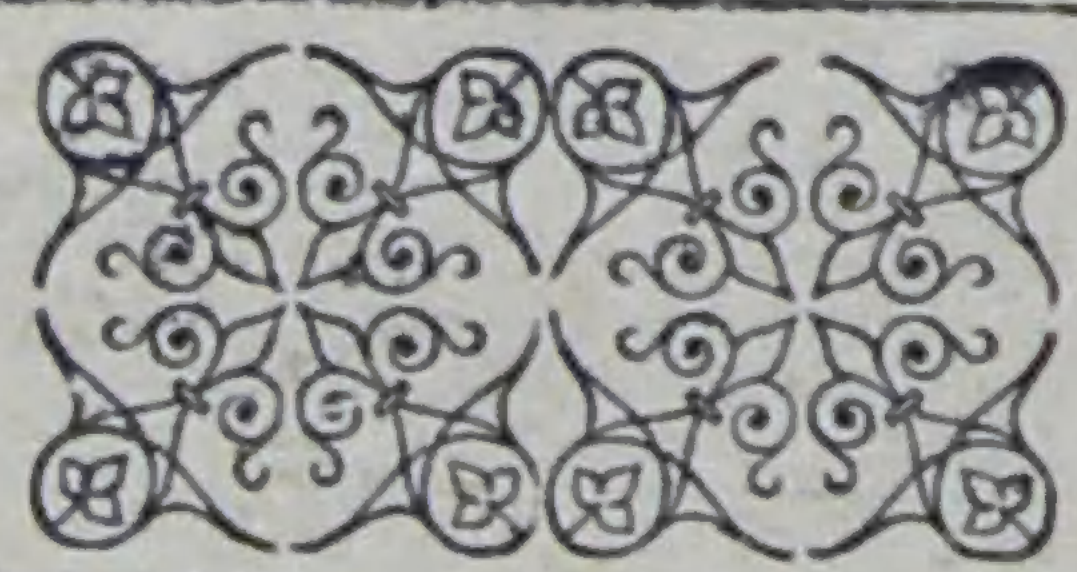
رساله شريفه منتخب الرسائل

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

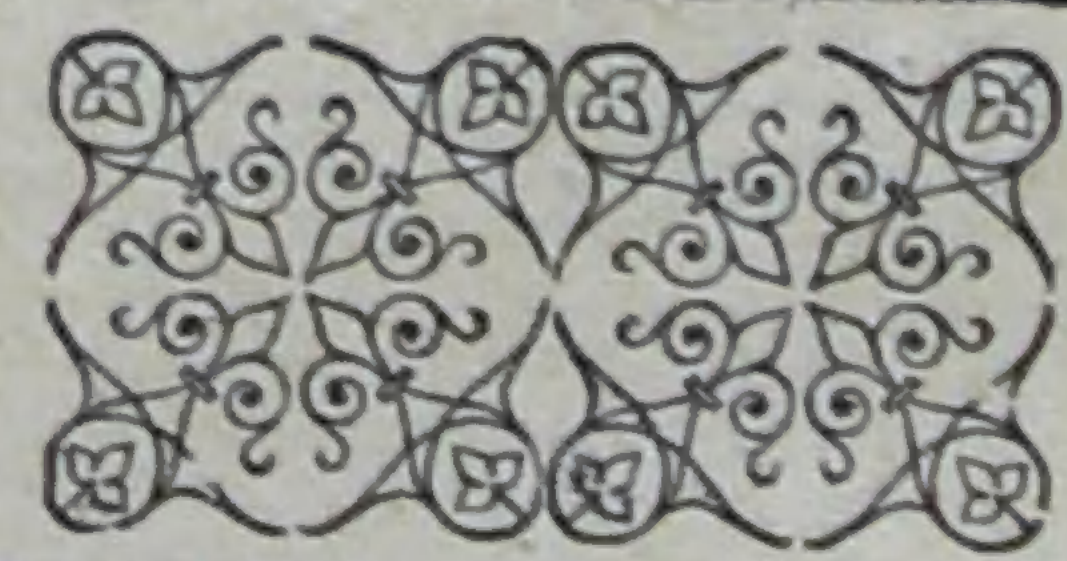
الحمد لله والصلوة والسلام على رسوله وعترته الطيبين امناء الله ( اما  
بعد ) چنين كويد مذهب آثم جاني « سيد ابو القاسم الموسوي » النجفي  
الاصفهاني عفى عنه كه چون رساله هاي عمليه مفصله متعدده عربيه  
وفارسيه وفناواى حضرت اية الله في الارضين استاد الفقهاء والمحققين  
اعلم العلماء والمجاهدين حجة الاسلام والمسلمين اكمل المتقدمين والمتأخرين  
السيد المشجر المؤيد والتقى الصفي المسدد \* السيد محمد كاظم  
الطباطبائي \* النجفي اليزدي ادام الله ايام افاضاته ومتعنا الله بطول



بقائه از مطبوع و غیر مطبوع در عبادات و معاملات در اطراف عالم  
در بلاد مسلمین منتشر گردیده ولی مابین آنها علی کثرتها رساله مختصری  
که سهل التناول و مشتمل بر اصول دین و فروع دین و مقتصر بر مهمات  
احکام شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و اله الطاهرین  
باشد نبود « لهذا » این ذره بمقدار محض خدمت گذاری بشریعت  
مطهره متقرباً الی الله و طلباً لمرضاة این مجموعه را ترتیب داده مطابق  
فناوای حضرت سید استاد مد ظله العالی بزبان فارسی با کمال اقتصار  
و نهایت اختصار بعبارات شیرین عوام فهم از روی رساله های مفصلا  
انتخاب نمودم و مسمی نمودم انرا ( بمنتخب الرسائل ) و ارجو من الله  
التوفیق و مشتملست بر دو مقصد



مقصد اول



در اصول دین با اشاره بادل و واضحه ان بطوریکه بر هر عامی روشن شود  
و قبل از شروع در ان بدانکه هر ذی شعوری بجز تفکر در وجود خود یا سایر  
مصنوعات می یابد که مصنوع بخودی خود موجود نشده بلکه صانع قادر  
حکیمی که مستجمع جمیع صفات کمالیه و منزّه و مبرا از صفات نقص و احتیاج



قانون عدل صحیح از جانب حق سبحانه و تعالی چرا که اگر واگذار  
 نماید امر قانون را بخلق هر کسی بر حسب رای سخیف خود اختیار  
 طرفی را خواهد نمود و نظام عالم مختل خواهد شد پس بر حضرت حق  
 سبحانه و تعالی معین است که وضع قوانین عدل نموده و بواسطه انسان  
 کامل که از جنس خلق باشد ان احکام را بخلق برساند که بتوانند با او  
 الفت گرفته و تعلم ان قانون و احکام را از او بنمایند و باید ان شخص  
 کامل و معصوم از خطا باشد و بمعجزات و آیات و دلائل اثبات پیغمبری  
 خود را بر خلق نماید تا اذعان و اعتقاد بنبوت او نموده او را در ان احکام  
 تصدیق کنند یا آنکه مخبر صادق اخبار بنبوت او نماید پس بدانکه  
 از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب  
 بن هاشم بن عبد مناف خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین  
 صد و بیست و چهار هزار پیغمبر مبعوث شدند از جانب حق سبحانه  
 و تعالی و بشارت مقدم مبارك حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله  
 را بخلق دادند و دین انحضرت باقی است الی یوم القیمة و نبوت ان  
 حضرت ثابت است بشش دلیل « اول » انکه باتفاق کافر و مسلم  
 انحضرت شاگردی استادی را نفرموده و درس نخوانده و ننوشته و از



انحضرت و اوصیاء او در هر علمی فرمایشاتی صادر شد که بی تعلیم  
 معلم محال عادی میباشد و صادر شدن این خرق عادات از ایشان معجزه  
 واضح است « دوم » آنکه در کتابهای آسمانی مکرراً بشارت بقدم  
 مبارك انجناب داد شده چنانچه در آیات شریفه قرآن بیان فرموده  
 و اگر در آنها نبود خصم انجناب که یهود و نصاری بودند تکذیب او را  
 می نمودند و اگر این معنی را تکذیب نموده بودند بایست بتواتر بمابرسد  
 و حال آنکه نرسیده « سیم » معجزات و خوارق عادات که بتواتر از  
 انحضرت صادر شده و بما رسیده مثل شق القمر و تسبیح سنک ریزه  
 در کف مبارك انجناب و امثال ان از معجزاتی که در کتب ثبت است  
 « چهارم » آنکه قرآنی از جانب خداوند آورده که فصاحت و بلاغت ان  
 عاجز نموده فصحاء عرب را که در قرآن در مقام تحدی فرموده فأنوا  
 بسورة من مثله و همه فصحاء عرب در مقام معارضه برآمدند و عاجز  
 شدند « پنجم » آنکه کمالاتی و اخلاقی از انجناب بتواتر رسیده که دارای  
 انها مستحق پیغمبر است و زمان انحضرت زمان طغیان کفر بوده  
 وقاعده لطف اقتضای نمود که مثل او مرسل بسوی خلق شود  
 « ششم » آنکه اگر پیغمبر نبود بر خداوند عالم لازم بود که شخصی را



بکار د که بطریق علمی کذب اورا واضح نماید زیرا که مقتضای حکمت  
 این است که شخص حکیم عالم قادر علی الاطلاق بغلبه و قوه یا بطریق  
 علمی دفع مفسد دین را بنماید «سیم» معاد جسمانی است که تمام خلق  
 باهمین بدن عنصری روز قیامت محشور و در موقف حساب خواهند  
 آمد بشش دلیل «اول» آنکه ظلم در بنی آدم بسیار است وغالباً جزاء  
 آنها در دنیا داده نمیشود اگر روز جزائی نباشد که داد مظلوم را از ظالم  
 بگیرد لازم میباشد که خداوند عالم سبب ظلم شده باشد و ظلم بر خداوند  
 جل شأنه قبیح است «دویم و سیم» آنکه خداوند حکیم تکلیف  
 فرموده بنده کانش را باموری چند و وعده ثواب و وعید از عقاب  
 فرموده و چونکه ان ثواب و عقابها بالعیان در دنیا نیست باید روز  
 جزائی باشد والا لازم میباشد تساوی مطیع و عاصی و این قبیح است  
 و ایضاً کذب لازم میباشد «چهارم» آنکه اتفاق اهل هر ملت حقه بر  
 ان شده «پنجم» آنکه اگر نبوده باشد و بیان نشده باشد خلق بظلم  
 عالم را فاسد مینمایند «ششم» آنکه بعد از ثبوت نبوت خاصه حضرت  
 رسول ص بنصوص منواتره در قرآن بیان ان نموده «چهارم» عدلست  
 و بعضی انرا اصل مذهب شمرده اند بشش دلیل «اول» آنکه ظلم



قبیح است و برخدا روا نیست «دویم» آنکه ظلم نمودن بجهت احتیاج  
واقع میشود و خدا محتاج نیست «سیم» آنکه خداوند جل شأنه خود  
منع از ظلم فرموده چگونه خود ظلم می نماید «چهارم» آنکه در کتابهای  
منزله اخبار بعدل خود فرموده «پنجم» آنکه نظم آفرینش عالم اقتضاء  
عدل او را مینماید «ششم» آنکه با احتمال ظلم رفع اعتماد میشود از  
صدق او (پنجم) امامتست که او را هم بعضی اصل مذهب شمرده اند  
و همان برهانیکه ذکر شد در اثبات نبوت مطلقه و احتیاج خلق بانبیاء  
جاریست در اثبات ولایت مطلقه و لزوم نصب امام از قبل حق  
سبحانه و تعالی برای ابقاء دین حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله  
و اتمام حجت بر خلق و بیان احکام الهیه و هم در اثبات لزوم عصمت امام  
و بقاء او الی یوم القیمة (و امامت) خاصه دوازده امام علیهم السلام که  
«اول» امیر المؤمنین علی علیه السلام «دویم» امام حسن «سیم» امام  
حسین «چهارم» امام زین العابدین «پنجم» امام محمد باقر «ششم»  
امام جعفر صادق «هفتم» امام موسی کاظم «هشتم» امام رضا  
«نهم» امام محمد تقی «دهم» امام علی النقی «یازدهم» امام حسن  
عسکری «دوازدهم» امام عصر منتظر ارواح العالمین فداه و عجل الله



تعالی فرجه وجعلنا من انصاره بوده باشند ثابت میشود به پنج دلیل  
 « اول » باتفاق شیعه و اهل سنة حضرت رسول ص فرموده که خلیفه  
 بعد از من دوازده نفر میباشند و هر کس غیر از آنها اظهار این امر نموده  
 باین عدد نبودند و هم چنین معصوم نبودند و عصمت ائمه طاهرين نزد تمام  
 مسلمین محل کلام نیست مگر فرقه ضاله خوارج لعنهم الله که عناد آنها  
 واضح است « دوم » آنکه هر يك از ایشان ادعاء امامت نموده اند  
 قطعاً و عصمت آنها مانع از دروغ گفتن ایشانست علاوه بر آنکه کمالات  
 و حالات و عبادات و مکارم اخلاق و محامد صفات ایشان که بتواتر  
 رسیده مقتضی صدق ایشان است « سیم » علومیکه از ایشان رسیده  
 بی تعلیم از خارج بوده و آن خرق عادت است « چهارم » آنکه از  
 حضرت رسول ص نصوص متواتره بامامت ایشان باسمائهم و صفاتهم  
 رسیده چنانچه در کتب مبسوطة مسطور است « پنجم » آنکه معجزات  
 متواتره که از هر کدام از آنها نقل شده در کتب مفصلة مسطور است



✽ مقصد دوم ✽



در فروع دین است و آن احکام عبادات و معاملات و فرائض



وسایات است و تفصیل احکام آنها در کتب و رسائل مفصله مسطور  
است و عمده<sup>۲</sup> غرض در این وجیزه اقتصار بر مهمات احکام عبادات  
و معاملات و موارد است که غالباً مورد ابتلای عامه<sup>۳</sup> ناس میباشد  
و نتمه<sup>۴</sup> احکام موکول بکتاب مبسوطه است که از فتاوی حضرت سید  
استاد مد ظله العالی در اطراف عالم منتشر است (واما) احکام حج  
پس علاوه از آنکه در ضمن کتب مبسوطه مسطور است رساله مفرده<sup>۵</sup>  
مناسک مختصر از محقق انصاری مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه  
که حاشیه فرموده اند منکفل احکام است پس این وجیزه مشتمل  
است بر سه منهج

منهج اول

در احکام عبادات است و در آن چند مطلب است و قبل از شروع در آن  
باید دانست که اصل وجوب تقلید در حق غیر مجتهدین تقلیدی  
نیست پس باید خود مقلد بدلیل عقلی قطعی انرا بداند و بر احدی  
مخفی نیست که اگر اجتهاد بر تمام خلق واجب عینی باشد نظام معاش  
مردمان مختل میشود بلکه وجوب اجتهاد نسبت ببعضی از خلق



مستلزم تکلیف مالا یطاق و نسبت ببعضی موجب عسر اکید و حرج شدید است و حال آنکه خداوند جل شانه سخی را از این امت مرحومه برداشته چنانچه وجوب عمل با احتیاط در حق عوام مستلزم آن است پس طریق عوام منحصر بتقلید است و مناسب است مهمات مسائل تقلید بیان شود در چند مسئله (مسئله) بدانکه شخص مکلف یا مجتهد است یعنی صاحب قوه استنباط احکام شرعیه از مدارك مقررہ آنها یا صاحب قوه ضربوره نیست چه عامی محض باشد یا مشغلی که هنوز بحد استنباط نرسیده پس اگر مجتهد باشد عمل میکند با جتهاد خود والا باید تقلید کند یا احتیاط و برای مجتهد هم جایز است در عمل خود احتیاط کند چه فعلاً اجتهاد کرده باشد در آن مسئله یا نه و اگر در بعض مسائل قوه استنباط داشته باشد که او را متجزی می گویند میتواند در خصوص آن مسائل عمل با جتهاد خود کند و در آنچه قوه ندارد حال او حال غیر مجتهد است که باید عمل کند بتقلید یا با احتیاط (مسئله) بدانکه اقوی جواز عمل با احتیاط است چه برای مجتهد چه مقلد چه در شبهات حکمیه چه موضوعیه چه احتیاط مستلزم تکرار عمل باشد یا نباشد مگر در صورتیکه احتیاط مستلزم تکراری شود



که در عرف صدق امتثال نکنند و آن را باز یچه حساب کنند (مسئله)

بدانکه احتیاط چند قسم است زیرا که گاهی احتیاط مقتضی فعل  
 عملی است مثل آنکه حکم عملی مردد باشد مابین وجوب و غیر حرمت  
 از استحباب یا اباحه یا کراهت پس در این صورت مقتضای احتیاط  
 آوردن العمل است و گاهی احتیاط مقتضی ترك است مثل آنکه عمل  
 مردد باشد مابین حرام و غیر واجب و گاهی احتیاط مقتضی جمع است  
 مثل آنکه نماز را قصر باید بخواند یا تمام و گاهی مقتضی تکرار است  
 مثل آنکه نداند امر فلانی شرط است یا مانع پس باید يك مرتبه عمل  
 را بان امر بجا آورد و يك مرتبه بدون آن (مسئله) در مواردیکه  
 احتیاط ممکن نیست معین است اجتهاد یا تقلید مثل دوران امر مابین  
 وجوب چیزی یا حرمت آن یا شرطیت چیزی و مانعیت آن در عملیکه  
 قابل تکرار نیست و مثل مالیکه مردد باشد مابین دو صغیر یا دو مجنون  
 یا بین صغیر و مجنون و نحو اینها (مسئله) بدانکه تمیز دادن عامی موارد  
 احتیاط را در بسیاری مقامات در نهایت صعوبت است زیرا که گاهی  
 مختلف میشود باختلاف حالات و کیفیات مثلاً جواز وضوء و غسل  
 باب مستعمل در رفع حدث اکبر محل خلاف است و بحسب ظاهر



احوط ترك ان است لکن این در وقتی است که آب دہکری کہ خالی از نقص باشد داشته باشد اما اگر آب او منحصر باشد بان و خاک نیم ہم نداشته باشد احوط وضوء گرفتن بہمان آب است چنانچہ ہر گاہ خاک ہم داشته باشد احوط جمع مابین وضوء بان آب و نیم است و ہم چنین احتیاط از جہتی معارض میشود با احتیاط از جہت دیگر مثل آنکہ در شك اینکہ تسبیحات اربعہ را سہ مرتبہ باید گفت یا یک دفعہ کافیست کہ احتیاط در سہ مرتبہ گفتن است لکن در صورتیکہ وقت مضیق باشد سہ مرتبہ خواندن ان مستلزم وقوع قدری از نماز است در خارج وقت احتیاطین تعارض میکنند و ترجیح احد احتیاطین برای عامی میسر نیست بلکہ مشقت معرفت موارد احتیاط کمتر از زحمت اجتناد نیست لذا متعین است براو در امثال این موارد تقلید کند (مسئله) بدانکہ بعضی کفنیہ اند تقلید عبارت است از عمل کردن بقول مجتہد و بدون عمل محقق نمیشود لکن اقوی خلاف ان است بلکہ تقلید عبارت است از التزام بفتوای مجتہد و انرا حکم خود دانستن و عقد قلبی براینکہ حکم اللہ فعلی در بارہ او همان است بالتزام بعمل بر طبق ان پس تقلید مقدمہ عمل است و عمل خارجی معتبر در



تحقق آن نیست اگر چه مقصود اصلی از ایجاب آن عمل است چنانچه  
اجتهاد نیز چنین است یعنی عمل خارج از آن است و التزام منبرور که  
معنی تقلید است اگر تفصیلی باشد باینکه فتوای مجتهد را در خصوص  
مسئله مفصلاً بداند و ملتزم شود کفایت آن در تحقق تقلید معلوم  
است و اما التزام اجمالی باینکه ملتزم بآنچه فتوای مجتهد است در  
خصوص فلان مسئله بآنکه هنوز یاد نکرده است یا گرفتن رساله  
باملتزم شدن بآنچه در آن است از فتاوی پس آیا کافیهست یا نه پس اظهر  
کفایت آن است اگر چه مراعات احتیاط در ترتیب آثار احوط است  
پس اگر تقلید او باین نحو اجمال باشد احوط عدم عدول از آن مجتهد  
است چنانچه اگر آن مجتهد وفات کند پیش از عمل احوط عدول  
بجی اعلم است اگر چه بقاء بر تقلید را واجب دانیم ولی مجرد یاد گرفتن  
فتوای مجتهد بدون التزام بعمل آن یا گرفتن رساله بدون التزام بان  
یا گفتن اینکه من مقلد فلان مجتهدم تقلید نیست (مسئله) طفل میز  
هر گاه تقلید کند صحیح است پس اگر قبل از بلوغ مجتهدش بمیرد  
میتواند بر تقلید او باقی بماند چنانچه در حال حیوة او نمیتواند عدول  
بدیگری کند قبل از بلوغ یا بعد از آن در جائیکه مقلد بالغ نمیتواند



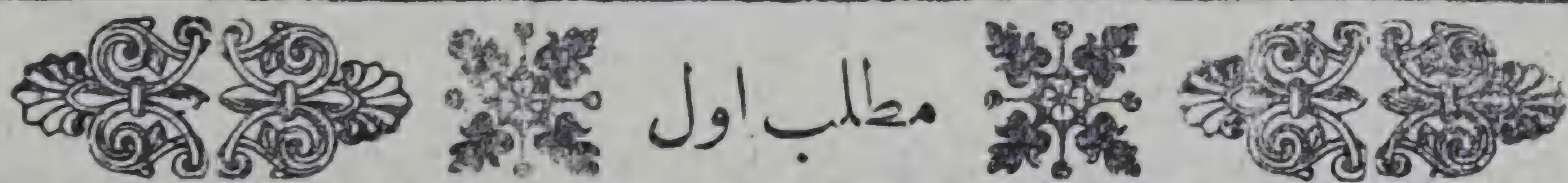
عدول کند (مسئله) مجتهدی که تقلید او را میتوان کرد باید جامع  
الشرائط باشد که امام زمان اذن داده باشد در رجوع باو بطریق  
خصوص یا عموم و اذن بطریق خصوص در زمان غیبت کبری نیست  
لکن اذن عموم موجود است چنانچه در توقیع مبارک فرموده واما  
الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتي علیکم وانا  
حجة الله علیهم ودر احادیث دیگر فرموده اند الراد علیه کالراد علینا  
والراد علینا کالراد علی الله تعالی وهو علی حد الشریک بالله ونیز از  
حضرت عسکری علیه السلام منقول است که فرموده اند واما من کان  
من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً علی هواه مطیعاً لامر مولاه  
فللعوام ان یقلدوه (مسئله) اقوی جواز بقاء بر تقلید میت است ولی  
جایز نیست ابتداء تقلید میت نماید (مسئله) هر گاه عدول کرد از  
تقلید مجتهد میت بمجتهد حی جایز نیست دوباره عود بتقلید میت و هم  
چنین جایز نیست عدول از تقلید مجتهد زنده بدیگری مگر در صورتیکه  
دویمی اعلم باشد (مسئله) تقلید اعلم با امکان واجب است علی الاحوط  
و هر گاه اعلم را شناسد واجب است فحص کند تا پیدا کند و مرجع  
در تعیین او اهل خبره و استنباط می باشند و مراد از اعلم کسی است



که استنباط او از دیگران بهتر باشد باینکه مدارك مسئله را بهتر بداند  
 (مسئله) معتبر است در مجتهد برای صحت تقلید کردن از او چند چیز  
 « اول » بلوغ « دوم » عقل « سیم » ذکوریت « چهارم » اثنی  
 عشری بودن « پنجم » عدالت « ششم » طهارت مولد « هفتم »  
 حفظ او از منعارف کمتر نباشد « هشتم » اجتهاد « نهم » حیوة پس  
 ابتداء تقلید میت نمیتوان نمود بلی اگر در زمان حیوة او تقلید نموده  
 جایز است بعد از مردن او بر تقلید او باقی بماند اگر چه احوط رجوع  
 بحی است « دهم » آنکه اعلم یعنی استادتر باشد در استنباط احکام شرعیه  
 از ادله آن بالفعل « یازدهم » آنکه مقبل بر دنیا نباشد یعنی همت او  
 مصروف نباشد در اوضاع دنیوی به زائد بر منعارف (مسئله) ثابت  
 میشود مجتهد بودن بعلم حاصل از اختبار یا از شیعاع و بشهادت عدلین  
 و هم چنین اعلیت بلی کفایت میکند مطلق مظنه باعلیت هرگاه  
 متمکن از علم نباشد بلکه هرگاه ممکن نباشد تمیز دادن اعلم مابین چند  
 نفر و یکی از آنها محتمل الاعمیة باشد باین معنی که علم داشته باشد که  
 اینها یا مساویند یا او اعلم است در این صورت معین است تقلید او  
 (مسئله) هرگاه مقلد فنوای مجتهدش را در همه احکام نمیداند اما



یقین دارد باینکه عملیکه میکند اجزاء و شرائطش را بجای آورد  
و منافیات آن را ترك میکند اقوی صحت آن عمل است اگر چه احوط  
اعاده آنست (مسئله) احتیاط مطلق را جایز است رجوع بغير نماید  
بامراعات الاعلم فالاعلم و بهتر عمل با احتیاطست و مخالفت احتیاط  
مستحبی جایز است و مستحبی بودن احتیاط معلوم میشود باینکه قبل از  
آن یا بعد از آن فتوی داده باشد و بگوید لکن احوط کذا یا و احوط کذا  
یا احوط و اولی کذا است والا احتیاط مطلق است



## مطلب اول

در طهارتست و آن یا از حدث است یا از خبث و طهارت از حدث  
یا بآب است یا بخاك و طهارت بآب وضوء و غسل است و طهارت بخاك  
تیمم است و برای نماز و امثال آن گاهی وضوء کافی است و احتیاج  
بغسل و تیمم نیست و گاهی غسل تنها کافیست و گاهی وضوء و غسل  
هر دو لازم است و گاهی وضوء و تیمم و گاه غسل و تیمم باید بجا آورد  
و گاهی محتاج به هیچ کدام نیست اما جائیکه وضوء تنها کافیست پس  
وقتی است که میخواهد نماز و نحو آن بجا آورد و موجبات غسل برای



اورو نداده و مانعی از استعمال آب ندارد بتفصیلی که می آید و هنوز وضوء نکرده یا گرفته و یکی از مبطلات آن باطل شده اما جائیکه غسل تنها کافی است پس برای کسی است که جنب باشد و مانعی از غسل کردن نداشته باشد اما جائیکه غسل و وضوء هر دو لازم است پس جائی است که موجبات غسل غیر از جنابت برای او روی دهد و مانعی از استعمال آب نداشته باشد و در این صورت بهتر این است اول وضوء بگیرد بعد غسل کند اما جائیکه وضوء و تیمم هر دو لازم میشود پس وقتی است که موجبات غسل غیر جنابت برای او رود داده و مانع از غسل دارد و بتواند وضوء بگیرد پس وضوء بگیرد و تیمم بدل از غسل هم بجا آورد چنانچه هر گاه از وضوء گرفتن هم مانع دارد دو تیمم کند یکی بدل از وضوء و دیگری بدل از غسل و نیز از جاهائیکه وضوء و تیمم هر دو لازم است در بعض صور جبیره است و احوط جمع مابین هر دو است در رمدهای که بنواید ماعدای چشم از صورت را بشوید و چشم را جبیره کنند بلی اگر علاوه بر خود چشم یا موضع جرح و اطراف متعارفه آن قدر معتد به از اعضاء صحیحه را نیز نمی تواند بشوید و آب مضر بان است تیمم منعی است و اگر حائل در اعضاء



ست

وضو باشد در اعضا وضوء یا غسل یا غیر از جبیره مانند قیر و نحو آن که  
رفع آن ممکن نباشد کافی است شستن روی آن در وضوء یا غسل و تیمم  
واجب نیست اگر چه احوط است نیز اما جائیکه تیمم تنها کافیست  
پس وقتی است که موجب وضوء تنها رود و از وضوء مانع داشته  
باشد و تفصیل آن خواهد آمد چنانچه اگر جنب باشد و مانع از غسل  
داشته باشد اکتفاء نماید بیک تیمم بدل از غسل بلی اگر در این صورت  
تیمم بجا آورد و نماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر مادامیکه مانع از غسل او  
باقی است برای نمازهای بعد اقوی آن است که وضوء تنها کافی است  
اگر چه احوط در صورت تمکن از وضوء جمع مابین تیمم و وضوء است  
و در صورت تعذر از وضوء اکتفاء بیک تیمم بقصد مافی الذمه نماید  
و احوط از آن دو تیمم است یکی بدل از وضوء و دیگری بدل از غسل اما  
جائیکه نه غسل لازم است و نه وضوء و نه تیمم پس برای نماز میت است  
و تفصیل احکام آنها در چند مقصد ذکر میشود

مقصد اول

در وضوء است بدانکه حقیقت وضوء چهار چیز است « اول » شستن



روی از رستنه گاه موی سر تا ز نخ بحسب طول و آنچه را فرا گیرد  
انگشت ابهام و وسطی بحسب عرض «دویم» شستن دودست از  
مرفق تا سر انگشتان «سیم» مسح پیش سر بار طوبت کف دست  
از تری آب وضوء بقدری که مسمای مسح بعمل آید «چهارم» مسح  
دو پابر طوبت کف دست از سر انگشت پاتایخ پا که مفصل است  
بنابر احوط و از عرض بقدر مسمی (و شرائط) وضوء چند چیز  
است «اول» نیت و معتبر است در آن قصد قربت و آن اینست که  
انرا بجهت خدا بجا آورد بجهت امثال امر او یا تحصیل ثواب یا خوف  
از عقاب یا غایتی از غایات دیگر که راجع بخدا باشد و شرطست استدامه  
آن تا آخر وضوء بلی هر گاه در بین وضوء قصد بیرون رفتن از آن  
نمود یا متردد شد در آن و قبل از خشك شدن اعضاء سابقه دوباره عود  
کرد به نیت اول و مفسد دیگر بعمل نیامده تمام کند وضورا از اینجا  
که قصد بیرون رفتن نموده یا متردد شده صحیح است «دویم» پاك  
بودن آب وضوء «سیم» مباح بودن آن و در حکم نجس و غصبی است  
هر گاه مشتبّه بان شود و محصور باشد بلی اگر مطلع شود بر غصبی  
بودن آب بعد از فراغ از وضوء آن وضوء صحیح است ولیکن عوض



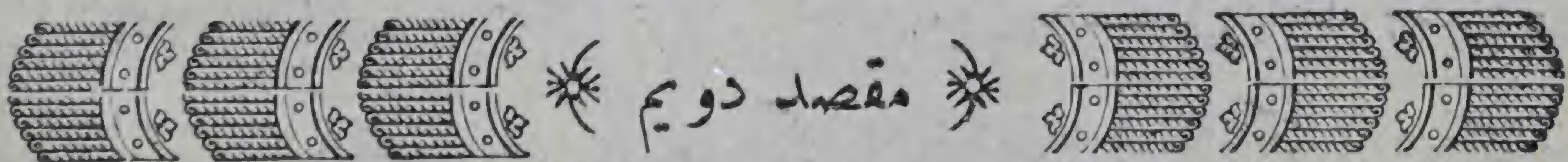
ان آب را بصاحبش رد کند بخلاف آنکه اگر مطلع شود بنجس بودن آب بعد از وضوء که باطلست و هم چنین است هرگاه مطلع شود بمضاف بودن آن «چهارم» مطلق بودن آب پس وضوء بآب مضاف باطل است بلی اگر آب مطلق مشتبّه شود بآب مضاف و آب دیگر هم نباشد واجب است از هر کدام يك وضوء بگیرد بخلاف آنکه اگر آب مباح مشتبّه شود بآب غصبی که باید نیم کنند و هرگاه آب پاك مشتبّه شود بآب نجس و آب دیگر هم نداشته باشد اقوی آن است که بآب يك كاسه وضوء بسازد و بعد بآب كاسه دیگر اولاً اعضاء وضوء را بشوید و بقیه آن وضوء دیگر بگیرد هر چند احوط در فرض انحصار آب بان دو جمع مابین وضوء بنحو ضرب و بین نیم است و با عدم انحصار وضوء بآب دیگر است و هم چنین در غسل «پنجم» آنکه آب وضوء مستعمل در رفع نجاست نشده باشد اگر آب قلیل باشد پس غسل استنجاء اگر چه با شرائطش پاکست لکن وضوء بان صحیح نیست «ششم» پاك بودن اعضاء وضوء و کفایت میکند پاك بودن هر عضوی قبل از شروع در آن علی الاقوی «هفتم» مباح بودن مکان وضوء گیرنده بلکه محل ریختن آب وضوء و هم چنین



ظرف آب باید مباح باشد و طلا و نقره نباشد « هشتم » مانع از استعمال  
 آب نداشته باشد که تکلیف نهم یا جیره است « نهم » ترتیب که  
 اول رو را بشوید و بعد دست راست و بعد دست چپ و بعد مسح  
 کند سر را و بعد دو پا را و ترتیب در پاها نیست لکن جایز نیست  
 بنابر احوط تقدیم مسح پای چپ بر پای راست و با هم جایز است  
 هر چند بهتر ترتیب است « دهم » موالات باینکه تأخیر نیندازد شستن  
 یا مسح کردن عضو را بمقدار یک سبب تأخیر عضو سابق خشکیده  
 باشد و اما هر گاه بواسطه حرارت هوا یا باد مثلاً خشکیده باشد  
 یا خودش خشک نموده و پی در پی شسته وضویش صحیح است  
 « یازدهم » مباشرت یعنی خودش وضو بگیرد هر گاه بتواند و با عدم  
 امکان دیگری او را وضو دهد و ایکن نیت وضو را خودش بکند  
 ( و مبطالات ) وضو هفت است « اول » بیرون آمدن بول و در حکم  
 آنست رطوبت مشتبّه پیش از استبراء « دوم و سیم » بیرون آمدن  
 غایط و باد است « چهارم » خواب است « پنجم » هر چیزیکه عقل را  
 زایل کند « ششم » استحاضه و هر چه موجب غسل باشد و هر گاه  
 با وضوء بود و شك نمود در عروض یکی از مبطالات اعتناء نکند و هر گاه



محدث بود و شك نمود که آیا وضوء گرفته یا نه وضوء بگیرد ( وضوء )  
 واجب و شرط است از برای چند چیز « اول » نماز واجب غیر از نماز  
 میت و اما نماز مستحب پس وضوء فقط شرط است از برای آن  
 « دوم » اجزاء فراموش شده از نماز و رکعات احتیاط و هم چنین  
 سجده سهو علی الاحوط « سیم » طواف واجب اگر چه جزء حج  
 و عمره مندوبین باشد بدانکه حرام است بر شخص بی وضوء بدن خود را  
 بکتابت قرآن و باسم جلاله خداوند و صفات خاصه او بمالد و هم چنین  
 اسماء انبیاء و ائمه هدی و حضرت زهراء علیهم السلام علی الاحوط  
 و بدانکه در حال تخلی و غیر آن واجب است پوشانیدن عورتین را از  
 ناظر محترم و حرام است رو بقبله و پشت بقبله بول یا غایط کردن  
 و مستحب است بعد از بول استبراء و آن عبارت است از کشیدن  
 انگشت بقوت از مقعد تا ییخ ذکر سه مرتبه و کشیدن از ییخ ذکر بدو  
 انگشت تا سر ذکر سه مرتبه و فشردن سر حشفه سه مرتبه و بدانکه  
 استنجاء واجب نیست مگر برای چیزیکه طهارت بدن در آن واجب باشد



مقصد دوم



در غسل است واغسال واجبه شش است « اول » غسل جنابت  
 « دوم » غسل حیض « سیم » غسل نفاس « چهارم » غسل استحاضه  
 « پنجم » غسل مس میت « ششم » غسل میت پس در آن چند  
 فصل است ( فصل اول ) در غسل جنابت است بدانکه سبب جنابت  
 دو چیز است « اول » بیرون آمدن منی و در حکم آنست رطوبت  
 مشتبّه پیش از استبراء از آن بیول کردن « دوم » جماع در قبل یا در  
 دبر اگر چه منی بیرون نیاید از برای فاعل و مفعول و واجب است  
 غسل جنابت برای چند چیز « اول » نماز واجب غیر از نماز میت  
 « دوم » اجزاء فراموش شده آن و رکعات احتیاط و هم چنین سجده  
 سهو علی الاحوط « سیم » طواف واجب اگر چه جزء حج و عمره  
 مندوبین باشد و اما طوافیکه چنین نباشد پس باطل نیست در حال  
 جنابت اگر چه دخول مسجد الحرام برای او حرام است پس اگر  
 غفلت از جنابت نمود و داخل مسجد شد و طواف نمود صحیح است  
 « چهارم » روزه بتفصیلیکه در صوم بیان خواهد شد و حرام است از  
 برای جنب چند چیز « اول » مس اسم جلاله و صفات خاصه خداوند  
 و هم چنین اسماء پیغمبران و ائمه هدی و حضرت زهراء سلام الله



عليهم اجمعين على الاحوط «دویم» مس کتابت قرآن «سیم» در نك  
 نمودن در مساجد ولیکن عبور کردن ازان ضرر ندارد و در وقت عبور  
 چیزی در ان نگذارد علی الاحوط لکن اقوی جواز انست و هم چنین است  
 اگر از بیرون مسجد چیزی بیندازد در مسجد و ملحق میشود بمساجد  
 مشاهد مشرفه معصومین علیهم السلام و الحاق صحن آنها بلکه رواق مطهر  
 معلوم نیست «چهارم» عبور کردن از مسجد الحرام و مسجد حضرت  
 رسول ص بلکه مطلق داخل شدن در آنها «پنجم» خواندن چیزے  
 از چهار سوره سجده واجبه دار علی الاحوط و لکن اقوی جواز خواندن  
 غیر از آیات سجده انست ( و اما ) غسل پس برد و قسم است اورتماسی  
 و ترتیبی و اورتماسی شستن ظاهر جمیع بدن است در یک دفعه عرفیه  
 و لازم نیست بدن از آب بیرون باشد و برای غسل فرورود در آب بلکه  
 کفایت میکند شسته شدن بدن در آب بقصد غسل «و ترتیبی»  
 انست که اول سر و کردن را بشوید و بعد طرف راست را و بعد طرف  
 چپ را و غسل در شرائط مثل وضوء است مگر آنکه ابتداء از اعلی  
 و موالات در غسل نیست و غسل جنابت کفایت میکند از وضوء  
 بخلاف باقی اغسال و بدانکه هر گاه چند غسل بر او باشد مثل غسل



حیض و جنابت و جمعه و امثال آن و بقصد همه یک غسل کند کافی است چنانچه اگر نیت یکی از آنها را نماید مجزیست از بقیه اگر چه غیر غسل جنابت را قصد کند علی الاقوی اگر چه احوط در این فرض التبیان ببقیه است (فصل دوم) در غسل حیض است بدانکه خون حیض غالباً سیاه یا سرخ و گرم و تازه و با سوزش و جھنده است و گاهی خلاف آن هم میشود و غالب زنان در ماهی یک مرتبه می بینند و اقل آن سه روز است و کمتر از آن حیض نیست و باید سه روز مستمراً خون ببینند حتی شبهای وسط پس هر گاه مستمر نباشد حیض نیست بلی فترات یسیره در بین ضرر ندارد و مشهور اعتبار کرده اند که سه روز متوالی باشد پس سه روز متفرق در بین ده روز را حیض نمیدانند لکن احوط در آن مراعات احتیاط است بجمع مابین تروک حائض و اعمال مستحاضه چنانچه در پاکی مابین مراعات احتیاط شود بجمع مابین احکام طاهره و تروک حائض و شرط است در حیض اینکه بعد از بلوغ و قبل از یاس باشد پس خون پیش از بلوغ که نه سال تمام نشده است حیض نیست بلی اگر مشتبّه باشد بلوغ و خون به بیند به صفات حیض آن علامت بلوغ است و خون بعد از پنجاه سال در غیر قرشیه و بعد از شصت سال



در قرشیه حیض نیست و حیض با حمل جمع میشود هر چند حمل ظاهر شده باشد و اقل پاکی مابین دو حیض ده روز است و اکثر آن حدی ندارد و هر گاه خون حیض مشتبّه شود بخون بکارت تمیز داده میشود باینکه قدری از پنبه داخل کند و بعد از زمانی بیرون آورد اگر خون دور پنبه را گرفته از بکارت است و اگر در آن فرو رفته حیض است و بدانکه زن یا ذات العادة است یا غیر ذات العادة و ذات العادة آنست که در دو ماه دو دفعه متساوی خون به بیند پس هر گاه آن دو دفعه در وقت و عدد مثل هم است او را ذات العادة وقتیه و عددیه میگویند مثل آنکه در ماه اول خون به بیند از اول ماه مثلاً تا شش روز و در ماه دوم نیز به همین نحو و اگر در وقت مثل هم باشند لکن در عدد تفاوت داشته باشند او را ذات العادة وقتیه میگویند مثل آنکه در یک ماه از اول آن تا پنجم به بیند و در ماه دوم تا چهارم یا تا ششم مثلاً و اگر در عدد مثل هم باشند و در وقت مختلف او را ذات العادة عددیه میگویند و غیر ذات العادة سه قسم است یا مبتدئه است یعنی اول حیضی است که دیده یا مضطرّبه است یعنی مکرر خون دیده و لکن عادت برای او مستقر نشده باینکه دو دفعه مثل هم ندیده در وقت یا عدد یا ناسیه است



یعنی عادت خود را فراموش کرده است وقتاً یا عدداً یا هر دو و بدانکه ذات العادة وقتی که چه عددیه هم باشد یا نه هر گاه در ایام عادت یا دو روز پیش از آن خون به بیند بمجرد دیدن آن را حیض قرار میدهد چه بصفات حیض باشد یا نه پس اگر سه روز کمتر نشد حیض بوده و اگر کمتر شد نماز و روزه را که ترك کرده قضاء کند و اما ذات العادة عددیه تنها و هم چنین هر سه قسم غیر ذات العادة هر گاه خون به بیند پس اگر بصفات حیض است حیض قرار دهند مثل ذات العادة وقتی که والا احتیاط کنند بجمع مابین اعمال مستحاضه و ترك حائض تا سه روز پس اگر مستمر شد تا سه روز حیض قرار دهند والا استحاضه و بدانکه هر گاه در ذات العادة عددیه چه وقتی که هم باشد یا نه خون از ده تجاوز نکرد و کمتر از سه روز نشد تمام آن حیض است هر چند از عادت کمتر یا بیشتر باشد بلی اگر تجاوز از عدد عادت کرد مستحب است ترك عبادت کند مادام که می بیند تاده روز پس اگر برده یا کمتر منقطع شد تمام آن حیض است و اگر از ده تجاوز کرد همان مقدار عادت را حیض قرار دهد و باقی ایامی که ترك عبادت کرده است قضاء کند و اما غیر ذات العادة عددیه چه مبتدئه یا مضطر به



باشد یادات العادة وقتی که هرگاه خون او از ده تجاوز نکرد باز تمام آن حیض است و اگر تجاوز کرد پس مبتدئه و مضطر به رجوع میکنند در تحیض بصفات حیض هرگاه خونها مختلف باشند پس هرگاه بعضی سیاه یا سرخ باشد و بعضی زرد رنگ باشد آن سیاه یا سرخ را حیض قرار دهد اگر کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد اگر مختلف نباشند یا با اختلاف آنچه بصفات حیض است کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد رجوع کند در عدد حیض بخیشان خود اگر همه مثل هم باشند و اگر خیشان نداشته باشد یا مختلف باشند یا عادت نداشته باشند یا نتواند مطلع شود بر عادت ایشان مخیر است مابین اینکه عدد حیض را سه روز قرار دهد بشرط آنکه نداند که زیاد تر از سه روز است یا شش روز را بشرط آنکه نداند زیاد تر یا کمتر از آنست یا هفت روز را بهمین شرط و فرق نیست مابین آنکه در یکماه چنین باشد یعنی خون او تجاوز کند از ده روز یا در هر ماه چنین باشد و در ذات العادة وقتی که نیز اقوی تخیر مابین اعداد مذکوره است هر چند احوط اختیار هفت است و هم چنین در ناسیه العدد و اما اگر ناسیه الوقت باشد پس رجوع بصفات کند و با عدم آن بهتر اینست که عدد معلوم را در اول خون حیض



قرار دهد هر چند اقوی تخیر است در قرار دادن عدد را مابین تمام ایام  
 و اگر ناسیة الوقت والعدد باشد من حیث الوقت مثل ناسیة الوقت است  
 و من حیث العدد مثل ناسیة العدد و در اینجا چند مسئله است  
 (مسئله اولی) هرگاه صاحب عادت شش روز مثلاً سه روز یا چهار  
 روز خون دید و قطع شد واجب است غسل کند و نماز کند هر چند احتمال  
 بدهد یا مظنه داشته باشد که عود میکند و اگر عود کرد و برده یا کمتر  
 منقطع شد احکام حیض را جاری کند در ایام خون دیدن و در ایام  
 پاکی در بین احتیاط کند بجمع مابین احکام طاهره و حائض پس  
 روزه هائی که گرفته باید قضا کند و اگر عود کرد در ششم و تجاوز  
 کرد از ده روز تا ششم را حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه و در پاکی  
 مابین احتیاط کند و اگر بعد از ششم عود کرد و تجاوز کرد حیض او  
 همان سه روز یا چهار روز است (مسئله دوم) هرگاه شك کند  
 در انقطاع و عدم انقطاع حیض واجب است استعمال باینکه مقداری  
 از پنبه بخود بردارد و زمانی صبر کند پس بیرون آورد اگر الوده بخون  
 نیست پاک شده است از حیض و اگر الوده است باقی است و اگر  
 بدون استعمال غسل کند و نماز کند صحیح نیست هر چند معلوم شود



که پاک بوده مگر آنکه قصد قربت از او متشی شده باشد و معلوم شود پاک بودن او در حال غسل (مسئله نهم) هرگاه پیش از عادت خون دید و مستمر ماند تا بعد از عادت اگر مجموع از ده بیشتر نیست تمام حیض است و اگر متجاوز است عادت او حیض است و طرفین استحاضه و اگر پیش از عادت دید و در عادت ندید و بعد از آن هم دید و مجموع از ده زیادتر نیست طرفین حیض است و در ایام پاکی احتیاط کند و اگر متجاوز است هر يك از طرفین که بصفات حیض است حیض قرار دهد و اگر هر دو مثل هم می باشد اول را حیض قرار دهد بنابر احوط هر چند محتملست تخیر و اگر پیش از عادت و بعد از آن دید بشرائط حیض در هر دو و ما بین آن دو خون ده روز پاکی فاصله شده است هر دو حیض است (مسئله چهارم) هرگاه مابین دو خون که هر دو بصفت و شرائط حیض است ده روز یا زیادتر خون بصفت استحاضه به بیند باز طرفین را حیض قرار دهد و وسط را که بصفت استحاضه است استحاضه (مسئله پنجم) هرگاه پیش از عادت خون به بیند بصفت حیض و در عادت بیند بصفت استحاضه و مجموع پیش از ده روز باشد عادت را حیض قرار دهد هرگاه عادت متعارفه باشد



واما اگر عادت حاصله از تمیز باشد مشکل است پس در هر دو خون  
 مراعات احتیاط کند و هم چنین هر گاه در عادت به بیند بصفت  
 استحاظه و بعد از عادت هم به بیند لکن بصفت حیض و مجموع بیش از ده  
 باشد بلی هر گاه مابین دو خون ده روز پاکی فاصله شود در هر دو  
 صورت هر دو را حیض قرار دهد (مسئله ششم) در اقل حیض  
 شب اول و شب آخر خارج است یعنی هر گاه سه روز دوشب که در  
 وسط است خون به بیند اقل حیض محقق شده است و هم چنین است  
 در اکثر حیض شب اول و آخر خارج است و کذا در اقل طهر که ده  
 روز است و احکام حائض چند چیز است « اول » آنکه صحیح نیست  
 از او نماز چه واجب و چه مستحب « دوم » روزه از او صحیح نیست  
 لکن روزه واجبی را باید قضا نماید « سیم » طواف واجب از او صحیح  
 نیست واما طواف مستحب پس چون ممنوع از دخول مسجد الحرام  
 میباشد ممنوع است از آن لکن هر گاه جهلاً یا نسیاناً داخل شود  
 و طواف کند صحیح است و محرمات حائض مثل محرمات جنب است  
 و علاوه حرام است وطی کردن در قبل مادامیکه خون او باقیست  
 و بعد از انقطاع خون و قبل از غسل جایز است اگر چه فرجش را



نشسته باشد بنا بر اقوی واحوط اجتناب از وطی در دیر است نیز  
 و هر گاه زوج وطی نمود در حال حیض زوجه خود را هر چند کنیز  
 غیر باشد احوط بلکه اقوی وجوب کفاره است و آن هیچده نخود  
 طلای مسکو کست در اول حیض و نصف آن در وسط حیض و ربع  
 آن در آخر آن و کفایت میکند قیمت آن و در کنیز خودش سه مد  
 کندم بدهد بسه فقیر از برای هر فقیری یک مد و هم چنین طلاق حائض  
 صحیح نیست مگر آنکه هر گاه زوج غایب باشد یا زوجه غیر مدخوله  
 یا حامله باشد و بعد از پاک شدن از حیض صحیح است هر چند غسل  
 نکرده باشد (و کیفیت) غسل حیض ترتیباً و ارتماساً مثل غسل  
 جنابت است لکن کافی از وضوء نیست پس باید از برای مثل نماز وضوء  
 هم بگیرد پیش از غسل یا بعد از آن و بهتر پیش بودن آنست و هم چنین  
 است غسل نفاس و استحاضه و غسل مس میت و سائر اغسال مستحبه  
 (فصل سیم) در غسل نفاس است بدانکه نفاس خونی است که در  
 وقت زائیدن زنان می آید و اکثر آن ده روز است و از برای اقل آن  
 حدی نیست و نفاس ذات العادة بقدر عادت اوست و اگر تجاوز  
 کند از عادت او و برده یا کمتر منقطع شود تمام نفاس است و اگر از ده



روز تجاوز کنند همان عادتش نفاس است و تتمه استحاضه اگر چه  
احوط در آن نتمه جمع است بتروك نفساء و افعال مستحاضه بلکه اولی  
تاهیجده روز جمع است و اگر اصلاً در بین ده روز خون نه بیند حکم  
نفاس ندارد و اگر يك روز خون دید و قطع شد همان يك روز  
نفاس است و اگر روز اول دید و روز پنجم هم مثلاً دید و قطع شد آن  
دو روز نفاس است و در آن سه روز پاکی مابین احتیاط کند بجمع  
مابین احکام نفساء و طاهره و هم چنین هر گاه اول و دهم یا نهم یا هشتم  
مثلاً به بیند ایام طرفین خون نفاس است و در پاکی مابین احتیاط  
کند و آنچه بر حائض حرام و واجب و مستحب و مکروه است بر نفساء  
نیز چنین است (فصل چهارم) در غسل استحاضه است بدانکه  
استحاضه بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آنست که کهنه  
یا پنبه را که در فرج میگذارد خون بان برسد و لکن آنرا بتمام فرانگیرد  
و متوسطه آنست که خون در پنبه فرو رود و از آن نکذرد و کثیره آنست  
که از پنبه بگذرد و بکهنه هم برسد و در قسم اول غسل واجب نیست  
بلی برای هر يك نمازی چه فریضه و چه نافله يك وضوء لازم است  
و در قسم دوم برای نماز صبح يك غسل علاوه کند و اما اگر بعد از



نماز صبح متوسطه شود برای نماز ظهر و عصر يك غسل علاوه کند  
 بنار اقوی و هم چنین است سرگاه بعد از نماز ظهر و قبل از عصر یا بعد  
 از عصر و قبل از مغرب یا بعد از مغرب و قبل از عشاء متوسطه شود  
 و اما در قسم سیم سه غسل علاوه نماید یکی برای نماز صبح و یکی برای  
 نماز ظهر و عصر و یکی برای مغرب و عشاء اگر جمع کند مابین ظهرین  
 و عشاءین و اگر جمع نکند و فاصله بیندازد پس واجب است برای  
 هر نمازی غسل علی حده چنانچه احوط است که بعد از غسل  
 و وضوء نماز را تأخیر ننماید و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود از بیرون  
 آمدن خون اگر متضرر نشود بان و بهتر اینست که وضوء را بر غسل  
 مقدم بدارد و جایز است و طی نمودن زن مستحاضه اگر اغسال صلوئیه را  
 بجا آورد (فصل پنجم) در غسل و سایر احکام اموات است و در آن  
 پنج مبحث است (مبحث اول) در احکام حال احتضار بدانکه واجب  
 است در انحال محتضر را بر پشت بخوابانند و پای او را رو بقبله نمایند  
 و مستحب است شهادتین و اقرار بآئمه طاهرین علیهم السلام و کلمات  
 فرج را تلقین او نمایند و لبها و چشمهای او را بر هم گذارند و دستهای او را  
 بکشند و مؤمنین را اعلام کنند برای تشییع و تعجیل کنند در تجهیز او



مکر در صورت احتمال اشتباه موت او که واجب است تأخیر آن  
تایقین بموت او و مکروه است که حایض و جنب در انحال حاضر باشد  
( بحث دوم ) در غسل دادن میت و در آن چند فصل است ( فصل  
اول ) بدانکه غسل میت واجب کفائیست که بر همه مکلفین واجب  
است و هرگاه يك نفر بعمل آورد از دیگران ساقطست و اولی بغسل  
دادن شوهر است نسبت بزن خود و در غیر زن اولی بان اولی بمیراث  
است اگر وصیت نکرده باشد که شخص معینی او را غسل دهد والا  
وصی مقدم است بر آنها علی الاقوی و طبقات ارحام بترتیب طبقات  
ارث است و اگر هیچ يك نباشد حاکم شرع مقدم است بر غیر و بعد  
از او عدول مؤمنین و تمام آنچه ذکر شد در تکفین و نماز بر میت و دفن او  
نیز جاریست ( فصل دوم ) در شرایط غسل دهنده و آن چند چیز  
است « اول » آنکه اثنی عشری باشد « دوم » مماثلت بامیت در مرد  
بودن و زن بودن پس جایز نیست زن مرد را غسل دهد اگر چه از  
محارم او باشد علی الاحوط مکر در حال ضرورت و هم چنین عکس آن  
لکن در غیر محارم مطلقا جایز نیست بلی جایز است در حال اختیار  
زن را شوهر او غسل دهد و بالعکس و احوط نظر نکردن بعورت



اوست اگر چه اقوی جواز آن است با کراهت و هم چنین کنیز را  
 مولای او و احوط ترك غسل دادن کنیز است مولا یشرا و جایز است  
 پسر سه ساله یا کمتر را زن و دختر سه ساله یا کمتر را مرد غسل دهد  
 (فصل سیم) در احکام آن بدانکه واجب است ازاله نجاست از میت  
 پیش از غسل و کفایت شستن هر عضوی پیش از شروع در غسل  
 آن اگر چه احوط تطهیر تمام بدن اوست قبل از شروع در غسل او  
 و واجب است پوشانیدن عورت او را از نامحرم و احوط آنست که میت  
 را در حال غسل مثل محضر یا قبله بخوابانند (فصل چهارم) در  
 کیفیت غسل دادن او بدانکه واجب است میت را سه غسل بدهد  
 بترتیب «اول» بآبی که در او سدر باشد «دویم» بآبیکه در او کافور  
 باشد «سیم» بآب خالص و احوط غسل دادن میت است در هر يك  
 از اغسال بغسل ترتیبی چنانچه در غسل جنابت گذشت و شرطست  
 در هر یکی از اغسال نیت کردن مقارن شروع در آنها و اگر هیچ آب  
 میسر نشود سه نیم بدهند میت را بقصد هر يك از آن سه غسل علی  
 الاحوط و در نیم سیم قصد مافی الذمة نماید و احکام نیم خواهد آمد  
 و نیم را بدست خود بعمل آورد نه بدست میت (فصل پنجم) در



احکام بعد از غسل بدانکه واجب است بعد از غسل حنوط کردن  
وان مسح کردن هفت موضع سجود اوست بکافور و کافیت بقدر  
مسمی و مستحب است مخلوط کردن حنوط را بتربت حضرت سید  
الشهداء علیه السلام بلی اگر میت محرم باشد کافور بلکه مطلق بوی  
خوش را نزدیک او نهند در غسل و در تحنيط (بحث سیم) در تکفین  
است واجب است کفن نمودن میت را بسه پارچه وان پیراهن  
ولنك و لفافه است که انرا سر تا سری میگویند و شرط است در پیراهن  
که از شانه تا نصف ساق را به پوشاند و افضل تا بقدم بودن است و در  
لنك آنکه مابین ناف و زانورا فرا گیرد و افضل آنکه مابین سینه و قدم  
اورا فرا گیرد و در لفافه آنکه طویلاً انقدر بلند باشد که دوسر اورا  
توان بست و عرضاً انقدر باشد که بر روی هم بیفتد ولنك را مقدم بر  
پیراهن و پیراهن را مقدم بر لفافه به بندد «و معتبر است» در کفن  
چند شرط «اول» مباح بودن ان «دویم» نجس نبودن ان «سیم»  
حریر نبودن ان «چهارم» پوست نبودن ان اگر چه از ما کول اللحم  
ومذکی باشد بلکه احوط است که از مو و کرک ما کول اللحم نباشد  
و کفن زن بر شوهر است مگر آنکه شوهر فقیر باشد و کفن واجب



بیرون میرود از اصل مال هبت اگر چه میت مدبون باشد و مستحب  
 مؤکد است کذاردن دو جریده تربامیت از چوب نخل با امکان والا  
 اولی سدر و بعد از آن ید یا انار و اگر هیچکدام ممکن نشد هر چوب  
 تری کافیهست و بتربت شهادتین و اسماء ائمه را براو بنویسند (مبحث  
 چهارم) در نماز براو است بدانکه واجب است کفایة نماز بر هر میت  
 مسلمانی اگر چه مرتکب کبائر بوده باشد حتی طفلی که شش سال  
 او تمام شده باشد و نماز بر طفل کمتر از شش ساله مستحب است و جایز  
 نیست نماز بر کافر و شرط است در صحت نماز اثنی عشری بودن مصلي  
 و بلوغ شرط صحت نیست و از طفل ممیز صحیح است ولی ساقط نمیشود  
 بان از سائر مکلفین و جایز نیست نماز میت بدون اذن ولی چه بفرادی  
 و چه بجماعت (و کیفیت) نماز آنست که نیت کند و پنج تکبیر بگوید  
 و بعد از تکبیر اول شهادتین بگوید و بهتر آنست که بگوید اَشْهَدُ أَنْ  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ  
 وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ وَبَعْدَ از  
 تکبیر دوم صلوات بر محمد و آل او بفرستند و بهتر آنست که بگوید اللهم  
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ كَافُضِلِ مَاصِلِيَتَ



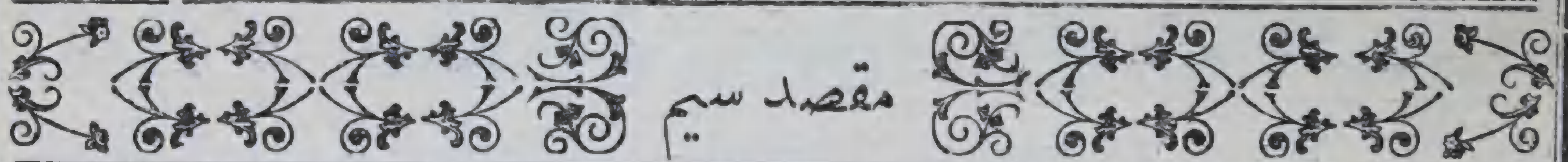
و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمیدٌ مجیدٌ و وصل  
 علی جمیع الانبیاء والمرسلین والشهداء والصدیقین و جمیع عباد الله  
 الصالحین و بعد از تکبیر سیم دعاء از برای مؤمنین بنماید و بهتر آنکه  
 بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء  
 منهم والاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک  
 علی کل شیء قدير و بعد از تکبیر چهارم دعای بر میت نماید بهتر آنکه  
 بگوید اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک  
 وانت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیراً وانت اعلم به منا  
 اللهم ان کان محسناً فزد فی احسانه وان کان مسیئاً فتجاوز عنه و اغفر له  
 اللهم اجعله عندک فی اعلیٰ علیین و اخلف علی اهله فی الغابرین  
 و ارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین بعد بگوید الله اکبر و اگر میت زن  
 باشد ضمیرها را که راجع بمیت است مؤنث بیاورد و در نماز میت  
 شرط است نیت و قیام و قبله و بودن سر میت بسمت یمین نماز گذار اگر  
 چه بجهت طول صف جماعت بالفعل در طرف یمین او نباشد و اگر  
 میت را عکس گذارده باشند نماز باطلست چنانچه شرطست به پشت  
 خوابانیدن میت را در انحال و اگر در نماز بر میت صفوف متعدده بر



و همه فرادی نماز کنند ضرر ندارد (مبحث پنجم) در دفن میت بدانکه واجب است دفن نمودن میت را بوجوب کفائی بنحویکه پنهان نمایند او را زیر خاک بقدریکه محفوظ ماند جثه او از ضرر حیوانات درنده و بوی او از انتشار و واجب است او را بدست راست و رو بقبله بخوابانند و حرام است نبش قبر نمودن مگر در بعضی مقامات که در کتب مبسوطه مسطور است و بجهت بیرون آوردن میت و نقل بمشاهد مشرفه رجوع بغیر کنند چنانچه حرام است سیلی بر صورت زدن و خراشیدن آن و کندن و چیدن موچه در موت اقارب و چه غیر آنها و هم چنین پاره نمودن رخت در غیر موت پدر و برادر و بدانکه استخوان میت را در کیسه کنند و دفن کنند ضرر ندارد و بدانکه مستحب است نماز لیلۃ الدفن و آن دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد آیه الکرسی بخواند در رکعت دوم بعد از حمد اولی آنست که ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و بعد از سلام بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان و اسم آن شخص را بجای فلان ذکر کند (فصل ششم) غسل مس میت بدانکه واجب است غسل نمودن برای کسیکه صل خود مس کرده باشد میت را بعد از سرد شدن و پیش از غسل



دادن او اگر چه مس کند دندان و ناخن او را علی الاحوط ( فصل  
هفتم ) در اغسال مستحب است و شمردن آنها موجب تطویل و در کتب  
مبسوطه مسطور است و غسل جمعه مستحب موکداست و اگر خوف  
داشته باشد که روز جمعه آب بدست او نیاید تقدیم آن روز پنجشنبه  
جایز است و اگر روز جمعه آب بدست آورد نیز بجا آورد و وقت آن  
تاظهر جمعه است و تاغروب جمعه بقصد مافی الذمة بجا آورد و قضاء آن  
تاغروب روز شنبه جایز است



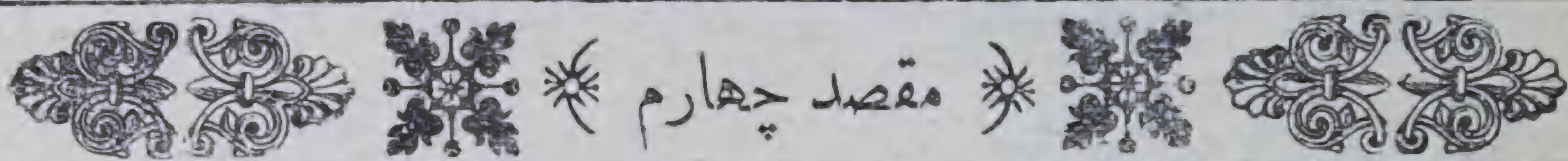
در نیم است بدانکه مشروع میشود تیم در نه مقام ( اول ) نیاقتن آب  
بقدر یکه کفایت کند از برای وضوء یا غسل لکن اگر در بیابانی  
باشد که احتمال بدهد در سستی از آن آب باشد اگر ممکن شود تفحص کند  
خودش یا نائیش در زمین ناهموار بقدر رفتن یک تیر پرتاب و در بیابان  
صاف بقدر دو تیر پرتاب در چهار سمت و هر گاه وقت تنک باشد  
باترك تفحص نیم او صحیح است بخلاف آنکه در وسعت وقت تیم  
کند بدون تفحص که باطل است مگر آنکه در واقع آب نبوده که بر



ان نباشد که از خاک بودن مثلاً بیرون رود و اگر مشتبه باشد بشبهه  
محصوره بهر دو تیمم کند « چهارم » پاک بودن اعضاء تیمم « پنجم »  
زائل کردن حاجب از ماسح و ممسوح « ششم » نیت بتفصیلی که در  
وضوء گذشت « هفتم » ابتداء از اعلی فالاعلی « هشتم » ترتیب  
بنحویکه ذکر شد « نهم » موالات عرفی « دهم » مباشرت که خود  
تیمم کند با امکان « یازدهم » آنکه تیمم بعد از دخول وقت نماز باشد  
و جایز است تیمم در اول وقت چه امید رفع عذر داشته باشد یا نه اگر  
چه تاخیر تا آخر وقت اگر امید رفع عذر داشته باشد احوطست بلی  
باقطع بان تاخیر متعین است و هر گاه تیمم کرد از برای نمازی در وقت  
ان اکتفاء میکنند بان برای نماز دیگر در وقت ان اگر عذر باعث تیمم  
باقی باشد و هر گاه شخص جنب بواسطه ضرر استعمال آب مثلاً برای  
نمازی تیمم کرد و نماز کرد بعد محدث شد بمحدث اصغر برای نماز بعد  
اگر ان عذر باقی باشد وضوء بگیرد یا تیمم بدل از وضوء اگر از ان هم  
معذور است علی الاقوی مادامیکه عذرش باقیست اگر چه احوط  
در صورت تمکن از وضوء جمع است مابین ان و تیمم بدل از غسل و در  
صورت معذور بودن از وضوء يك تیمم است بقصد مافی الذمة و احوط



ازان دو تیم است یکی بدل از وضوء و یکی بدل از غسل



در طهارت از خبث میباشد و دران چند مبحث است ( مبحث اول )  
در نجاسات است و آن دوازده چیز است « اول و دوم » بول و فضله  
انسان و هر حیوانی که حرام گوشت و صاحب خون جهنده باشد در  
غیر پرنده علی الاقوی اکبر چه احوط اجتناب از پرنده است نیز  
خصوص از بول شب پره « سیم » منی است از هر حیوان صاحب  
خون جهنده « چهارم » میت و اجزاء آن که در سابق حیوة داشته باشد  
از انسان و هر حیوان صاحب خون جهنده بلی میت انسان بغسل  
دادن پاک میشود و هر گاه مس کند آنرا قبل از غسل دادن آن غسل  
مس میت واجب میشود اگر چه بدون رطوبت مس شود و هم چنین  
نجس است اجزائیکه از هر حیوان زنده جدا میشود بشرط آنکه روح  
دران حلول کرده باشد لکن اجزاء صغاریکه از انسان جدا میشود  
مثل پوست لب و امثال آن پاکست « پنجم » خون انسان و هر  
حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد مگر آنچه باقی میماند در اجزاء



حیوانی که ذبح شرعی شده و خون متعارف از آن بیرون رفته که طاهر است و احوط اجتناب از خون نیست که در عضوی باشد که حرام است خوردن آن مثل سپرز و خون در زرده تخم اگر بسفیده سرایت نکرده بسبب پرده که بر روی آن هست همان زرده نجس است و سفیده آن پاکست « ششم و هفتم و هشتم » سگ و خوک صحرائی و کافر باقسام آنها و اجزاء آنها اگر چه روح در آنها حلول نکرده باشد « نهم » شراب بلکه هر مست کننده که در اصل روان باشد و آب انکوری که جوشیده و هنوز ثلثان نشده اگر مسکر نباشد اگر چه حرام است خوردن آن مادامی که ثلثان نشده باشد ولی اقوی آنست که نجس نیست هر چند احتیاط خوبست و اما آب مویز و خرما بجوشیدن نه نجس میشود و نه حرام « دهم » فقاع که از جو گرفته باشند و الا حرمت و نجاست آن معلوم نیست اگر مسکر نباشد « یازدهم » عرق جنب از حرام « دوازدهم » عرق شتر نجاست خوار قبل از استبراء آن بلکه مطلق حیوان جلال بنابر احوط ( مبحث دوم ) بدانکه ثابت میشود نجاست بچند چیز « اول » علم بان « دوم » خبر دادن ذوالید « سیم » شهادت دو عادل بلکه عدل واحد بنابر احوط و مظنه و شك کفایت



نمیکند مگر در رطوبت مشتبّهی که بعد از بول یا خروج منی و قبل از استبراء خارج میشود چنانچه ثابت میشود طهارت چیز نجس بعلم یا بینه یا خبر دادن ذوالید و مظنه اگر چه بقول عدل واحد باشد علی الاحوط کفایت نمیکند (مبحث سیم) در احکام نجاسات بدانکه شرط است در صحت نماز در حال اختیار پاک بودن ظاهر بدن و موی و ناخن و نحو آن و لباس مصلی که مائتم فیہ الصلوة باشد و هم چنین است آنچه همراه نماز گذار است اگر چه بان ستر نکرده باشد بلی در مثل عرقچین و بند زیر جامه و جوراب و امثال آن که به تنهایی نمیتوان ستر عورت بان نمود شرط نیست و محمول منجس که بقدر سائر نباشد نیز ضرر ندارد و هم چنین خون قروح و جروح تازمانیکه خوب نشده و تطهیر بدن یا لباس از آن یا تبدیل آن که نوعاً مشقت دارد معفو است در نماز اگر چه زیاد باشد و هم چنین خون حجامت و فصد و هر زخمی بلکه بواسیر نیز چه در باطن باشد یا ظاهر اگر چه احوط اجتناب از آنست و هم چنین معفو است نماز کردن با خون غیر قروح و جروح اگر کمتر از درهم باشد مگر خون حبض و نفاس و استحاضه و نجس العین و مینه که آنها معفو نیست بلکه احوط در خون غیر ما کول اللحم غیر از انسان



نیز اجتناب است ( مبحث چهارم ) در مطهرات است و آن چند چیز است  
 « اول » آب است و آن یا مطلق است که بدون قید آنرا آب میگویند  
 یا مضاف است مثل کلاب و آب قند و آب هندوانه و رفع حدث و ازاله  
 خبث بان نمیشود و بملاقات نجاست نجس میشود هر چند زیاده از کر  
 باشد بشرط آنکه نجس اعلی یا مساوی بان باشد و اگر موضع ملاقات  
 اسفل باشد مثل آنکه از کلاب پاش کلاب در دست کافری بریزند  
 پس نجاست آن سرایت نمیکند باعلی و آب مطلق پنج قسم است  
 « اول » آب باران « دوم » آب جاری « سیم » آب چاه « چهارم »  
 آب ایستاده که بقدر کریا زیاده از آن باشد « پنجم » ایستاده که کمتر  
 از کر باشد پس بدانکه آب باران در حال باریدن در حکم جاریست  
 اگر چه قلیل باشد که نجس نمیشود بملاقات نجاست باعدم تغیر  
 بنجاست و پاک میکنند آب متنجس و غیر آب از زمین و جامه و فرش را  
 که متنجس باشد بیاریدن بر آن بعد از زوال عین نجاست و تعدد و عصر  
 در آن لازم نیست « و اما » آب جاری و آن آبی است که بجوشد از  
 زمین غیر چاه پس بملاقات نجاست نجس نمی شود مادامیکه طعم  
 یارنک یا بوی آن بنجاست متغیر نشود و با تغیر یکی از آنها نجس است



و آب نجس غیر متغیر یا متغیر یک‌که تغیر آن زائل شده باشد مجرد اتصال  
 بآب جاری یا کر پاک میشود « واما » آب چاه پس اقوی آنست که  
 بملاقات نجاست نجس نمیشود اگر چه کمتر از کر باشد و واجب نیست  
 بواسطه افزادن چیزی در آن چیزی از آب آن کشیدن بلی مستحب  
 است و تفصیل آن در رساله مبسوطه مسطور است بلی اگر بنجاست  
 آب چاه متغیر شود نجس میشود و تطهیر آن بکشیدن مقدار است که  
 تغیر آن را زائل کند « واما » آب ایستاده بقدر کر که بحسب وزن  
 شصت و چهار من شاه الا بدست مثقال صیرفی و بحسب مساحت سه  
 وجب و نیم عرض در سه وجب و نیم طول در سه وجب و نیم عمق که  
 حاصل ضرب آنها در یکدیگر چهل و سه وجب الا ثمن وجب است  
 پس چنین آبی بملاقات نجاست نجس نمیشود « واما » آب ایستاده  
 کمتر از کر پس بملاقات نجاست نجس میشود و اگر استعمال شود در  
 رفع خبث پس در غسله ضریره عین نجس است اگر چه متغیر بنجاست  
 نشود بلکه احوط اجتناب از غساله است مگر غساله استنجاء که آن  
 پاکست بشرط آنکه عین نجاست در او نباشد و متغیر بان نشده باشد  
 و نجاست تعدی از محل نکرده باشد بحدی که از صدق استنجاء بیرون



رود و نجاست خارجی بان نرسیده باشد و در تطهیر متنجس از بول  
 بآب قلیل معتبر است شستن آنرا دوسر تبه چه لباس باشد چه غیر آن  
 و کفایت میکند در بول صبی شیر خوار یکبار غذا خور نشده باشد  
 یکمرتبه آب بر او بریزند که محل نجس را فرا گیرد و حاجت بفشردن  
 نیست و در غیر بول اقوی کفایت یکمرتبه است بعد از زوال عین  
 اگر چه احوط دوسر تبه است و در چیزهایی که فشرده میشود معتبر  
 است فشردن آن اما داخل ظرف پس سه مرتبه باید شسته شود بآب  
 ازهر نجاستی مکر در ولوغ سک که باید اول یکمرتبه بخاک پاک خاک  
 مالی نمایند و بعد از آن دوسر تبه دیگر بآب خالص پاک آنرا بشویند  
 و بهتر اینست که اول بخاک خشک خاک مالی کنند و بعد از آن قدری  
 آب در آن کرده کل مالی کنند و بعد از آن دوسر تبه بآب بشویند  
 و مکر ولوغ خوک و مردن موش صحرائی در آن که بنابر اقوی هفت  
 مرتبه آنرا بشویند و احوط در خوک اول خاک مالیدنست نیز و در  
 تطهیر بآب کثیر و جاری یکمرتبه کافی است مطلقا بنابر اقوی بلی در  
 ولوغ خاک مالی لازم است بلکه احوط تعدد غسل است نیز «دویم»  
 زمین که پاک و خشک باشد و آن پاک میکند براه رفتن یا مالیدن بران



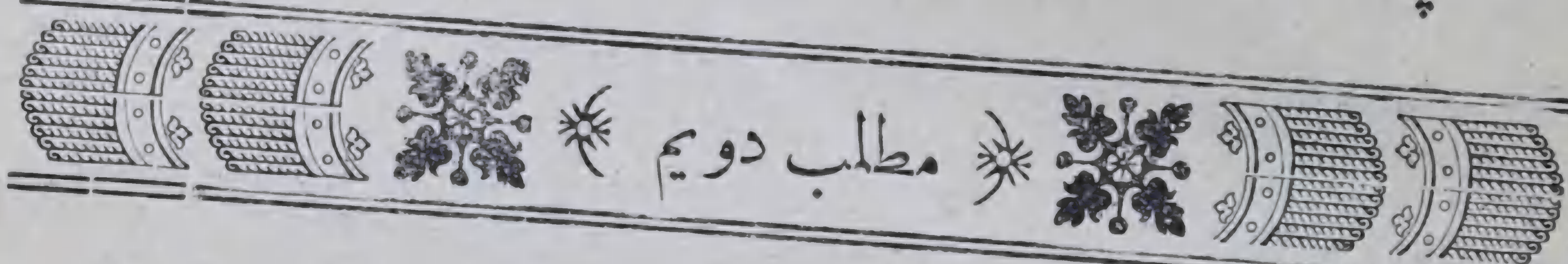
کف پا و کفش و امثال آنرا بعد از زوال عین نجاست بشرط آنکه نجاست آن حاصل شده باشد از راه رفتن بر زمین نجس علی الاحوط «سیم» افتاب است و آن پاك ميكند دو چیز را هرگاه بتاییدن آنرا بخشکانند بعد از زائل شدن عین نجاست (اول) زمین و آنچه غیر منقول باشد مثل عمارات و آلات منصله بان و آنچه در آن نصب شده مثل در و پنجره و میخ و مثل درخت ها و میوه های آن و گیاهها که در آنست و ظرفهاییکه در زمین بنا گذارده شده و امثال آن (دویم) حصیر و بوریا که پاك ميشود بتابش افتاب بر يك طرف آن هر دو طرف آن «چهارم» مستحیل شدن نجس بچیز پاك مثل مبدل شدن شراب بسر که و خاکستر شدن عین نجاست «پنجم» انتقالست مثل خون انسان که در بدن شیش و امثال آن رفته و جزء بدن آن محسوب شود «ششم» اسلام «هفتم» تبعیت و آن در چند جا ثابت است اول هرگاه کافر مسلمان شد طفل او بتبع او پاك ميشود پدر مسلمان شود یا مادر دویم ظرف شراب بعد از مستحیل شدن آن بسر که سیم تخنه که میت را بر آن غسل میدهند و هم چنین خرقة که بر روی اوست در حال غسل دادن و دست غسل دهنده که بتبع میت پاك ميشود و در غیر دست از سائر بدن و لباس غسل دهنده



تاملست احوط شستن است و هم چنین پا کشدن اطراف چاه و دلو  
 و طناب و سائر آلات نزع هر گاه چاه بشغیر نجس شده معلوم نیست  
 احوط اجتناب است «هشتم» غائب شدن مسلمان پس حکم میشود به پاکی  
 بدن یا جامه و فرش و ظرف و آنچه از توابع اوست هر گاه عالم بنجاست  
 ان بوده و احتمال تطهیر ان داده شود و استعمال کند انرا فیما یشرط فیه  
 الطهارة «نهم» زائل شدن عین نجاست از باطن انسان مثل باطن دماغ  
 و گوش و چشم و فرج و امثال ان و هم چنین از ظاهر بدن هر حیوان  
 و هم چنین از مخرج غائط با فرض عدم تعدی بسنك یا کهنه و نحوان از  
 چیزهایی که زائل میکنند عین نجاست را بشرط انکه پاک باشد و باید  
 کمتر از سه عدد نباشد علی الاحوط اگر چه اقوی کفایت جسم واحد  
 ذوالجهات است و هر گاه سه عدد پاک نشد علاوه کند تا زائل شود  
 و اقوی حصول طهارت است باستنجاء باستخوان و سرکین پاک اگر چه  
 حرام است چنانچه حرام است استنجاء بآنچه محترم است در شریعت  
 «دهم» استبراء کردن حیوان نجاست خوار حلال گوشت است  
 بمقداری که از صدق جلال بودن خارج شود و بهتر استبراء است  
 بآنچه منصوص است که پاک میکنند بول و فضله انرا «یازدهم»



بیرون رفتن خون متعارف ذبیحه که پاك میکند خونی را که باقی مانده  
لکن خوردن آن خون حرام است « دوازدهم » جدا شدن غسله وان  
پاك کننده است رطوبتی را که باقی میماند بعد از فشردن



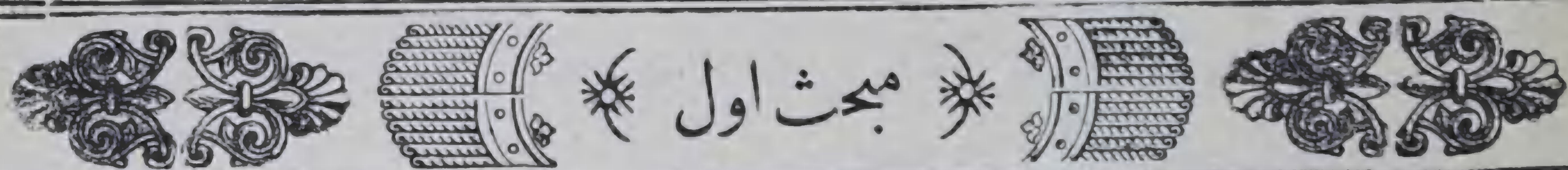
در اقسام نمازهای واجب است بدانکه در زمان غیبت نماز واجب  
هفت است « اول » نماز یومیه پنجگانه « دوم » نماز آیات « سیم »  
نماز طواف واجب « چهارم » آنچه بنذر وعهد و یمین واجاره واجب  
میشود « پنجم » نماز والدین که از آنها فوت شده باشد از روی عذر  
که بر ولد اکبر واجب است « ششم » نماز جمعه که واجب تخییری  
است مابین آن و نماز ظهر در روز جمعه بنابر اقوی « هفتم » نماز بر میت  
و نمازهای مستحبی بسیار است و لکن اقتصار میشود بنوافل یومیه وان  
هشت رکعت نافله ظهر است که پیش از نماز ظهر باید خوانده شود  
و هشت رکعت نافله عصر است که پیش از نماز عصر میخواند و چهار  
رکعت نافله مغرب که بعد از نماز مغرب میخواند و دو رکعت نافله  
عشا که آن را و نیره گویند نشسته بعد از نماز عشا میخواند و ایستاده



نیز جایز است و هشت رکعت نافله شب که وقت آن بعد از نصف شب  
 است و هر چه بصبح نزدیک تر بجا آورد بهتر است و دور رکعت نماز  
 شفع که بعد از نماز شب میخواند و يك رکعت نماز و تراست که  
 بعد از شفع میخواند و مستحب است در آن خواندن سوره توحید سه  
 مرتبه و معوذتین هر کدام يك مرتبه و مستحب است در آن قنوت  
 و بهتر این است بعد از دعای فرج که لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله  
 الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين  
 السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم وسلام على المرسلين  
 والحمد لله رب العالمين است چهل نفر مؤمن را دعا کند چه زنده چه  
 مرده باینکه بگوید اللهم اغفر لفلان واسم مؤمنی را ذکر کند بعد از  
 آن هفتاد مرتبه بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و بعد از آن هفت  
 مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم ذو الجلال  
 والاكرام لجميع ظلی و جرمی و اسرافی علی نفسي و اتوب الیه و هفت  
 مرتبه هذا مقام العائذ بك من النار و بگوید رب اسأت و ظلت نفسي  
 و بئس ما صنعت وهذه بدی جزاء بما کسبت وهذه رقبتی خاضعة لما  
 اتیت فها انا ذا بین یدیک نخذ نفسك من نفسي الرضا حتی ترضی لك



العنبي لا عود وسيصد مرتبه بگوید العفو ودور كعت نافله صبح است  
قبل از نماز صبح بجا آورد و جایز است قبل از فجر بعمل آورد و این نوافل را  
هر دو رکعت بیک سلام بجا آورد و اکتفا بحمد آنها میتوان کرد  
بدون سوره و قنوت و جایز است که بعض نوافل را بجا آورد و بعضی را  
ترك کند و لکن تا بتواند ترك نکند و هر نماز که در سفر قصر میکند  
نافله آن نماز ساقط است مثل ظهر و عصر و عشا و لکن نوافل دیگر ساقط  
نیست و اما احکام نماز پس در آن چند مبحث است



در مقدمات نماز و آن چند چیز است ( اول ) وقت شناختن و اول وقت  
ظهر زوال افتاب است از دایره نصف النهار تا بقدر اداء نماز عصر  
بغروب شرعی مانده و وقت عصر بعد از مقدار اداء ظهر است از زوال  
تا غروب شرعی و وقت نماز مغرب از وقت غروب شرعی است یعنی  
زوال حمزه از طرف افق شرعی تا مقدار اداء نماز عشاء بنصف شب  
مانده و اولی آن است که تاخیر نیندازد از غروب شفق که آخر وقت  
فضیلت آن است و هر گاه عصیاناً یا نسیاناً یا جهلاً از نصف شب نماز



مغرب وعشاء تاخیر افتاد تا قبل از طلوع واجب است بجا آورد ولی نیت اداء و قضاء نکند و وقت نماز صبح از اول پهن شدن سفیدی است در افق که فجر صادق است تا طلوع افتاب و آخر وقت فضیلت آن طلوع حمزه مشرقیه است و در اینجا چند مسئله است (مسئله) تایقین بدخول وقت نکند نماز نمیتواند بجا آورد و اعتماد بمظنه نکند بلی شهادت عدلین معتبر است و بعید نیست جواز اعتماد بر اذان يك عادل عارف بوقت ولی اولی آن است صبر کند تایقین حاصل نماید و هرگاه اعتماد بمذکورات نمود و نماز کرد بعد ظاهر شد که تمام نماز قبل از دخول وقت بوده اعاده کند و اگر معلوم شد در اثناء نماز وقت داخل شده اگر چه قبل از سلام باشد اعاده لازم نیست (مسئله) اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشاء شود پیش از نماز ظهر یا مغرب نسیاناً پس اگر متذکر شود در حالتیکه در نماز باشد و ممکن باشد عدول بنماز پیش عدول نماید و اگر بعد از فراغ باشد مجزی است و بعد از آن نماز ظهر یا مغرب را بجا آورد و با تقدیم عصر اقوی جواز عدول است بعد از فراغ آن نیز و احوط در این صورت اتیان بنماز دوم است بقصد مافی الذمه بدون تعین ظهر و عصر (مسئله)



جایز نیست تاخیر نماز از وقت و واجب است تمام نماز را در وقت بجا آورد بلی هرگاه عصیاناً یا نسیاناً تعویق انداخت تا آنکه بمقدار یک رکعت بآخر وقت مانده واجب است مبادرت بنماز واقوی ان است در این صورت نیز نمازش اداء است (مسئله) جایز است اتیان بنماز مستحبی غیر از نوافل مرتبه در وقت فریضه علی الاقوی (دویم) از مقدمات نماز قبله شناختن است بدانکه واجب است نمازهای واجبی را رو قبله بجا آورد بلکه استقبال معتبر است در نمازهای مستحبی نیز بلی چون نماز مندوب را سفرراً و حضرراً جایز است در حال راه رفتن بجا آورد در اینحال استقبال در آن معتبر نیست و مراد بقبله آن مکانی است که کعبه در آن واقع است و محاذی آن از تخوم ارض تا آسمان تمام قبله است و محاذات عرفی کافی است و در اینجا دو مسئله است (مسئله) واجب است تحصیل علم باستقبال بر فرض امکان و فرق نیست مابین مکه و بلاد بعیده و هرگاه ممکن نباشد تعیین آن به یقین واجب است تحصیل مظنه بان الاخری فالاحری و علاماتی که معین شده برای تشخیص قبله بلاد در علم هیئت اسباب حصول مظنه است و جائز است اعتماد نمودن بقبله بلاد مسلمین مادامیکه خطاء



ان ظاهر نشود و هر گاه در جائی ممکن نشود تعیین قبله علماً و ظناً واجب است نماز را چهار مرتبه بچهار جهت بخواند اگر وقت موسع باشد و اگر وقت مضیق باشد بهر قدر که وقت گنجایش دارد بجا آورد اگر چه یکمرتبه باشد بهر جهة که بخواند کافی است (مسئله)

هر گاه بعد از تشخیص قبله و نماز ظاهر شود که در حال نماز متوجه بقبله نبوده بلکه پشت بقبله بوده نمازش را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست یا چپ او بوده اگر وقت باقی است اعاده کند و اگر باقی نیست احوط قضاء آن است و اگر معلوم شود از قبله منحرف بوده ولی بدست راست یا بدست چپ نرسد پس اگر در اثناء نماز بر آن مطلع شود فوراً رو بقبله کند و نمازش را تمام کند و نمازش صحیح است و اگر بعد از نماز معلوم شود اکتفاء نماید بان (سیم) از مقدمات نماز تحصیل طهارت بدن و لباس از نجاست خبیثی الا در آنچه معفو است و هم چنین طهارت از حدث چنانچه در مبحث طهارت گذشت (چهارم) از مقدمات مباح بودن مکان نماز و پست و بلند نبودن موضع سجده از جای ایستادن مگر بکلفتی خشت و در اینجا چند مسئله



است (مسئله) واجب است جای نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطل است بلکه باید نماز باذن صاحب مکان باشد یا باذن صریح یا اذن ضمنی یا اذن فحوی یا رضای او بشاهد حال و هرگاه زمینی در اجاره کسی است اذن مستأجر معتبر است (مسئله) واجب است تمام مکان نماز پاک باشد از نجاستی که بیدن مصلی یا لباس او سرایت کند پس هرگاه آن مکان خشک باشد و نجاست آن سرایت نکند نماز در آن صحیح است مگر جای سجده که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند خشک باشد بلی مستحب است تمام مکان پاک باشد (مسئله) احوط آن است که مرد وزن پهلوی یکدیگر نماز نخوانند و هم چنین زن پیش و مرد در عقب او نباشد در حال نماز اگر چه اقوی جواز و صحت نماز هر دو میباشد با کراهت و فرق نیست مابین زن محرم و غیر آن و کراهت مرتفع میشود بیودن حائلی که مانع دیدن باشد یا بفصل میان آن دو بقدر ده ذراع دست (مسئله) مستحب است نماز را در مساجد بجا آورد در حدیث است که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر است با صد هزار نماز و در روایت دیگر هزار هزار نماز و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله برابر



است باده هزار نماز و در هر يك از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر  
 ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر صد نماز است و در  
 مسجد محله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز  
 است و نماز نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معاد است با ثواب  
 دویست هزار نماز ولی مستحب است زن نماز را در خانه بخواند  
 که افضل است از مسجد بلکه افضل در صندوقخانه که پستوی او طاق  
 است (مسئله) مکروه است نماز در اندرون حمام بلکه در جامه کنی  
 هم اولی ترك است و مکروه است نماز در کشتی اگر بتواند بیرون آن  
 نماز کند و هم چنین نماز در جائیکه کسی رو بروی او باشد بخصوص  
 زن یا مقابل چراغ یا آتش افروخته یا مقابل مصحف گشاده یا کتاب  
 یا کاغذ که خط آن نمایان باشد و هم چنین مکروه است نماز در خانه  
 که مست کنند یا سبک یا صورت در آن باشد و مکروه است نماز در  
 قبرستان (مسئله) مستحب است برابر مصلی ستره باشد و مراد از آن  
 دیواری یا حائلی است که میان مصلی و آن پیش از دو یاسه ذراع  
 نباشد و اگر عصائی در برابر گذارد کافی است (پنجم) از مقدمات نماز  
 پوشانیدن عورت و آن در مرد قبل و حلقه دبر و بیضت است و عورت



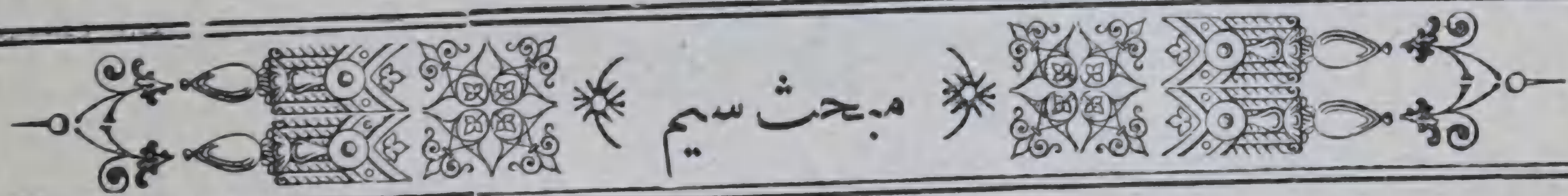
زن در نماز جمیع بدن است مگر روی و دودست تا بند ان و دو پاتاساق  
ولکن در کنیز و صبیبه نابالغه پوشانیدن سر و کردن واجب نیست و باید  
لباس نماز گذار غصبی نباشد و از پوست میتة نباشد و از اجزاء حرام  
گوشت نباشد بلکه میتة و اجزاء حرام گوشت نیز همراه او نباشد بلی  
جایز است نماز کردن بپوست خز و سنجاب و کرک آنها و باید لباس  
مردان از ابریشم خالص نباشد و طلا باف نباشد چه در حال نماز و چه  
در غیر ان بلکه انگشتر طلا در دست کردن بلکه مطلق زینت کردن  
بطلا جایز نیست از برای ایشان مطلقا و اما برای زن جایز است امور  
مذکوره حتی در نماز و باکی نیست بر مرد پوشیدن حریر خالص در  
حال اضطرار و در جاك چنانچه جایز است سبجاف جامه او حریر  
خالص باشد اگر چه احوط انست که زیاده از چهار انگشت نباشد  
و بدانکه هرگاه جورابی در پای نماز گذار باشد که نپوشاند پشت  
پا و ساق را احوط اجتناب و اقوی جواز انست

مبحث دوم

بدانکه مستحب است در نمازهای یومیه اذان و ان چهار مرتبة الله اکبر



و هر کدام از اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ  
حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ  
إِلَّا اللَّهُ را دو مرتبه بگوید و بعد از اذان اقامه است و آن مثل اذان است  
در فصول مگر آنکه دو مرتبه الله اکبر از اول و یک مرتبه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
از آخر آن در آن نیست و بعد از دو مرتبه حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ دو مرتبه  
بگوید قد قامت الصلوة واحوط عدم ترك اقامه است از برای مردان  
در غیر موارد سقوط آن و اقوی اشتراط طهارت است در اقامه و اما  
ایستادن و حرف نزدن پس شرط نیست در آن اگر چه احوط است



در واجبات نماز است و آن یازده است « اول » نیت و معتبر است در  
آن قصد قربت و معین بودن عمل چنانچه در وضوء گذشت و هرگاه  
در بین نماز قصد خروج از آن نماید یا متردد شود در آن و چیزی از  
اجزاء نماز را در انحال بجا نیاورده و مفسدی دیگر هم بجا نیاورده پشیمان  
شود و برگردد از همانجا نماز را تمام کند نمازش صحیح است « دوم »  
تکبیرة الاحرام و آن گفتن الله اکبر است و واجب است صحیح اداء کند



«سیم» قیام با قدرت والا تکبیه کند و با تعذر از آن بنشیند و با عجز از نشستن بخوابد بر پهلوی راست مثل مدفون و با تعذر از آن بر پهلوی چپ و با تعذر از آن به پشت بخوابد مثل محتضر و بدانکه قیام در حال تکبیره الاحرام و متصل بر رکوع رکعت و در حال قرائت واجب غیر رکن و در حال قنوت مستحب است و واجب است در آن استقرار و عدم اعتماد با امکان «چهارم و پنجم» قرائت حمد و یک سوره تمام در دو رکعت اولی بلی مریض و مستعجل بجهة ضرورت و تنگی وقت اکتفاء میکنند بحمد تنها و در دو رکعت آخر مخیر است مابین حمد تنها یا گفتن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر يك دفعه على الاقوى و سه مرتبه على الاحوط و بدانکه واجبات قرائت چند چیز است «اول» اداء نمودن حروف را از مخارج خود بطوریکه ممتاز از یکدیگر باشد و صدق آن حرف بکند «دویم» حرکت و سکون و تشدید را درست اداء کند «سیم» وقف بحرکت بلکه وصل بسکون هم نکند على الاحوط «چهارم» آنکه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بگوید در اول حمد و سوره که جزء آنهاست مگر سوره براءة و لازم نیست تعیین سوره پیش از شروع در بسمله بلی هرگاه سوره معینه را



وقت گفتن آن قصد نمود همان سوره را بخوابد و اگر بخواند سوره دیگر بخواند بان بسم الله اکتفاء نکند « پنجم » هر سوره خواند تا از نصف تجاوز نکرده بلکه تا بنصف نرسیده علی الاحوط میتواند عدول کند بسوره دیگر مگر سوره نوحید و جحد را بلی اگر کلمه یا آیه را فراموش نمود میتواند عدول کند مطلقاً « ششم » آنکه سوره سجده واجبیه دار را در نماز واجبی نخواند و در نافله جایز است و در آن بعد از قرائت آیه سجده سجده کند و برخیزد و نماز را تمام کند و اما در نماز واجبی اگر کوش کند آیه سجده را یاسهواً بخواند بعد از نماز سجده کند و احوط آنست که در نماز ایماً کند و نماز را تمام کند و سجده کند و احوط اعاده اصل نماز است « هفتم » تمام قرائت و تسبیحات اربعه را در رکعات ایستاده یا استقرار بجا آورد با امکان « هشتم » آنکه مرد حمد و سوره را در رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشاء و صبح باند بخواند و در نماز ظهر و عصر آهسته و در رکعت سیم و چهارم از هر نمازی آهسته بخواند چه حمد باشد چه تسبیحات و منای در بلندی و آهستگی ظهور جوهر صوت و عدم ظهور آنست « و اما » زن پس در مواضع اخفات آهسته بخواند و در مواضع جهر مخیر



است مگر آنکه اجنبی صوتش را بشنود و مستحب است خصوص بسم  
الله را بلند خواندن در موضع اخفات « نهم » ترتیب میان حمد و سوره  
و هم چنین میان اجزاء آنها « دهم » موالات و فاصله نکردن مابین آنها  
بغیر ذکر و دعاء و قرآن « یازدهم » قرائت را صحیح اداء کند و موافق  
باشد باقرائت یکی از قراء سبعه و اگر نداند تعلیم بگیرد « دوازدهم »  
سوره و الضحی و الم نشرح را يك سوره محسوب دارد و هم چنین الم تر  
کیف ولا یلاف را و بدانکه اقوی جواز قرائت حمد و سوره است از  
روی قرآن و لودر فریضه مطلقا و احوط اقتضار است بر صورتیکه  
متمکن نشود از حفظ خواندن یا بجماعت یا بمتابعت قاری بلکه احوط  
ترك است در جمیع احوال نماز بلی خواندن قنوت و سائر اذکار و ادعیه  
از روی کتاب مانعی ندارد « ششم » از واجبات نماز رکوع است  
و واجبات آن پنج است « اول » خم شدن بحدیکه بتواند کف دست  
خود را بزانو برساند « دوم » گفتن ذکر است بعد از رسیدن بحد  
رکوع و احوط گفتن سبحان الله سه مرتبه یا سبحان ربی العظیم و بحمد  
یکمرتبه « سیم » طأئینه در حال ذکر « چهارم » بلند کردن سر از  
رکوع « پنجم » طأئینه در حال قیام « هفتم » از واجبات نماز سجود



است و واجبات آن هفت است « اول » آنکه منحنی شود بمقداریکه  
 مساوی شود جای پیشانی با جای پاها بلی پست و بلند بودن از آن  
 بقدر کلفتی خشت ضرر ندارد « دریم » گذاردن هفت موضع را بر  
 زمین و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت بزرگ  
 پاهاست « سیم » آنکه پیشانی را بر مایصح السجود علیه بگذارد و آن  
 زمین واجزاء آنست که غیر معدنی و خوردنی و پوشیدنی باشد و جایز  
 است سجود بر کاغذ ولی در هر حال باید مباح و پاک باشد و کفایت  
 میکند پاکی مقداریکه لازم است گذاردن بر زمین هر چند اطراف  
 آن نجس باشد پس هر گاه قدری از مهر پاک باشد و قدری نجس باشد  
 ضرر ندارد هر چند احوط این است که تمام آنچه پیشانی بر آن قرار می  
 گیرد پاک باشد « چهارم » ذکر است و احوط در آن سه مرتبه سبحان  
 الله یا ایلک مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمد است « پنجم » طمأنینه  
 است در حال ذکر « ششم » باقی گذاردن هفت عضو است بر زمین  
 تا ذکر تمام شود بلی اختیاراً جایز است غیر از پیشانی را از زمین  
 حرکت دهد در غیر حال ذکر یا بلند کند و بگذارد « هفتم » نشستن  
 بعد از سجده اولی بلکه بعد از ثانیه هم علی الاقوی و در رکعت اول



وسیم که تشهد ندارد آن را جلسه استراحت می نامند « هشتم » از واجبات نماز تشهد است و واجب در تشهد شش است « اول » شهادتین واحوط گفتن است بنحو متعارف هر چند بعید نیست کفایت تشهد خفیف « دوم » صلوات فرستادن بعد از شهادتین و باید همه را صحیح اداء نماید « سیم » ترتیب مابین کلمات آن بنحو متعارف « چهارم » موالات میان کلمات آن « پنجم » آنکه نشسته باشد در حال تشهد « ششم » طمأنینه در آن « نهم » از واجبات نماز سلام است و واجبات آن چهار است « اول » آنکه بگوید السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و بهتر اضافه ورحمة الله وبرکاته است و جایز است اکتفاء یکی از این دو هر چند بهتر گفتن هر دو است و مستحب است پیش از آن دو گفتن السلام علیها النبی ورحمة الله وبرکاته « دوم » آنکه در حال نشسته بعمل آورد « سیم » آنکه صحیح بعمل آورد « چهارم » آنکه باطمأنینه باشد « دهم » از واجبات ترتیب است در افعال نماز پس هر گاه عمداً جزئیرا که باید مؤخر باشد مقدم دارد نماز باطل است و حکم سهو بیان خواهد شد « یازدهم » موالات یعنی پی در پی بعمل آورد افعال نماز را و فاصله نشود مابین آن بسکوت طویل بر



وجهیکه از صورت نماز گذار بیرون رود

مبحث چهارم

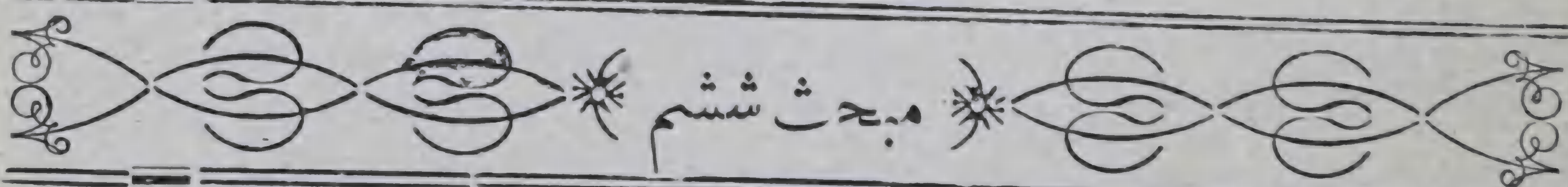
بدانکه ارکان نماز پنج است « اول » تکبیرة الاحرام « دوم » قیام  
در حال تکبیرة الاحرام « سیم » قیام متصل بر کوع « چهارم » رکوع  
« پنجم » دو سجده پس هرگاه رکن ترك شود یا زیاد شود عمداً یا سهواً  
نماز باطلست مگر در نماز جماعت که در آن تفصیلی است

مبحث پنجم

در مبطلات نماز وان چند چیز است « اول » حدث است چه اکبر  
و چه اصغر « دوم » منحرف شدن از قبله بهمه بدن بطوریکه پشت او  
بقبله شود یا انحراف برسد بحد یمین و یسار عمداً و سهواً وجهلاً و اما  
انحراف بمابین یمین و قبله یا یسار و قبله سهواً ضرر ندارد « سیم » آمین  
گفتن بعد از حمد مگر در حال ثقیه « چهارم » تکلم کردن بدو حرف  
وزیاده یا یک حرف مفهم معنی عمداً بغیر از ذکر و دعا و قرآن بلی سهواً  
ضرر ندارد « پنجم » خنده قهقهه « ششم » کریه کردن از جهة غیر



خدا و گریه از خوف خدا از افضل عبادات است و احوط در گریه  
بر مصیبت حضرت سید الشهداء و اهل بیت علیهم السلام آنکه در غیر  
نماز بجا آورد « هفتم » خوردن و آشامیدن در غیر آنچه استثنا شده  
« هشتم » هر فعل منافی که محو کند صورت نماز را مثل جستن و دست  
بدست زدن و امثال آنها « نهم » دست بر روی دست دیگر گذاردن  
مکر در حال تقیه « دهم » شك در عدد رکعات در غیر آنچه خواهد  
آمد یا جزئی را در حال شك بجا آوردن « یازدهم » زیاد کردن جزئی را  
در نماز عمداً بقصد جزئیت یا کم کردن آن هر چند رکن نباشد



در شکیات نماز است و در آن چند فصل است ( فصل اول ) بدانکه  
هرگاه کسی شك کند در چیزی از افعال نماز و داخل شده باشد در  
فعلي که بعد از آن است اگر چه مستحب باشد اعتناء نکند مثل آنکه  
شك کند در تکبیر بعد از دخول در قرائت یا شك کند در قرائت  
بعد از داخل شدن در قنوت یا رکوع بلکه اگر شك کند در آیه بعد  
از دخول در آیه دیگر یا در کلمه بعد از دخول در کلمه دیگر اعتناء نکند



عَلَى الْاِقْوَى بلی هرگاه شك کند در رکوع در حال سرآزیری از جهة سجده مادام که بحد سجده نرسیده احوط آنست که بر گردد بایستد و بعد رکوع کند و نماز را تمام کند و بعد ازان نماز را هم اعاده کند و هرگاه شك کند در سجده بعد از برخواستن یا بعد از دخول در تشهد اعتناء نکند بلی هرگاه شك کند در حال برخواستن بر گردد و اتیان کند و اگر شك کند در تشهد بعد از برخواستن اعتناء نکند و اگر در حال برخواستن باشد باز اعتناء نکند عَلَى الْاِقْوَى پس فرق است در این خصوص مابین سجده و تشهد بلی احوط در تشهد نیز بر کشتن و اتیان آنست بقصد قربت مطلقه و اگر شك کند در چیزی از افعال نماز پیش از آنی که داخل فعلی دیگر شده واجب است آنچه را که شك نموده بجا آورد (فصل دوم) شك در عدد رکعات نمازهای واجبی در بین نماز بعد از آنکه شك قرار گرفت اگر نماز دو رکعتی یا سه رکعتی باشد مطلقاً موجب بطلان نماز است و اگر چهار رکعتی باشد باز چنین است که نمازش باطل است در جمیع صور مگر در نه صورت (اول) شك میان دو و سه بعد از سر برداشتن از سجده دوم پس بنار آورده گذارد و نماز را تمام کند بعد از آن يك رکعت نماز



ایستاده یا دور رکعت نشسته بجا آورد بلکه هم چنین است هرگاه شك بعد از تمام شدن ذکر واجب در سجده دوم باشد پس آنچه ذکر شد بعمل آورد و نمازش صحیح است ولیکن اولی آنست که در این صورت بعد از اتمام نماز احتیاطاً اعاده کند اصل نماز را احتیاطاً و این احتیاط در همه مقامات آتی که حکم مترتب بر اکمال سجدتین است جاری است «دویم» شك میان سه و چهار در هر جا باشد چه در قیام چه در رکوع و چه در سجود و چه بعد از آن و چه در بین آنها بنا بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و دور رکعت نشسته یا يك رکعت ایستاده بجا آورد «سوم» شك میان دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد دور رکعت نماز ایستاده بجا آورد «چهارم» شك میان دو و سه و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا بر چهار گذارد و بعد دور رکعت نماز ایستاده و دور رکعت نشسته بجا آورد «پنجم» شك میان چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین بنا بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام دو سجده سهو بجا آورد «ششم» شك میان چهار و پنج است در حال قیام می نشیند و شك او بر میگردد بشك میان سه و چهار و حکم آن در این



جاریست و برای هر يك از قیام بیجا و اذکار بکه گفته دو سجده سهو  
 بجا آورد و این سجده در جمیع فروض بعد که قیام را می شکنند و می نشینند  
 جاریست « هفتم » شك میان سه و پنج است در حال قیام می نشینند  
 شك او بر می گردد بشك دو و چهار و حکم آن در این جاریست « هشتم »  
 میان سه و چهار و پنج است در حال قیام می نشینند و شك او بر می گردد  
 بشك میان دو و سه و چهار و حکم آن در این جاریست « نهم » شك  
 میان پنج و شش است در حال قیام می نشینند و شك او بر می گردد بشك  
 میان چهار و پنج بعد از اكمال سجدتین و حکم آن در این جاریست  
 ( و بدانکه ) کثیر الشك در اجزاء نماز یا در افعال یا رکعات آن در انجائی  
 که کثیر الشك شده اعتناً بشك خود ننماید و بناً بر صحت گذارد  
 و نماز احتیاط بر او واجب نیست و هم چنین اعتبار ندارد شك امام  
 یا ماموم با حفظ دیگری و هم چنین شك بعد از فراغ از نماز و بعد از وقت  
 که اعتبار ندارد و بناً بر صحت گذارد بلکه مظنه بعد از فراغ و بعد  
 از وقت در حکم شك است ( فصل سیم ) در نماز احتیاط است برای  
 شك مذکوره بدانکه واجب است بعد از سلام نماز یک در آن شك  
 کرده و بناً گذارده بدون فاصله منافی میان آن و نماز احتیاط فوراً



شروع کند در نماز احتیاط و واجب است در نماز احتیاط نیت و تکبیرة  
الأحرام و قرائت حمد و رکوع و دو سجده و تشهد و سلام بترتیب نماز  
ولکن سوره و قنوت ندارد و قرائت حمد را باخفات بجا آورد حتی  
بسم الله را بنا بر احوط اگر چه اقوی استحباب چهار بان است (و بدانکه)  
اگر شك کند در رکعات نماز نافله مخیر است مابین بناء بر اقل یا اکثر  
مگر آنکه بناء بر اکثر موجب بطلان باشد پس بنا میگذارد بر اقل  
پس هرگاه شك کند که یکرکعت کرده یا دورکعت مخیر است و اگر  
شك کند که دورکعت کرده یا سه رکعت بنا بر دو گذارد و تمام کند  
و اگر شك کند در رکعات نماز احتیاط در شكوک پس هر چند  
مشهور میان علما آنرا مثل نافله دانسته اند لکن مشکاست احوط آنست که  
بنار بر اقل یا اکثر گذارد و تمام کند و بعد آنرا اعاده کند و بعد از آن  
اصل نماز را نیز اعاده کند و اما اگر شك کند در اجزاء نافله یا نماز  
احتیاط پس حکم آن مثل فریضه است که اگر در محل است بیاورد  
و اگر داخل جزء بعد شده بگذرد (فصل چهارم) در حکم ظن در نماز  
بدانکه ظن یا متعلق بر رکعات است یا بافعال (اما) ظن منعلق بر رکعات  
پس در حکم یقین است چه در نماز دورکعتی و سه رکعتی و چه در



چهار رکعتی چه در اولین ازان چه در آخرین پس مثلاً هر گاه نداند  
 يك رکعت کرده یا دور رکعت و مظنه او باحد طرفین است بناً بر آن  
 گذارد و نماز او صحیح است و نماز احتیاطی لازم نیست و هکذا در  
 صور دیگر و اگر از اول امر شك کند در اینکه يك رکعت کرده  
 یا دور رکعت مثلاً یا دور رکعت کرده یا سه رکعت و بعد از تروی شك  
 او مبدل شود بظن باحد طرفین باز عمل کند بظن خود و اگر عکس  
 باشد باینکه اول مظنه پیدا کند باحد طرفین و بعد مبدل شود بشك  
 حکم شك جاری کند از بطلان در موارد بطلان و بناء بر اکثر در  
 موارد آن پس مدار در صورت انقلاب بر حالت دوم است شك باشد  
 یا ظن بلکه اگر ظن باحد طرفین داشت بعد ظن او منقلب شد بظن  
 بطرف دیگر بناً بر ظن دوم گذارد و هم چنین در شك پس اگر اول  
 شك کرد مابین دو و سه و بناً بر سه گذاشت بعد شك او منقلب شد  
 بشك مابین سه و چهار یا يك و دو حکم شك دوم جاری کند پس  
 در صورت اولی بناء را بر چهار گذارد و عمل شك سه و چهار بعمل  
 آورد و در صورت دوم حکم شك يك و دو جاری کند که بطلان نماز  
 است و هکذا در سایر انقلابات و هر گاه حالت ترددی از برای او



حاصل شود و نداند که شك است یا ظن بناء بگذارد بر آنکه شك است  
و حکم شك جاری کند مثلاً نماید يك رکعت کرده یا دو رکعت  
و شك دارد که آیا احد طرفین رجحان دارد و مضمون است یا نه حکم  
شك جاری کند پس بناء را بر بطلان گذارد در صورت مفروضه  
و اگر نداند که سه رکعت کرده یا چهار رکعت و شك کند که آیا سه  
رکعت بودن مضمون است یا نه بنا بگذارد بر اینکه مضمون نیست و حکم  
سه و چهار جاری کند و هکذا در سایر صور (و اما) ظن متعلق بافعال  
مثل آنکه نماید يك سجده کرده است یا دو سجده و مظنه او يك  
سجده است یا بدو سجده یا نماید که حمد را خوانده یا نه و مظنه دارد  
با احد طرفین پس در حکم یقین بودن آن اشکال است و باید مراعات  
احتیاط کند و مقتضای آن در بعض صور الحاق بشك است و در  
بعض صور الحاق بیقین و اعاده نماز و حاصل مطلب اینکه یا ظن  
منعلق است بمثل قرائت و تسبیحات و اذکار که زیادی آن مضر بنماز  
نیست یا متعلق بافعال که زیادی آن مضر است مثل رکوع و سجود  
و نحو این دو پس در صورت اولی اگر در محل است اتیان کند هر چند  
ظن بکردن داشته باشد و اگر بعد از تجاوز از محل است و ظن بکردن



دارد بگذرد مثل شك و اگر ظن بنکردن دارد بر گردد و ائیان کند  
مثلاً اگر شك کند که آیا حمد را خوانده است یا نه و هنوز داخل در  
سوره نشده است انرا بخواند چه مظنه بخواندن داشته باشد چه مظنه  
بنخواندن و اگر بعد از دخول در سوره یا قنوت شك کند که حمد را  
خوانده است یا نه و مظنه او بخواندن باشد بگذرد و بناء را بر خواندن  
گذارد و اگر مظنه او بنخواندن باشد باز بر گردد و بخواند و هکذا در سایر  
انچه از این قبیل است و اما در صورت دوم پس اگر در محل است  
و مظنه بنکردن دارد بجا آورد مثل انکه شك داشته باشد و اگر مظنه  
بکردن داشته باشد احتیاط اینست که عمل بظن کند و بگذرد و نماز را  
تمام کند و بعد انرا اعاده کند و اگر بعد از محل باشد اگر مظنه بکردن  
دارد بگذرد و اگر مظنه بنکردن دارد بر گردد و بجا آورد و نماز را تمام  
کند و اعاده کند مثلاً هر گاه نماید يك سجده کرده یا دو سجده  
و هنوز داخل در تشهد یا قیام نشده است و مظنه او این است که يك  
سجده کرده يك سجده دیگر بجا آورد و نماز او صحیح است مثل  
صورت شك و اگر مظنه دارد که دو سجده کرده عمل بظن کند و بعد  
از نماز اعاده کند نماز را و اگر بعد از دخول در قیام یا تشهد مظنه او



بکردن دو سجده باشد بگذرد و نماز او صحیح است و اگر مظنه او بنکردن  
 باشد بر کرد و يك سجده دیگر بکند و بعد از اتمام اعاده کند نماز را  
 و هكذا در سائر افعال مثل رکوع و نحوان (فصل پنجم) در سهویات  
 است بدانکه سهو یا منعلق است بر رکعت یا اجزاء رکعتی یا اجزاء غیر  
 رکعتی و ایضاً یا بزیاده است یا بنقصه پس اگر زیاد کند يك رکعت  
 یا بیشتر را نماز او باطل است مطلقاً (و اگر سهواً) یک رکعت یا بیشتر را  
 ناقص کند و بعد از سلام متذکر شود پس اگر پیش از اتمام بمنافی عمدی  
 و سهوی مثل حدث و استدبار متذکر شود برخیزد و بقیه نماز را بجا  
 آورد و سجده سهو بجهة سلام بیجا بجا آورد نماز او صحیح است و هم  
 چنین اگر بعد از اتمام بمنافی باشد که عمد او ضرر دارد و سهو او ضرر  
 ندارد مثل تکلم در این صورت نیز برخیزد و بقیه را بجا آورد و دو  
 سجده سهو دیگر بجهة تکلم کردن بجا آورد و اگر بعد از مثل حدث  
 و استدبار یا سکوت طویل ماحی صورت نماز متذکر شود نماز او  
 باطل است و هرگاه زیاد کند رکعتی را در نماز نماز او باطل است  
 و اگر زیاد کند جزء غیر رکعتی را مثل قرائت یا يك سجده یا تشهد  
 و نحوان نماز او صحیح است و اگر باید دو سجده سهو بجهة زیادت



بعمل آورد و اگر نقصان کند جزئی را پس اگر متذکر شود پیش از دخول در رکن بعد بر گردد و تدارك کند و بجهت زیادتیها سجده سهو کند چه منسی رکن باشد مثل آنکه پیش از دخول در رکوع و بعد از قنوت مثلاً یقین کند که حمد را نخوانده بر گردد و بخواند و یا یقین کند که دو سجده یا يك سجده از او فوت شده بر گردد و بجا آورد و از برای زیادی هر يك از قیام و بحول الله و قرائت یا تسبیحات سجده سهو کند و اگر داخل در رکن بعد شده پس اگر منسی رکن است نماز باطل است مثل آنکه بعد از دخول در رکوع یقین کند که دو سجده از رکعت پیش فراموش شده و هم چنین اگر منسی رکوع باشد و متذکر شود بعد از دخول در سجده دوم بلی هرگاه منسی رکوع باشد و متذکر شود در سجده اولی یا بعد از آن و قبل از دخول در سجده دوم بعید نیست صحت نماز پس بر گردد و رکوع را بجا آورد و از برای سجده زیاد شده دو سجده سهو کند چون از بر کشتن و تدارك کردن زیادی رکن لازم نمی آید و لکن مع ذلك احوط اعاده نماز است هر چند واجب نیست و اگر منسی جزء غیر رکنی باشد و متذکر شود بعد از دخول در رکن بعد نماز باطل نیست بلکه بجهت



ان نقيصة سجدة سهو بجا آورد و ديكر چيزی براو نيست بلي اكر  
 منسي تشهد يا سجدة واحدة باشد و متذکر شود بعد از دخول در رکوع  
 بعد بايد بعد از فراغ از نماز اول قضاء ان تشهد يان سجده را بجا آورد  
 و بعد دو سجده سهو بکند و نماز او صحيح است و در اينجا سه مسئله  
 باقى مانده (مسئله اولی) انکه اكر ترك کند ذکر رکوع را يا سجود را  
 و متذکر شود بعد از سر برداشتن از رکوع يا سجود نمازش صحيح است  
 و نمیتواند بر کرد هر چند داخل در رکن بعد نشده چون محل انها فوت  
 شده است پس بايد سجدة سهو بجهة نقيصة بجا آورد (مسئله دوم)  
 انکه ترك کند سجدة واحدة يا تشهد را و بعد از سلام متذکر شود  
 نبايد بر کرد بلکه همان را قضاء کند و دو سجده سهو بجا آورد و اما  
 اكر ترك کند سجدتين را از رکعت اخيره و بعد از سلام متذکر شود  
 نماز او باطل است هر چند احوط اينست که بر کرد و اتيان کند  
 و نماز را تمام کند و دو سجده سهو بجهة زيادی تشهد و دو سجده سهو  
 بجهة سلام بجا بجا آورد و بعد نماز را اعاده کند (مسئله سيم)  
 هر گاه در نماز مستحبي زياد کند جزئي را سهواً نماز او باطل نيست  
 هر چند رکن باشد و سجده سهو هم براو نيست و اكر ترك کند جزئي را



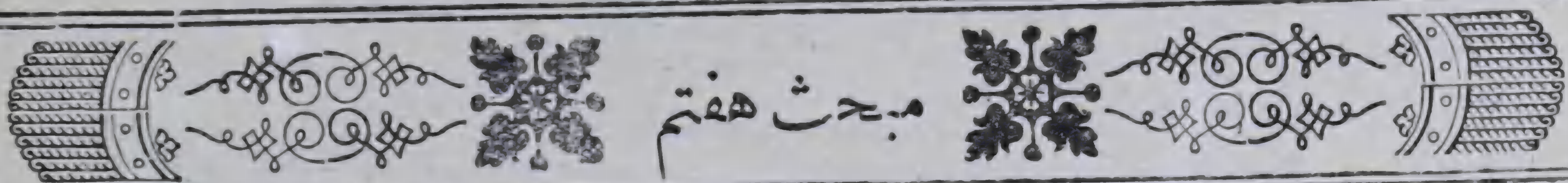
و متذکر شود در اثناء بر کرد و آنرا بجا بیاورد هر چند داخل در رکن بعد شده باشد و بجهت زیادتیهها سجده سهو واجب نمیشود و اگر متذکر شود بعد از سلام پس اگر رکن است باطل است و اگر غیر رکن است بر او چیزی نیست و بدانکه هرگاه در حال تشهد شك کند که آیا این تشهد نماز است یا تشهد سجده سهو یکبار باید بجا آورد بنا گذارد که تشهد نماز است و نماز را تمام کند بعد سجده سهو را بعمل آورد و هم چنین است حکم در سجده و اگر در حال تعقیب شك کند که آیا سجده سهو یکبار واجب بود بجا آورده یا نه باید بعمل آورد (فصل ششم) در سجده سهو بدانکه واجب است دو سجده سهو از برای چند چیز « اول » از برای تکلم بیجا در نماز سهواً « دوم » از برای سلام گفتن در غیر موضع سلام « سیم » از برای شك چهار و پنج چنانچه گذشت « چهارم » از برای زیاد کردن جزئی در نماز یا کم کردن آن سهواً که متذکر نه شود در محل تلافی اگر آن جزء واجب باشد بخلاف جزء مسنحی مثل قنوت که ترك سهوی بلکه ترك عمدی آن ضرر ندارد بلی اگر سهواً قنوت را ترك کرد و در رکوع یا بعد از سر برداشتن از آن متذکر شد قضاء کند آنرا در حال



قیام بعد از رکوع و فرق نیست در وجوب سجده سهو در زیاده و نقیصه مابین اجزائی که بر فرض ترك كردن سهوی آن بعد از نماز واجب باشد قضاء آن جزء مثل تشهد و يك سجده از يك ركعت یا غیر آن چنانچه هر گاه در دور ركعت یا سه ركعت از هر ركعتی يك سجده فوت شده سهواً بعد از نماز قضاء سجده های فراموش شده را بنماید و برای هر يك دو سجده سهو بجا آورد بدانکه سجده سهو را باید بعد از نماز بلا فاصله بجا آورد بلی اگر قضاء اجزاء منسیه هم باید بکند قضاء را مقدم بدارد و هم چنین اگر نماز احتیاط باید بکند انرا مقدم دارد بر سجده سهو و اگر قضاء اجزاء و نماز احتیاط داشته باشد مخیر است در تقدیم هر يك هر چند احوط تقدیم نماز احتیاط است و اگر سجده سهو را فراموش نمود هر وقت متذکر شده باید بجا آورد اگر چه بعد از اتیان بمنافی باشد و ضرر بنماز او ندارد و واجب است در سجده سهو چند چیز « اول » نیت « دوم » آنکه دو مرتبه سجده کند « سیم » ذکر در هر يك از دو سجده وان گفتن بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته است



«چهارم» آنکه مراعات کند در آن آنچه معتبر است در سجده نماز  
 بناء بر احوط «پنجم» تشهد مثل تشهد نماز «ششم» سلام وان  
 گفتن السلام علیکم است واولی و احوط اضافه ورحمة الله وبرکاته است



مبحث هفتم

در نماز آیات است و واجب میشود این نماز برای ماه گرفتن و خورشید گرفتن  
 اگر چه جزئی از آن باشد و اگر چه باعث خوف نشود و هم چنین واجب میشود  
 بلزیدن زمین اگر چه باعث خوف نشود چنانچه واجب میشود  
 بسبب وزیدن بادهای تند و سرخ و تاریکی شدید و رعد و برق غیر  
 متعارف و غیر اینها از حوادث آسمانی از اموری که نوعاً باعث خوف  
 متعارف ناس باشد اگر چه او نترسد و آن دو رکعت است در هر  
 رکعت پنج رکوع و دو سجود و تفصیلش آنست که نیت میکند  
 و تکبیر میگوید و بعد از آن حمد و سوره میخواند و رکوع میبرد و ذکر  
 رکوع میگوید و سر از رکوع بر میدارد و حمد و سوره میخواند و قنوت  
 میخواند مستحباً باز رکوع میبرد بعد از ذکر رکوع سر بر میدارد باز  
 حمد و سوره میخواند و رکوع میبرد و بعد از سر برداشتن از آن باز حمد



و سوره میخواند و قنوت میخواند مستحباً و رکوع میکند و بعد از قیام  
 از آن باز حمد و سوره میخواند و بر رکوع میروود و بعد از قیام از آن  
 دو سجده بجای آورد و بر میخیزد حمد و سوره میخواند و قنوت میخواند  
 مستحباً باز بر رکوع میروود و هم چنین تا پنج رکوع تمام شود و بعد  
 از قیام از رکوع پنجم دو سجده بجا میآورد و تشهد میخواند و سلام  
 میگوید و جایز است بنحو دیگر بعمل آورد و آن چنین است که بعد  
 از تکبیرة الاحرام حمد تمام بخواند و يك آیه از سوره انا انزلناه را مثلاً  
 بخواند و بر رکوع رود و بعد از سر برداشتن از آن آیه دویم انا انزلناه را  
 بخواند و بر رکوع رود و هم چنین تا پنج رکوع بعمل آید بعد از هر رکوع  
 يك آیه خوانده تا در رکعت اولی يك حمد و يك سوره تمام با پنج  
 رکوع بعمل آید و بعد از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد و هم چنین در  
 رکعت دویم قبل از رکوع يك حمد بخواند و يك سوره را تبعیض  
 کند مابین پنج رکوع و نماز را تمام کند و اقسام دیگر هم ممکن است  
 و وقت نماز کسوفین از ابتداء گرفتن است تا تمام منجلی شود لکن احوط  
 آنست که مؤخر ندارد از وقت شروع بانجلاء (و اما) نماز زلزله و سایر  
 آیات آسمانی که مخوف باشد تا آخر عمر اداء است و لکن احوط عدم



تاخیر است از وقت آیت و هرگاه مطلع شد بر خسوف و کسوف  
 در وقت و ترك كرد نماز آیات را عمداً یا سهواً واجب است قضاء آن اگر  
 چه تمام آن نکرفته باشد ولی اگر مطلع نشد تا تمام منجلی شد بعد مطلع  
 شد اگر تمام آن گرفته نشده بر او قضاء نیست و اگر تمام قرص گرفته  
 باشد واجب است قضاء آن و جایز است نماز آیات را بجماعت بخواند  
 پس اگر در رکوع اول امام را درك نمود متابعت می نماید مثل جماعت  
 در نماز یومیه و قرائت از او ساقط است و هم چنین است هرگاه در  
 رکوع دوم مثلاً امام را درك نمود متابعت میکند با امام تا رکوع  
 پنجم او و وقتی که امام بسجده رفت مأموم بقیه رکوعات خود را با قرائت  
 حمد و سوره بجای آورد و بر رکوع پنجم خود می رود و در سجده یادر  
 رکعت بعد با امام میرسد و اگر بخواند منفرد شود جایز است و نماز  
 آیات دو رکعت محسوب است پس هرگاه شك کند در عدد رکعات  
 نمازش باطل است و اگر در رکوعات از هر رکعتی یا اجزاء شك کند  
 حال او حال یومیه است در آنچه گذشت از احکام آن و هم چنین احکام  
 سهو و نذر در محل یا بعد از محل و غیر آن در آن جاریست و هم چنین  
 حکم زیاده و نقیصه در آن همانست که در یومیه ذکر شد



مبحث هشتم

در بقیه نمازهای واجبی است و آن چند قسم است « اول » نماز قضاء است بدانکه هرگاه ترك نماز واجبی را با اجتماع شرایط وجوب آن عصیاناً یا از او فوت شود بجهت خواب یا فراموشی یا فاقد طهورین باشد یا بجهت مست شدن یا چیزیکه از جانب خود باشد واجب است بر او قضاء آن نماز بخلاف نمازیکه از جهت حیض یا نفاس از او ترك شده که قضاء آن واجب نیست اگر در تمام وقت حیض یا نفساء بوده والا اگر طاهره دریابد مقدار نماز را در وقت چه در اول و چه در آخر آن و ترك نماید اداء را واجب است قضاء آن بلکه اگر مقدار يك رکعت از آخر وقت را دریابد بدون عذری از اعذار مذکوره واجب است بر او نماز و اداء خواهد بود و اگر ترك نمود معصیت کرده و قضاء آن بر او واجب است و واجب است در نمازهای قضاء بومیه بهمان ترتیبی که از او فوت شده بجا آورد اگر چه ترتیب آن را نداند علی الاقوی و حاصل میشود ترتیب آن بتکرار نماز پس اگر میداند در پنج روز هر روزی يك نماز از او فوت شده پنج شبانه روز نماز قضاء بجا آورد و همچنین



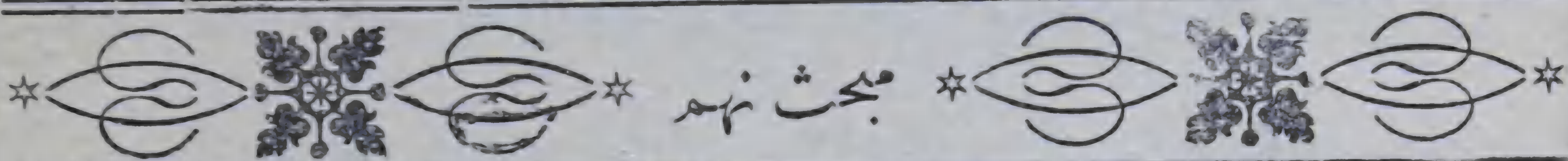
اگر نمازهای بسیار از او فوت شده و ترتیب آن را نمیداند آن قدر نماز  
 قضاء کند که یقین کند آنچه بر او بوده بترتیب قضاء آن بعمل آمده  
 اگر تکرار آن مستلزم عسر و حرج نشود و الاً وجوب ترتیب بتکرار  
 ساقط است و واجب نیست مقدم داشتن نماز قضاء را بر اداء اگر چه  
 احوط تقدیم آنست خصوصاً اگر آنچه فوت شده يك نماز باشد  
 و خصوصاً اگر نماز همان روز باشد و معتبر در اتمام و قصر حال فوت  
 است پس اگر نماز قصر فوت شده باید نماز را قصرأ قضاء نماید اگر چه  
 در حضر باشد چنانچه اگر در حضر فوت شده تماماً قضاء نماید اگر  
 چه در سفر باشد و اگر کسی در اول وقت مسافر بوده و در آخر وقت  
 حاضر یا بعکس بعد نیست که مخیر باشد در قضاء آن مابین قصر و اتمام  
 اگر چه احوط اختیار آنست که در آخر وقت تکلیف او بوده «دوم»  
 نمازی که فوت شده از پدر بلکه مادر هم علی الاقوی و فوت آن  
 بسبب عذری بوده واجب است بر ولی قضاء نماید آنرا و مراد ولی  
 پسر بزرگ میت است و بر دختر او واجب نیست و شرط نیست حاضر  
 بودن و بالغ بودن آن پسر در وقت فوت پدر و اگر میت پسر نداشته  
 باشد یا داشته باشد ولی بدون عذر نماز از او فوت شده احوط استیجار



کبار ورثه است نسبت بخصه خود از ترکه و اگر وصیت کرده باشد که نمازهای او را استیجار نمایند از ترکه او بیرون کرده میشود از ثلث ترکه او مگر آنکه ورثه امضاء نمایند که در این صورت از اصل ترکه بیرون میشود و احوط امضاء کبار ایشان است از حصه خود بلکه بعید نیست که مطلقا بیرون کرده شود از اصل مال و اگر ولی بمیرد پیش از اثبات بقضاء نمازهای میت واجب نیست بروی او قضاء نمودن آن و بر باقی اولیاء میت اول هم واجب نیست و جایز است از برای ولی استیجار نمودن غیری را بجهت قضاء نماز میت و معتبر است در آن ترتیب بنحویکه فوت شده اگر چه بتکرار باشد چنانچه در قضاء نماز خود گذشت و ساقط نمیشود وجوب ترتیب بمشقت در آن بجهت آنکه ممکن است در اینجا استیجار اشخاص متعدده «سیم» نماز استیجاری بدانکه واجب است بر شخصی که اجیر شده که نمازهای میت را بجا آورد اتیان کند بهر چه بآن ملتزم شده از مستحبات و کیفیات آن اگر بر وجه نقیصه باشد و اگر اخلاص بآن نمود مستحق اجرت نیست اگر چه ذمه میت یا ولی بری شود و جایز است زن اجیر شود که نمازهای مرد را بجا آورد و هم چنین بعکس پس زن در



نمازهای چهار به میت مخیر است مابین جهر و اخفات اگر چه نماز برای مرد باشد چنانچه بر مرد معین است جهر در آن اگر چه برای زن باشد



در نماز جماعت است بدانکه نمازهای واجبی را بجماعت کردن مستحب و در یومیة مؤکد است خصوص صبح و مغرب و عشاء که مؤکد تر است و منقول است که نماز با عالم برابر است با هزار نماز و با سید قرشی برابر است با صد نماز و بتعدد جهات فضیلت ثواب آن بهمان مقدار زیاد میشود و بتعدد مامومین مضاعف میشود ثواب آن و در نماز جمعه با اجتماع شرائط جماعت واجب است و اگر کسی حمد و سوره او درست نباشد و ممکن باشد او را نصیح قرائت در وقت کفایت میکنند او را درست کردن آن و فرادی یا جماعت کردن و اگر ممکن نشود او را درست کردن بجهة تنگی وقت و مانند آن معین است برای او جماعت کردن و اگر ممکن نباشد او را بهیچ وجه نصیح قرائت در این صورت جماعت واجب نیست و بالانچه متمکن است از قرائت میتواند نماز را بجا آورد ولی احوط جماعت کردن است و اقل



عددی که جماعت بآن منعقد میشود دو نفر است یکی امام و دیگری  
 مأموم و مأموم واحد اگر مرد باشد مستحب است که در جانب راست  
 امام بایستد و اگر زن باشد در عقب او بایستد و شرط است موافق  
 بودن نماز امام با مأموم در هیئت و کیفیت پس جایز نیست اقتداء  
 کردن یومیه را بنماز میت یا عیدین یا آیات و بعکس اما موافق بودن  
 در عدد رکعات واجب نیست پس جایز است اقتداء نمودن حاضر  
 بمسافر و مسافر بحاضر و قضاء را بآداء و بعکس مطلقاً و اقوی جواز  
 اقتداء نماز طواف است بیومیه و بعکس و همچنین جایز است کسیکه  
 نمازش را فردی خوانده است آن نماز را اعاده کند بجماعت بلکه  
 مستحب است و اما نمازی که احتیاطاً بجای آورد آداء یا قضاء اقتداء  
 بآن جایز نیست علی الأحوط بل الأقوی اگر چه نماز مأموم هم  
 احتیاطی باشد و شرط است در امام جماعت چند چیز « اول » عقل  
 « دوم » بلوغ « سیم » ایمان « چهارم » طهارت مولد « پنجم » مرد  
 بودن اگر مأموم مرد باشد بلکه احوط مرد بودن است مطلقاً « ششم »  
 عدالت یعنی ملکه و کفایت میکنند در احراز آن حسن ظاهری که  
 کاشف نوعی از وجود آن باشد بر وجهیکه موجب اطمینان و وثوق بآن



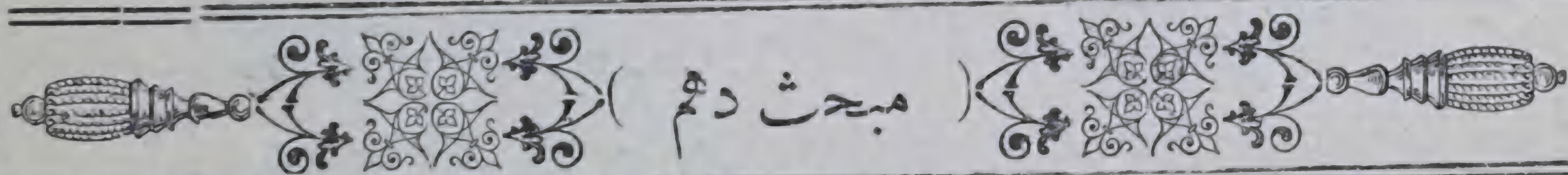
باشد « هفتم » ایستاده بودن امام هرگاه مامومین ایستاده باشند  
 « هشتم » صحت قرائت او پس هرگاه امام نتواند تمام قرائت واجب را  
 صحیح بخواند یا بعض حروف را بدل کند بیعضی و ماموم سالم باشد از  
 ان اقتداء باو جایز نیست « نهم » نبودن حایل مابین ماموم و امام یا صف  
 پیش که مانع دیدن او باشند مگر آنکه ماموم زن باشد « دهم » دور  
 نبودن ماموم از امام یعنی محل سجده ماموم از محل ایستادن امام یا صف  
 پیش زیاده از يك كام بلند نباشد یا از یکی از دو طرف متصل باشد  
 بصف متصل بامام « یازدهم » بلندتر نبودن جای امام از جای ماموم  
 بقدر معند<sup>ه</sup> به یعنی یکوجب یا زیادتر بلی اگر فی الجمله سرایشب باشد  
 ضرر ندارد و اما جای ماموم هر قدر بلندتر باشد از جای امام ضرر  
 ندارد با صدق اتصال و اقتداء « دوازدهم » پیش نبودن ماموم از امام  
 و اقوی جواز تساوی آنهاست و احوط مؤخر بودن ماموم است از امام  
 اگر چه جزئی باشد و بدانکه واجب است بر ماموم متابعت کردن امام  
 در افعال نماز باینکه افعال صلوٰه را پیش از امام بجا نیارد بلکه احوط  
 تأخیر است و اما در اقوال پس تکبیر الاحرام را باید بعد از امام بگوید  
 و در غیر ان واجب نیست اگر چه احوط است خصوص در سلام



و جماعت منعقد میشود بذكر نمودن امام را در حال ركوع اگر چه امام  
ذكر ركوع را گفته باشد و ركعت اول او محسوب است و در نماز  
اخفاتی در حال قرائت امام بهتر است كه ماموم مشغول ذكر باشد  
بلكه اقوی در نماز جهری هم جواز اشتغال بآنست بلی اگر در نماز  
جهری ماموم قرائت یا همه امام را بشنود واجب است ترك قرائت  
و اگر بهیچوجه نمیشنود اولی بلكه احوط قرائت حمد و سوره است  
آهسته و اگر امام در قنوت باشد و ماموم تكبیرة الا حرام گفت مستحب  
است براو متابعت كردن امام بخواندن قنوت و هم چنین در تشهد نیز  
متابعت كند و نشستن بطور تجافی در حال تشهد امام احوط است بانكه  
دو زانوی خود را از زمین بلند كند و در ركعت دوم خودش قرائت را  
آهسته بخواند اگر چه در نماز جهریه باشد و در ركعت آخر امام می  
خواهد متابعت كند امام را تا سلام بنشستن بنجافی و ذكر بكوید و اگر  
نمیخواهد بعد از سر بلند كردن امام از سجده دوم برخیزد و نمازش  
را تمام كند چنانچه هر جای از نماز جماعت بخواند بجهة هدری  
منفرد شود جایز است بلكه بدون عذر نیز جایز است هر چند خلاف  
احتیاط است و اگر امام را عادل میدانست و بعد از نمازش معلوم شد



که کافر یا فاسق یا محدث بوده نمازش صحیح است و اگر در بین نماز بفهمد قصد انفراد کند و هر گاه ماموم سهواً پیش از امام رکوع رفت ذکر رکوع را احتیاطاً بگوید و اگر گفت و بر کشت هنوز بقیام نرسیده امام بر رکوع رفت قیام را بجا آورد و بر رکوع برگردد و بعد احتیاطاً نماز را اعاده کند لکن اعاده واجب نیست و اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع برداشت برگردد و بر رکوع برود و اگر قدری خم شد و هنوز بحد رکوع نرسیده امام سر بردارد و هم برگردد ضرر ندارد و هم چنین است سجده در متابعت کردن



در احکام نماز قصر و اتمام است بدانکه واجب است در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتی بترك نمودن دو رکعت آخر آن بهفت شرط «اول» آنکه آن سفر بقدر مسافت باشد و آن هشت فرسخ است چه رفتن بتنهایی باین مقدار باشد مثل آنکه کسی دو وطن داشته باشد و ما بین آن هشت فرسخ فاصله باشد یا رفتن و برگشتن باهم هشت فرسخ باشد مثل آنکه بخواهد از وطن خود برود سر چهار فرسخ و برگردد



همان روز یا بعد از آن و هر فرسخی سه میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است بذراع دست پس اگر سفر او کمتر از مقدار مذکور باشد اگر چه کمی کمتر باشد موجب قصر نیست چنانچه اگر شك داشته باشد که آیا باین مقدار هست یا نه قصر نکند «دویم» آنکه این مقدار را بقصد مسافت طی کند پس هر گاه مثلاً عقب کر یخنه می رود و نمیداند بقدر مسافت می رود یا نه قصر نیست اگر چه زیاده از این مقدار هم برود بلی در برگشتن اگر بقدر مسافت مزبوره هست قصر کند «سیم» آنکه قصد مسافت را مستمر بدارد و متردد نشود تا آخر مسافت پس اگر قدری از آنرا که کمتر از مسافت میباشد بقصد مسافت طی نمود و بعد متردد شد در رفتن یا برگشتن قصر نیست و اگر باز قصد رفتن نمود پس اگر بقیه بقدر مسافت است قصر کند و الا احوط جمع است خصوصاً هر گاه قدری را بدون قصد طی کرده باشد «چهارم» آنکه قطع سفر نکند یکی از سه چیز «اول» بقصد اقامه در جائی تازه روز «دویم» برسیدن بوطن خود «سیم» بماندن در جائی سی روز تمام بدون نیت اقامه ده روز بشرط آنکه محل تردد یکجا باشد پس هر گاه بعضی از سی روز در مکانی و بعضی از آن در مکان دیگر باشد حکم سفر که قصر



است قطع نخواهد شد بلی ضرر ندارد خارج شدن از محل تردد ولو بقدر  
کمتر از مسافت بعزم مراجعت در همان روز یا شب آن یا روز بعد که  
عرفاً از صدق بودن در یک جامی روز متردداً خارج نشود که در  
این سه صورت حکم سفر که قصر کردن باشد قطع میشود و واجب  
میشود بر او اتمام نماز بلی اگر کسی قصد اقامه ده روز در جایی  
نمود و یک نماز چهار رکعتی ادائی خواند بعد عازم شد که قبل  
از ده روز برگردد یا متردد شد باید نمازهای خود را تا انجا است تمام  
بخواند اگر چه بخواند همان روز برگردد بخلاف آنکه نماز چهار رکعتی  
نکرده عزم مراجعت نمود یا متردد شد در اقامه که باید قصر کند اگر  
چه ده روز در انجا هم بماند بدون قصد و کسیکه قصد اقامه ده روز را  
در جایی نموده اگر درین ده روز بخواند باطراف انجا برود که کمتر از  
مسافت باشد و یک شب انجا بماند و برگردد بمحل اقامه خود ضرر  
باقامه او ندارد و باید نمازش را تمام کند بلکه اگر از اول نیت اقامه قصد  
او رفتن و برگشتن در همان روز باشد بدون ماندن شب هم ضرر ندارد  
و باید تمام کند علی الاقوی اگر چه برود و شب هم بماند ولی اولی و احوط  
در این صورت بلکه صورت سابقه نیز جمع است مابین قصر و اتمام بلی



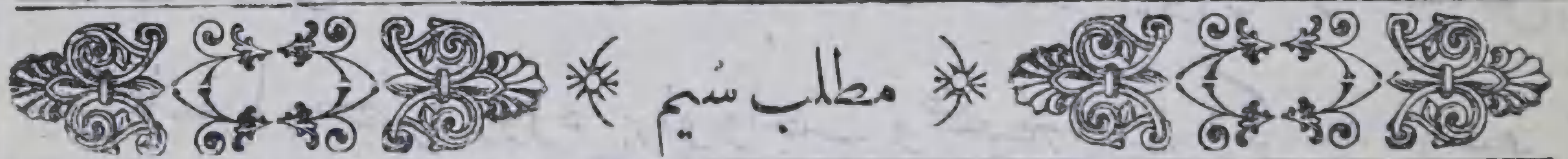
هرگاه از اول قصد اقامه عازم باشد بر خروج از محل ترخص بکمتراز مسافت و ماندن شب در آنجا احتیاط بجمع را ترك نکند « پنجم »  
 آنکه سفر کردن شغل و عمل او نباشد مثل ساربان و مکاری و ملاح و همیشه کن و قاصد و امثال آن که اینها باید تمام بخوانند بلی اگر اینها سفر کنند در غیر عمل خود مثل آنکه برای زیارت کردن برود قصر کند و حکم وجوب اتمام بر اینها ثابت میشود هر وقت صادق باشد در عرف که عمل و شغل آنها سفر کردنست اگر چه در اثناء سفر اول آنها حاصل شود و مطلق میشود وجوب اتمام بر آنها بماندن ده روز در جایی اگر چه بدون قصد اقامه بماند و اگر کسی را شغلی پیش آمد که سه سفر پی در پی نمود بدون آنکه سفر را شغل خود قرار دهد باعث تمام کردن در سفر نمیشود « ششم » آنکه سفر او حرام نباشد مثل غلام که از آقای خود فرار کند و مثل آنکه برای دزدی کردن یا اعانت ظالم برود یا اینکه قصد او از آن سفر توصل بترك واجب باشد که در این صور باید تمام بخواند و هم چنین است اگر سفر کردن از برای صید لہوی باشد و مناط در وجوب اتمام حال عصیانست پس مادامیکه عاصی است تمام کند و هر وقت عاصی نباشد قصر کند اگر



چه مابقی بمقدار مسافت نباشد « هفتم » خروج از محل بانکه انقدر از شهر دور شود که دیوارهای آن ناپدید شود یا اذان شهر را نشنود واحوط تحقق امرین است و فرق نیست در این شرط میان رفتن و برگشتن بلی اگر در وقت رفتن بجائی رسید و شك نمود که بجد ترخص رسیده یا نه در اینجا نماز را تمام کند و در وقت برگشتن در همانجا قصر کند واحوط جمع میان قصر و اتمام است و فرق نیست در این شرط مابین وطن و بلد اقامه و بعد از تحقق شرایط واجب است قصر مگر در چهار جا \* اول مکه \* دوم مدینه \* سیم مسجد کوفه \* چهارم حایر حضرت سیدالشهداء که در آنها مخیر است مابین قصر و اتمام هر چند احوط قصر و افضل اتمام است اما روزه در آنها نکیرد پس اگر عمداً در سفر نماز را تمام بخواند نمازش باطل است بلی اگر جاهل بحکم وجوب قصر باشد نمازش صحیح است بلکه هم چنین است اگر در جائیکه اقامه عشره کرده باشد و باید تمام بخواند قصر کند از روی جهل بحکم بنابر اقوی اگر چه احوط در این صورت اعاده است و هرگاه حکم را میدانست ولی فراموش کرد واجب بودن قصر را بر مسافر یا مسافر بودن خود را و تمام کرد بعد از نماز متذکر شد اگر وقت باقیست



اعاده نماز کند و اگر وقت گذشته قضاء ندارد و هرگاه سفر نمود بعد از دخول وقت و هنوز نمازش را نخوانده تا از حد ترخص خارج شد قصر کند چنانچه اگر مراجعت کرد از سفر و بوطن یا محل اقامه رسید بعد از دخول وقت نماز را تمام بخواند و اگر در این صورت نماز از او فوت شد در قضاء آن مخیر است میان قصر و اتمام علی الاقوی اگر چه احوط در صورت اولی اتیان بنماز قصر است و در دوم اتمام



در احکام روزه بدانکه روزه عبارت است از امساک کردن از طلوع فجر تا مغرب شرعی از چیزهایی که ذکر میشود و در آن چند مبحث است

(\*) (\*) (\*) (\*) (\*) (\*) (\*) (\*) (مبحث اول) (\*) (\*) (\*) (\*) (\*) (\*) (\*) (\*)

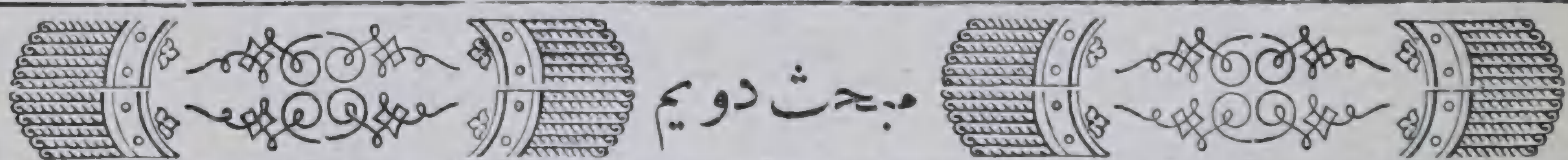
در شرایط روزه و آن چند چیز است « اول » عقل پس اگر در جزئی از نه روز دیوانه باشد روزه اش صحیح نیست قضاء هم ندارد « دوم » اسلام « سیم » ایمان « چهارم » خالی بودن از حیض و نفاس در تمام روز « پنجم » مسافر نبودن بسفر یکه تکلیف او قصر است در نماز بلی هر



گاه قبل از زوال از سفر مراجعت کرد بوطن یا بجل اقامه رسبد و هنوز افطار نکرده روزه او صحیح است و هم چنین هر گاه بعد از زوال سفر نمود روزه او صحیح است و بدانکه جایز است اختیاراً سفر کردن در ماه مبارك رمضان اما در باقی اقسام روزه واجب معین مثل قضاء مضیق یا نذر معین و امثال ان پس احوط بلکه اقوی عدم جواز سفر است و اگر در سفر باشد و روزه معین براو باشد اقوی وجوب قصد اقامه است بلی اگر نذر کرده باشد روزه روز معینی را در خصوص سفر یا سفرأ و حضرأ روزه براو واجب و صحیح است اگر چه در سفر باشد و قصد اقامه براو واجب نیست « ششم » ایمن بودن از ضرر پس اگر ظن بضرر بلکه خوف ضرر داشته باشد مثل آنکه بترسد که روزه گرفتن باعث حدوث مرض یا زیادتی مرض شود روزه او صحیح نیست بلکه اگر بترسد ضرر بر طفل خود بانکه شیر او کم شود و طفل بسبب ان متضرر شود باید افطار کند چنانچه زن حامل که نزدیک باشد وضع حمل او و بترسد بر خود یا بر طفل چه از تشنگی یا از کرسنگی روزه او صحیح نیست و هم چنین مرد پیروز زن پیر هر گاه عاجز باشند از روزه گرفتن روزه بر آنها نیست چنانچه اگر کسی دردی



دارد که سیراب نمیشود و نمیتواند ترك آب خوردن نماید در تمام روز روزه بر او نیست و در تمام این صور مذکوره ماعدای صورت اولی که خوف ضرر بر خود باشد بدل از هر روزی تصدق نماید بمدی از طعام و در تمام صور در وقت تمکن قضاء نمایند و اما بلوغ پس شرط صحت روزه نیست عَلَى الْأَقْوَى بلکه شرط وجوب است مثل سایر عبادات که اقوی صحت آنست از طفل ممیز



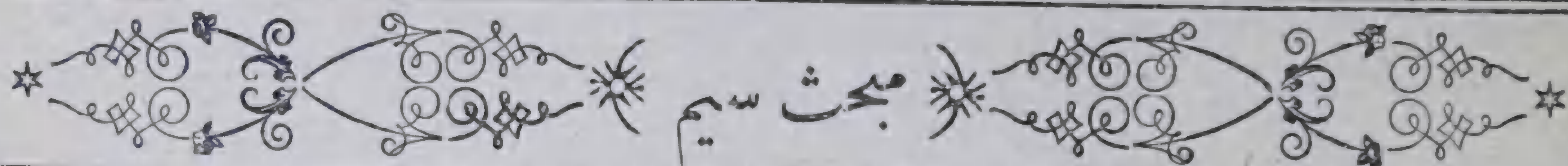
بدانکه شرط است در روزه نیت امساک از اموری که ذکر میشود و کافی است در آن اینکه در شب آن روز قصد او این باشد که فردا روزه بجا میآورد قربة الى الله و لازم است تعیین اگر متعین نباشد و اینکه روزه را محض امتثال امر خدا بگیرد بلی در روزه استیجاری قصد تحمل از غیر هم لازم است و اگر نتواند آن ده چیزیکه میاید تفصیلاً بدهن بگذراند بلکه همین قدر اجمالاً قصد امساک از مفطرات نماید کافیست و احوط در روزه ماه رمضان آنست که شب اول نیت روزه تمام ماه را بنماید و هر شب هم عَلَى حده نیت کنند و هرگاه



نیت را فراموش نمود و قبل از زوال متذکر شد فوراً نیت کند  
 کافیست و هر گاه بعد از زوال متذکر شود بقیه روز را امساك کند  
 و لکن روزه او باطل است و هم چنین است سایر روزه های واجب چه  
 قضاء و چه غیر آن که قبل از زوال اگر منافی بعمل نیاورده تجدید  
 نیت میکند و بعد از زوال فوت میشود وقت آن اما روزه مستحبی  
 پس وقت نیت آن باقی است تا پیش از غروب و در يوم الشك معتبر  
 است نیت روزی آخر شعبان پس اگر روزه قضاء یا نذر یا کفاره  
 و امثال آن بر او باشد معین است نیت آنرا بنماید و الا نیت روزه  
 مستحب بنماید و اگر هر وقت از آن روز معلوم شد که ماه رمضان است  
 فوراً تجدید نیت کند روزه اش صحیح است و اگر يوم الشك را بنیت  
 ماه رمضان روزه گرفت باطل است و هم چنین هر گاه تردید در نیت  
 کند که هر گاه از رمضان است از آن والا از آخر شعبان محسوب  
 شود باز هم صحیح نیست اگر چه در این دو صورت معلوم شود که ماه  
 رمضان بوده و هر گاه در بین روز نیت خروج از روزه نموده بالفعل  
 یا قصد ریا کرد و بعد عود نمود بقصد روزه روزه اش باطل است بلکه  
 هم چنین است اگر نیت نمود که يك ساعت بعد افطار میکنم که



احوط بلکه اقوی در آن نیز بطلان روزه است



در بیان آنچه باید از آن امساك نمود و آن ده چیز است « اول و دوم »  
 خوردن و آشامیدن است عمداً و فرق نیست مابین ما کول و مشروب  
 معتاد و غیر معتاد اگر چه بمثل فرو بردن بقیه غذائی که در بن دندانها  
 مانده است یا آشامیدن از دماغ باشد و باطل نمیشود روزه بفرو بردن  
 آنها سهواً اگر چه مقصر باشد در خلال کردن و لکن احوط خلال  
 کردن است چنانچه احوط قضاء کردنست هرگاه خلال نکرد و جایز  
 است خائیدن طعام برای طفل و حیوانات و چشیدن نمک آش و امثال  
 آن مادامیکه عمداً چیزی از آن فرو نرود و اولی بلکه احوط ترك آنها  
 است و هم چنین جایز است مضمضه کردن برای وضوء بلکه خنك  
 شدن هم و مستحب است بعد از آن سه دفعه آب دهن را جمع کند  
 و بپندازد و اگر بدون اختیار یا غفلة یا نسیاناً آب مضمضه فرو رفت پس  
 اگر بجهت نماز واجبی بلکه یا مستحبی بوده چیزی بر او نیست اگر چه  
 احوط در غیر وضوء برای نماز واجبی قضاء روزه است و اگر بعنوان



عبث یا خنك شدن بوده قضاء لازم است و جایز است مسواك نمودن روزه دار بلکه مستحب است و لكن مسواك را بیرون نیاورد مادامیکه مسواك میکند و اگر بیرون آورد انرا خشك کند و دوباره داخل دهن کند و الا آب آنرا فرو نبرد و اما بلع نمودن اخلاط سر و سینه اگر چه مبطل بودن آن معلوم نیست مادامیکه از لب بیرون نیامده و لكن احوط ترك آنست بلکه این احتیاط ترك نشود اگر بفضای دهن بیاید « سیم » جماع است که مفسد و موجب قضاء و کفاره است در قبل یادبر برای فاعل و مفعول اگر عمداً باشد و اما سهواً یا نسیاناً ضرر ندارد لکن بمحض تذکر خود را خلاص کند چنانچه با حنلام روزه باطل نمیشود و جایز است برای او تأخیر غسل و هم چنین جایز است استبراء نمودن بیول و بمسحات از برای محتمل در روز روزه « چهارم » کذب بر خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام میباشد و احوط الحاق حضرت زهراء و باقی انبیاء و اوصیاء علیهم السلام است و مختص است بطلان روزه بجائیکه بداند کذب است و بگوید و الا مبطل نیست اگر چه در واقع کذب باشد و غلط خواندن قرآن و دعاء سهواً ضرر ندارد « پنجم » ارتماس در آب است که مبطل و موجب قضا و کفاره است



خواه تمام سر و بدن او زیر آب برود یا سر تنها اگر چه موی سر بیرون باشد و چه منافذ سر گشوده باشد یا نه و چه روزه واجب باشد یا مستحب بلی اگر بدفعات هر دفعه بعضی از سر را زیر آب کند ضرر ندارد چنانچه اگر بدون اختیار یا با فراموشی روزه یا بخيال انکه فرو نگیرد فرو رفت یا انکه آب زیادی بر سر خود ریخت که تمام سر را فرا گرفت ضرر ندارد و اگر در آب مضاف مثل کلاب و امثال آن فرو رفت اقوی عدم بطلان و احوط اجتناب است و هر گاه عمداً بقصد غسل سر زیر آب نمود در روزه رمضان روزه و غسل هر دو باطل است بلکه اگر در حال ماندن زیر آب یا در حال بیرون آمدن هم قصد غسل کند باطل است علی الأقوی بخلاف روزه واجب معین غیر رمضان که غسل او در حال فرو بردن سر باطل است و در دو صورت دیگر صحیح است و اما در روزه واجب غیر معین روزه اش باطل و غسل او در هر سه صورت صحیح است و هم چنین است در روزه مستحبی چنانچه اگر در حال غیر عمد ارتماس نموده در روزه واجب معین چه رمضان و چه غیر آن بمحض تذکر و اختیار فی الفور سر را بیرون آورد و اگر در این حال قصد غسل کند غسل او نیز صحیح است و اگر



صبر نماید زیر آب اختیاراً روزه اش باطل میشود « ششم » رسانیدن غبار بخلق که مخرج خاء است و آن مفسد و موجب قضاء و کفاره است اگر عمداً باشد اگر چه آن غبار غیر غلیظ باشد بنابر احوط و فرق نیست مابین غبار حلال مثل آرد یا حرام مثل خاک چه خودش باعث برایشان غبار شود یا دیگری مثل آنکه بایستد در موضعی که غبار است و خود را حفظ نماید بخلاف آنکه هر گاه خود را حفظ کند بنحوی که باید و بعد ظاهر شود که فرو رفته ضرر ندارد و احوط اجتناب از دود و بخار غلیظ است چه از قلیان کشیدن و نحو آن باشد یا غیر آن بلکه خالی از قوت نیست « هفتم » قی کردن است عمداً و آن هم علی الاقوی موجب قضاء و کفاره است و اگر بدون اختیار قی کند چیزی بر او نیست و اگر ضرورت اقتضاء کند قی کردن را دیگر بر او حرام نیست ولی مفسد روزه است و هر گاه بی اختیار غذا یا آب بیرون آید تا بخلق برسد و بر گردد ضرر ندارد و اگر در قضاء دهن بیاید باید آنرا بریزد و ضرر ندارد بلی اگر عمداً فرو برد مفسد و موجب قضاء و کفاره است « هشتم » اخراج منی از خود نمودن است عمداً بغیر جماع هر چند بعلاجه و ملامسه یا تقبیل با حلیله خود باشد بشرط آنکه قصد او انزال



باشد یا عادت او خروج منی باشد بلکه در این دو صورت مبطل است  
 اگر چه منی بیرون نیاید و اما اگر عادت او نبوده و قصد انزال هم نداشته  
 باشد و منی بیرون آمد موجب بطلان نیست اگر چه احوط قضاء  
 است (و بدانکه) اگر کسی در روز روزه محنم شد مثلاً میتواند عمداً  
 استبراء کند بیول اگر چه یقین داشته باشد بخروج آنچه در مجری مانده  
 از منی «نهم» اماله کردن بمایع است بدون ضرورت و آن حرام و مفسد  
 و موجب قضاء و کفاره است و بجامد مکروه است بلکه احوط اجتناب  
 است «دهم» بقاء بر جنابت است عمداً تا طلوع فجر و آن هم حرام  
 و مفسد روزه و موجب قضاء و کفاره است و این مختص بشهر رمضان  
 و قضاء آنست و در باقی اقسام روزه ثابت نیست و مثل بقاء بر جنابت  
 است بقاء بر حیض و نفاس و لکن اقوی در آن ثبوت قضاء است نه  
 کفاره و این حکم مختص بشهر رمضان است و در غیر آن حتی قضاء  
 آن هم ثابت نیست اگر چه احوط است و در حکم تعدد بقاء بر جنابت  
 است خوابیدن بقصد غسل نکردن یا با عدم قصد آن و بیدار نشدن  
 تا صبح و اما اگر از ان خواب اول بیدار شد و دوباره خوابید بقصد غسل  
 کردن و بیدار نشد تا صبح قضاء تنها بر او واجب است و این دو خواب



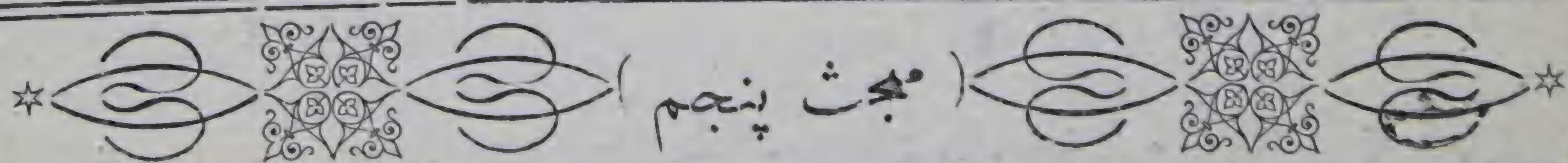
هیچ کدام حرام نیست اگر چه احوط ترك خواب دویم است و اما اگر بیدار شد دیگر حرام است براو خوابیدن و اگر عصبان کرد و خوابید و بیدار نشد قضاء براو لازم است و احوط کفاره است نیز اگر چه اقوی عدم وجوب آن است و اما اگر جنب شد و غافل شد از جنابت یا از غسل کردن یا آنکه فردا واجب است روزه بگیرد و غسل نکرد براو چیزی نیست اگر چه احوط قضاء است و اگر ممکن نشد از برای جنب و حیض و نفساء غسل کردن واجب است بر آنها نهم کنند بعد از نهم و احوط بیدار بودن است تا بصبح اگر چه لازم نیست و اما مستحاضه پس صحیح است روزه او و توقف ندارد صحت روزه او بر غیر اغسال واجب و براو بلکه توقف بر اغسال هم محل تأمل است و لکن ترك احتیاط ننماید خصوصاً اغسال نهاریه و شب گذشته و احوط آنست که مقدم بدارد غسل صبح را بر طلوع فجر اگر چه اقوی عدم وجوب آن است

☆ (مبحث چهارم) ☆

در بیان چیزهائی که موجب قضاء تنها میشود و آن چند چیز است



« اول » آنکه پیش از نفحص از صبح مفطری بعمل آورد و معلوم شد که صبح بوده قضاء آن روزه واجب است و اگر نفحص نمود و مطمئن شد ببقاء شب و کشف خلاف شد هر چند مشهور گفته اند قضاء لازم نیست لکن ترك احتیاط نشود « دوم » آنکه اعتماد نمود بقول کسی که گفت شب است بعد کشف خلاف شد قضاء لازم است « سیم » اگر کسی خبر داد که صبح است و او گمان شوخی نمود و معلوم شد که صبح بوده قضاء لازم است بلکه اگر یقین هم داشته باشد که شب است بعد معلوم شد که صبح بوده احوط قضاء است « چهارم » اگر کسی خبر دهد که مغرب است و خودش قدرت بر ملاحظه کردن نداشت و افطار نمود بعد خلافتش ظاهر شد قضاء بر او واجب است و اگر قدرت داشت و ملاحظه نکرد کفاره هم لازم است مگر آنکه مخبر عدل یا عدلین باشد و اگر بجهت ابر بودن اعتقاد کرد که مغرب شده است و افطار کرد بعد معلوم شد که روز بوده قضاء واجب نیست



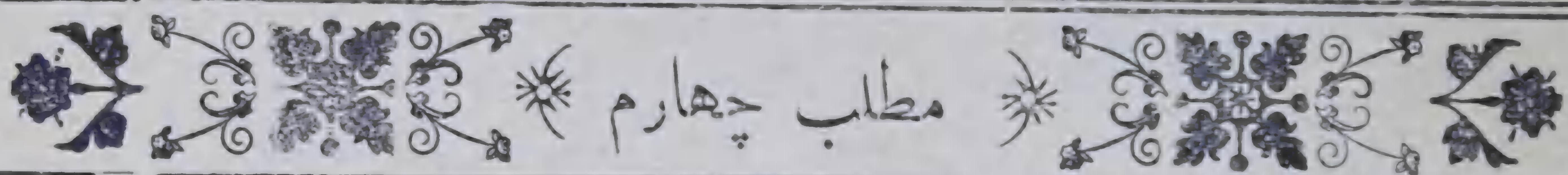
در اقسام روزه واجبه و آن هفت است « اول » روزه ماه مبارك



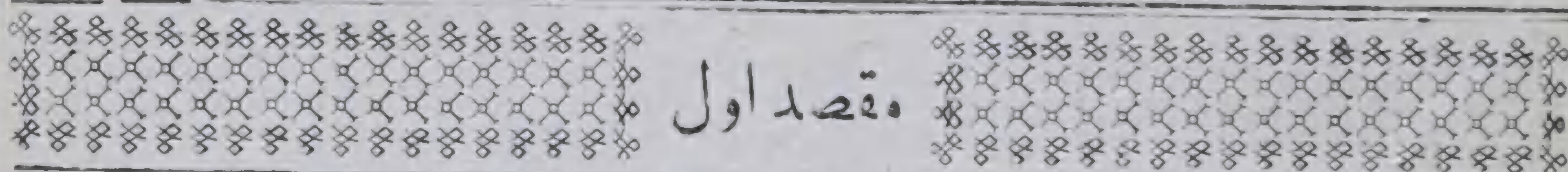
رمضان «دویم» قضاء آن «سیم» صوم روز سیم اعتکاف «چهارم»  
 صوم ده روز کفاره بدل هدی در حج تمتع «پنجم» هیچده روز  
 بدل بدنه «ششم» روزه که واجب شود بنذر وعهد و یمین «هفتم»  
 روزه کفاره افطار ماه مبارک رمضان و آن دو ماه متوالی است  
 و واجب است بوجوب تخیری مابین آن و عنق و اطعام شصت مسکین  
 و روزه کفارات بسیار است (و بدانکه) واجب است بر پسر بزرگ  
 قضاء روزه که از والدین فوت شده و معذور بوده اند و الا واجب  
 نیست و هرگاه وصیت کرده یا غیری تبرعاً از جانب آنها بجا آورد از او  
 ساقط میشود بلی اگر مریض بود و افطار نمود و بهمان مرض مرد  
 یا قدرت بر گرفتن آن نداشت تا مرد قضاء آن لازم نیست و هرگاه  
 مریض افطار نمود و مرضش باقی ماند تا رمضان آینده قضاء از او ساقط  
 است ولی بدل هر روزی یکم از طعام کفاره بدهد و احوط قضاء  
 کردن است اما عذر دیگر مثل سفر چنین نیست پس باید قضاء  
 بگیرد و احوط کفاره است نیز بدل هر روزی مدی از طعام و اما هرگاه  
 عذرش برطرف شد و قدرت داشت و نگرفت تا رمضان دیگر گناه  
 کار است و باید قضایش را بگیرد هر وقت که بخواهد و بدل هر روزی



مدی از طعام بدهد و هرگاه چند سال براو بگذرد و بعد قضاء کند  
همان يك كفارة سال اول کافی است



در احکام زکوة است و در آن دو مقصد است



در زکوة بدن و در آن سه مبحث است (مبحث اول) بدانکه واجب  
است زکوة بدن که فطره باشد بچند شرط «اول» بلوغ «دویم»  
عقل و عدم اغماء «سیم» آزاد بودن و این سه شرط هم شرط وجوب است و هم  
شرط صحت (واما) اسلام شرط صحت است نه وجوب چنانچه غنی بودن  
شرط وجوب است نه صحت و غنی بودن متحقق میشود بمالك بودن اخراجات  
سال خود و عیال واجب النفقه خود اگر چه بصنعتی باشد که بتدریج  
بان صنعت اخراجات انها را بگذراند و وافی باشد و اگر چنین نباشد  
فقیر است و براو فطره واجب نیست ولی مستحب است و اگر یکصاع  
بیشتر نداشته باشد اولی است که بدهد از بابت فطره یکی از عیالات



خود که فقیرند و او بدیکری بدهد و او بدیکری تا آخر عیالات و او  
 میبخواهد یکی از عیالات بدهد یا بفقر اجنبی (مبحث دوم) بدانکه  
 واجب است دادن زکوة فطره از برای خود و هر که عیال او باشد  
 چه واجب النفقه او باشد یا نه بالغ باشد یا نه بنده باشد یا آزاد و هم چنین  
 مهمانی که از عیالات او محسوب شود در جزء آخر ماه رمضان که هلال  
 شوال ظاهر شود و اگر مهمان کننده فقیر باشد و مهمان غنی بر خود مهمان  
 واجب است و زنیکه چیزدار باشد و شوهرش فقیر باشد و خرج زن را  
 بمشقت میدهد احوط بلکه اقوی وجوب فطره است بر زن و اگر  
 خرج او با غیر شوهر است فطره او بر منفق است و هم چنین است غیر  
 زن از سایر عیالات او (مبحث سیم) در جنس فطره و مقدار آن و زمان  
 وجوب و مصرف آن و در آن چهار فصل است (فصل اول) در جنس  
 آن و آن چند چیز است «اول» کندم «دویم» جو «سیم» خرما  
 «چهارم» مویز «پنجم» کشک «ششم» شیر «هفتم» عدس  
 و نخود و امثال آن و احوط اقتضای بر چهار اول است و افضل خرما  
 و مویز است (فصل دوم) در مقدار آن و آن یک صاع است و مقدار صاع  
 ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است از تمام اجناس و دادن



قیمت کافی است ( فصل سیم ) بدانکه واجب میشود فطره بغروب کردن  
 افتاب روز آخر ماه مبارك رمضان واولی جدا کردن است در شب  
 وجایز نیست تاخیر انداختن آن از نماز عید و اگر جدا نکرد تا بعد از نماز  
 احوط است که همان روز بقصد قربت مطلقه بدهد و قصد اداء  
 وقضاء نکند و اگر جدا نمود جایز است تاخیر دادن بفقیر را برای  
 انتظار مستحق معینی ( فصل چهارم ) در مصرف است و آن فقراء  
 میباشد واولی آنکه اقارب را بر غیر مقدم دارد و همسایه را بر غیر اقارب  
 و اهل علم را بعد از ایشان بر غیر آنها و عدالت در فقیر شرط نیست اگر  
 چه احوط است و بهتر در زمان غیبت امام علیه السلام دادن بجهتد است  
 و شرط است در گیرنده فطره آنکه هاشمی نباشد مگر آنکه فطره  
 دهند هم هاشمی باشد و مگر در صورت ضرورت و هم چنین شرط است  
 در فقیری که فطره میگیرد واجب النفقه فطره دهند نباشد و جایز است زن  
 فطره خود را بشوهر فقیر خود بدهد و جایز نیست بهر فقیری کمتر از  
 فطره بکنفر بدهد مگر آنکه جمع شوند فقراء که بهر يك يك سرفطره نرسد



در زکوة مال و در آن چند مبحث است ( مبحث اول ) در شرائط  
 تعلق وجوب زکوة غیر از بلوغ و عقل و آن دو چیز است « اول »  
 مالک بودن نصاب « دوم » امکان تصرف در آن در تمام سال در آنچه  
 گذشتن سال در آن معتبر است و در غیر آن وقت تعلق زکوة بان آنکه  
 غاصبی غصب نکرده باشد بلی اگر توقف داشته باشد امکان تصرف  
 در آن بر دادن قدر خیلی از مال و ندهد احوط زکوة دادن آن مال  
 است و اما اگر بدون دادن مال ممکن باشد گرفتن از غاصب بعد از  
 گذشتن زمانی بالفعل واجب نیست زکوة و مثل آنست هر گاه قادر  
 بر بیع باشد نه تصرف در عین و زکوة قرض بر قرض گیرنده است نه  
 بر دهنده و بدانکه معتبر نیست در وجوب زکوة مال غنی بودن بلکه  
 بر مالک نصاب واجب است زکوة انرا بدهد اگر چه وافی بمؤنه سال  
 او نباشد و همچنین قرض داری مانع زکوة نیست پس اگر شخص  
 مالک نصاب باشد و معادل آن یا زیاده قرض داشته باشد زکوة دادن  
 بر او واجب است و اگر زمینی را اجاره دهد بغله زکوة بر مستأجر  
 زارع است ( مبحث دوم ) در آنچه زکوة آن واجب است و آن  
 نه چیز است « اول » طلا « دوم » نقره و در این دو شرط است آنکه



مسكوك باشد « سيم » كوسفند « چهارم » شتر « پنجم » كاو و در اين پنج شرط است گذشتن سال و متحقق و مستقر ميشود بدخول ماه دوازدهم اگر چه انماه از سال اول محسوب است و بايد در تمام سال مستقر بماند والا زكوة ان واجب نيست و در كوسفند و شتر و كاو شرط است در تمام سال چرنده باشند در علف صحراء و معلوفه نباشند و مدار بر صدق اسم سائمه است اگر چه كاشي جزئي از مال مالك خورده باشند بنحويكه از صدق سائمه خارج نشود و معلوفه بودن متحقق ميشود بخوردن چيزي كه مملوك باشد و در اولاد آنها اعتبار بحال مادر آنها است و مبدء سال در اولاد وقت زائيدن است و شرط است در شتر و كاو انكه كار كن نباشد مثل آب كشي و آسپا كردن و سوارى و مدار بر صدق عرفي است كه آنها را كار كن نگويند در تمام سال « ششم » كندم « هفتم » جر « هشتم » مويز « نهم » خرما و شرط است در اين چهار انكه مالك آنها را پيش از وقت وجوب مالك باشد چه بزراعت و چه ببيع و امثال ان و واجب نميشود زكوة در اين چهار مكر بعد از وضع خراج سلطان و آنچه مخارج زراعت ان نموده تا بتصفيه دانه و تا خشكيدن انكور و رطب اگر چه احوط اعتبار نصاب است



قبل از اخراج خراج سلطان و مؤنه زراعت (مبحث سیم) در نصاب  
 انهاست و در آن چند فصل است (فصل اول) در نصاب طلا و نقره  
 است و از برای هر يك دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال  
 صیرفی است و نصاب دوم سه مثقال و در نصاب اول ربع مثقال و ثمن  
 مثقال صیرفی که نه نخود میشود باید بدهد و در نصاب دوم عشر  
 مثقال شرعی بدهد و نصاب اول نقره صد و پنج مثقال صیرفی است  
 و نصاب دوم بیست و یک مثقال صیرفی است و در نصاب اول نقره دو  
 مثقال و پنج ثمن باید بدهد و در نصاب دوم نیم مثقال صیرفی و ربع  
 عشر آن و ضابطه کلیه آنکه هر وقت بمقدار نصاب از طلا و نقره رسید  
 و بالا رفت چهل يك بدهد اگر چه بعضی اوقات خیلی زیاده داده  
 و در حکم زکوة طلا و نقره است زکوة مستغلات و مال التجاره (فصل  
 دوم) در کوسفند پنج نصاب است «اول» چهل وز کوة ان يك  
 کوسفند است «دوم» صد و بیست و يك وز کوة ان دو کوسفند  
 است «سیم» دویست و يك وز کوة ان سه کوسفند است «چهارم»  
 سیصد و يك وز کوة ان چهار کوسفند است «پنجم» چهار صد  
 وز کوة ان و هر چه بیشتر شود هر صد کوسفند يك کوسفند بدهد



و کوسفندیرا که برای زکوة میدهد اگر نرباشد باید داخل سال سیم  
 شده باشد و اگر کوسفند میش باشد سال را باید تمام کرده باشد  
 (فصل سیم) در نصاب شتر و آن دوازده است «اول» پنج و تا پنج  
 نصاب هر کدام پنج بالا میرود تا بیست و پنج و زکوة هر پنجی يك  
 کوسفند بدهد «ششم» بیست و شش و زکوة آن يك شتری که داخل  
 در سال دوم شده بدهد «هفتم» سی و شش و زکوة آن يك شتریکه  
 داخل در سال سیم شده بدهد «هشتم» چهل و شش و زکوة آن يك  
 شتریکه داخل در سال چهارم شده بدهد «نهم» شصت و يك و زکوة  
 آن يك شتریکه داخل در سال پنجم شده بدهد «دهم» هفتاد و شش  
 و زکوة آن دو شتریکه داخل سال سیم شده بدهد «یازدهم» نود و يك  
 و زکوة آن دو شتریکه داخل سال چهارم شده بدهد «دوازدهم» صد  
 و بیست و يك پس زکوة آن و هر چه بیشتر شود در هر پنجاه شتر يك  
 شتریکه داخل در سال چهار شده یا در هر چهل يك شتریکه داخل  
 سال سیم شده بدهد و آنچه قبل از بلوغ بنصاب یا بین نصابهاست در  
 آن چیزی نیست و معتبر است در شتریکه برای زکوة میدهد باید ماده  
 باشد (فصل چهارم) در گاو دو نصاب است «اول» سی «دوم»



چهل و بعد از چهل مخیر است در اعتبار سی یا چهل اگر اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد و بیست و اما اگر اعتبار هر دو ممکن نباشد پس معین است اعتبار آنچه فرا گرفتن در آن بیشتر میباشد پس در هر سی يك كاو يك ساله چه نر باشد و چه ماده و در هر چهل يك كاو ماده که داخل سال سیم شده بدهد ( فصل پنجم ) در نصاب غلات اربع از کندم و جو و مویز و خرما و نصاب انها یکی است و پیش از رسیدن بان زکوة واجب نیست و آنچه زائد باشد اگر چه جزئی باشد زکوة ان واجب است و ان سیصد صاع است و ان مطابق است با صد و چهل و چهار من بوزن شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی و بمن تبریز دویست و هشتاد و هشت من الا چهل و پنج مثقال ضربور و بعیار حقه نجف که نه صد و سی و سه مثقال و هشت نخود است هشت وزنه و پنج حقه و نیم الا پنجاه و هشت مثقال و ثلث مثقال صیرفی و بحقه اسلامبول که دویست و هشتاد مثقال است بیست و هفت وزنه و ده حقه و سی و پنج مثقال است و مقدار یکی باید اخراج نماید در غلات عشر است اگر در آب دادن محتاج بچرخ و آلات آب کشی نباشد و آب نهر خودش در ان می نشسته یا بآب باران عمل آمده و نصف عشر



است اگر محتاج بچرخ و آلات آب کشی بوده و اگر با شرکت بوده  
 و بعضی اوقات محتاج بان بوده و بعضی اوقات نبوده سه ربع عشر  
 بدهد و مناط صدق شرکت و عدم آنست نه مساوات و اغلیت پس  
 با فرض صدق شرکت سه ربع عشر و باغلبه احدی حکم تابع آنست  
 ( و بدانکه ) وقت تعلق زکوة صدق اسم کندم یا جو یا غوره یا بسر است  
 اگر چه در آخرین نیز اعتبار صدق انکور و خرما خالی از رجحان  
 نیست و مناط در نصاب مقدار خشک آنهاست ( مبحث چهارم )  
 در مصرف زکوة و آن هشت صنفند « اول و دوم » فقراء و مساکین  
 بدانکه اگر کسی ادعاء فقر کند و صدق و کذب آن معلوم نباشد  
 احوط استعلام حال او است بتحصیل ظن غالب بفقر او خصوص کسیکه  
 سابقا غنی بوده بلی با سبق فقر او قولش مسموع است و مراد از فقیر  
 در مصرف زکوة فطره گذشت « سیم » کسانی که جمع زکوة میکنند  
 « چهارم » مؤلفه قلوبهم « پنجم » در آزادی بنده هائی که در شدت  
 باشند « ششم » قرض دآران « هفتم » مطلق خیرات از قبیل ساختن  
 مدرسه و مسجد و رباط و پل و اعانت زوآر و حجاج و امثال آن  
 « هشتم » اشخاصیکه بغربت افتاده اند و بیچاره میباشند و در ولایت



خودشان غنی می باشند بشرط آنکه ممکن نشود از برای آنها قرض گرفتن (مبحث پنجم) بدانکه مستحب است بردن زکوة را نزد مجتهد عادل در زمان غیبت و شرط است در زکوة دادن قصد قربت و کافی است قصد قربت نمودن مالک وقت دادن آن بواسطه که باصناف برساند و مستحب است که یک نفر کمتر از نصاب اول طلا یا نقره ندهد بلکه احوط است مگر آنکه آن مقداری که باید اخراج نمود کمتر از مقدار ضربور باشد و جایز است انقدر بفقیر بدهد که غنی شود

## مطلب پنجم

در احکام خمس است و در آن دو مبحث است

### مبحث اول

در آنچه خمس بآن تعلق میگیرد و شرایط آن و در آن دو فصل است (فصل اول) بدانکه چیزهایی که خمس بان تعلق میگیرد هفت چیز است «اول» مالی که از کفار حربی در جهاد بدست بیاید هرگاه جنگ باذن امام باشد و هم چنین هر مالی که از کفار حربی بدزدی



یا حمله از تصرف ایشان بیرون بیاورند علی الاحوط «دویم» معادن  
حتی نمک و گوگرد «سیم» کنج «چهارم» چیزهایی که از دریابفرو  
رفتن دران بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید و آنچه بغیر فرو  
رفتن از دریا میگیرند داخل منافع مکاسب است که می آید «پنجم»  
زمینی که ذمی از مسلم بخرد و اگر هبه باو نماید خمس ندارد و خمس  
تعلق میگیرد بعین او «ششم» مال حلالی که مخلوط بحرام شده و تمیز  
ان ممکن نباشد «هفتم» منافع مکاسب از تجارت و صناعت و جمیع  
انواع اکتساب و زیادتی آنچه تدارك نموده از برای سال چه از  
خوراکی باشد یا غیران و همچنین زیادتی منافع زراعت و کسب اگر چه  
کمی باشد بانواع و اقسام کسب خمس انها واجب است و همچنین در  
هبه و هدیه و آنچه بچستن یا وصیت باو منتقل شود و در صیدی که بی  
زحمت بدست آید و نماء اگر زیادی عینی باشد و میراث ممن لایحتسب  
احوط دادن خمس انها است بلی زیادتی قیمت مالی که خمس ان را داده  
یا حاصل شده بدون اکتساب مثل آنکه املاکی را خرید و مقصود او  
زراعت بود نه فروش یا اصلاً قصد منفعت نداشت و لکن منفعت غیر  
عینی در او بهم رسید خمس در این نیست (فصل دویم) در شرایط



آنها بدانکه شرط است در تعلق خمس بمعدن و کنج آنکه بعد از وضع  
 مؤنه استخراج آنها قیمت بقیه بحد نصاب یکی از نقدین رسیده باشد  
 و نصاب نقره صد و پنج مثقال صیرفی و در طلا پانزده مثقال ضربور  
 است چنانچه در باب زکوة گذشت و هم چنین در غوص شرط است  
 که بعد از اخراج مؤنه آن قیمت بقیه مقدار سه ربع مثقال صیرفی طلا  
 باشد و در تعلق خمس بمال حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول بودن  
 قدر حرام و مالک آن و کفایت میکنند در حلیت آن دادن خمس آن  
 اگر چه علم اجمالی داشته باشد بزیادتر بودن حرام از خمس و اما اگر  
 مالک و قدر هر دو معلوم باشد باید همان قدر بمالک آن بدهد و اگر  
 مقدار را بداند و مالکش را نشناسد بعد از یأس از مالک باید تصدق  
 دهد آنرا از جانب مالکش چه بسادات بدهد یا عوام و حاجت باستیذان  
 از حاکم شرع نیست بلی احوط استیذان و دادن بغیر سادات است  
 مگر با علم بسیادت آن مالک مجهول و اگر بداند مالک را و نداند مقدار را  
 قدر منیقن را بدهد کافیست مگر آنکه حالت سابقه معلومه از ید باشد  
 مثل آنکه میداند مثلاً ده تومان از مالک نزد او بوده و نصف آن را  
 بقیناً داده و نمیداند باز هم داده یا نه در این صورت با عدم تراضی بصلح



نصف دیگر که تمام پنج تومان است بدهد و شرط است در تعلق  
خمس بانتفاعات و ارباح مکاسب آنکه بعد از وضع خرج سال و عیال  
خود چیزی زیاد آمده باشد اگر چه جزئی باشد و در خرج معتبر است  
میانه روی بر حسب حال خود پس اگر زیادتى نماید از میانه روی  
آن زیاده بر او محسوب میشود و خمس زیادتى را باید بدهد بخلاف آنکه  
اگر بر خود تنك کیری کند که احوط در آن خمس دادن است  
و داخل میشود در مؤنه سال او قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری  
و ظروف و کتب و لباس و مسکن و آنچه بر حسب لیاقت خود محتاج  
بآن است و هم چنین از مؤنه است صدقات و هدایا و خرج نکاح  
و ضیافت و سفر طاعت از زیارات و حج مستحبی و هم چنین آنچه لازم  
شود بر او بنذر و شبه آن و کفارات اگر در آن سال بر او لازم شده  
باشد و هم چنین اخراجات حج واجب اگر در آن سال مستطیع شود  
چنانچه اگر بندریچ سالها جمع شود آنچه در سال آخر بهم رسد داخل  
مؤنه آن سال است و اگر در آن سال از رفتن حج معذور باشد بر او  
محسوب نمیشود و خمس آن واجب است بلکه اگر معذور نباشد و عصیاناً  
تاخیر بیندازد خمس آنرا بدهد بنابر احوط اگر چه پولش تلف شده



باشد چنانچه از مؤنه است اداء دین و خسران انسال اگر چه مثل غرامت اتلافات باشد و هم چنین اگر از سالهای سابق مدیون باشد و تا انسال قدرت بر اداء آن نداشته بخلاف آنکه اگر در یکی از سالهای سابق قادر بوده و نداده که از مؤنه محسوب نیست علی الاحوط اگر چه از دست او رفته باشد و اگر کسی میتواند اخراجات خود را از غیر منافع مکاسب و مضارع بگذراند مثل آنکه ارثی باورسیده اولی بلکه احوط وضع آنست از غیر منافع و ابتداء سال ابتداء شروع بکسب است در مکاسب و حصول فائده است در غیر آن و در اینجا مراد بسال تمام شدن دوازده ماه قمری است و شرط نیست در وجوب خمس در ارباح مکاسب نصاب و نه انقضاء سال بلکه بمجرد حصول منفعت اگر چه کمی باشد خمس واجب میشود لکن جایز است تاخیر دادن خمس آن تا آخر سال بجهة اخراج مؤنه از آن بخلاف سایر اقسام که وجوب دادن خمس در آنها فوریت و تاخیر آن جایز نیست

مبحث دوم

در قسمت و مصرف خمس و شرائط آن و در آن دو فصل است ( فصل



اول ( در قسمت آن و آن بخش قسم منقسم میشود سه سهم آن از امام  
و آن در این عصر از حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه  
میباشد و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن السبیل از سادات است  
و شرط است در صحت خمس دادن قصد قربت چنانچه در زکوة  
گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او مگر در آنچه ذمی میدهد از زمینی  
که از مسلم خریده است و لازم است تعیین آنچه میدهد از سهم امام  
علیه السلام و غیر آن و در سه سهم مال غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر  
خمس را تعیین نمود و بدست مجتهد یا فقیر داد جایز نیست عدول از آن  
( فصل دوم ) در شرایط آن بدانکه شرط است در اصناف غیر از امام  
علیه السلام چند چیز « اول » مؤمن اثنی عشری باشند اما عدالت در  
انها پس شرط نیست « دوم » آنکه از اولاد هاشم باشد که جد  
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد از جانب پدر نه از  
جانب مادر تنها « سیم » فقیر بودن ایتام و مساکین و معنی فقیر گذشت  
و شرط است در ابن السبیل بیچاره بودن در آن بلدیکه خمس میگیرد  
و قسمت کردن مابین این سه طایفه شرط نیست و احوط آنکه زیاده  
از مؤنه سال بانها ندهند بلکه جایز نیست در ابن السبیل زیاده از



حاجت باو بدهند و اول سال فقیر رسیدن خمس است باو و فرقی نیست در وجوب خمس دادن مابین زمان حضور امام علیه السلام و غیبت او عجل الله تعالی فرجه چه در سهم آنحضرت چه سایر سهام و سایر سهام را بدون اذن مجتهد میتوان داد بسادات و اما سهم امام علیه السلام پس اختیار آن بامجتهد عادل است اگر چه غیر اعلم باشد و مصرف آن نتمه مصرف سادات است پس اگر بدون اذن مجتهد بسادات داد احوط آن است که دوباره بدهد اگر چه دور نیست بامضاء مجتهد اکتفاء بآن بتوان نمود اگر در محل خود واقع شده باشد و اگر ممکن نباشد رسانیدن آن بمجتهد و نه حفظ نمودن آن تا بمجتهد برساند جایز است خودش یا عدول مؤمنین از بابت مرقوم بسادات بدهند و سید نمیتواند مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند و تضییع حقوق سادات را بنماید و جایز نیست بر کسی که باید خمس بدهد خمس مال را بر ذمه بگیرد و تصرف در آن بنماید مگر باذن مجتهد عادل و اگر از سید فقیری طلبی داشته باشد و خمس بر او واجب شود میتواند پای او حساب بکند از بابت سهم سادات و اعلام او واجب نیست و هم چنین است در زکوة بلکه رد مظالم نیز اگر چه احوط اذن مجتهد است در آن و هرگاه



خمس را بسید داد بامظنه فقر او و بعد معلوم شد که فقیر نبوده اکتفاء  
بان مشکل است احوط دوباره دادن است

مطلب ششم

در احکام نذر وعهد و یمن و در آن چند بحث است (مبحث اول)  
در احکام نذر و در آن سه فصل است (فصل اول) در صیغه نذر و آن  
چهار قسم واقع میشود «اول» آنکه مثلاً بگوید ان رزقت ولداً لله  
علی صیام شهر و آنرا نذر بر میگویند «دویم» آنکه مثلاً بگوید ان  
شوفی مریضی لله علی صدقه عشرين درهماً و آنرا نذر شکر میگویند  
«سیم» آنکه مثلاً بگوید ان ترک صلوٰۃ اللیل لله علی صوم یوم  
و آنرا نذر زجر میگویند «چهارم» آنکه بدون شرطی ابتداءً مثلاً  
بگوید لله علی صیام شهر و آنرا نذر تبرع میگویند و در تمام اقسام اگر  
ترجمه آنرا بزبان غیر عربی هم بگوید منعقد میشود (فصل دویم) در  
چیزهائی که در نذر کننده معتبر است و آن چند چیز است «اول»  
تکلیف یلوع و عقل «دویم» قصد «سیم» اختیار پس نذر صبی  
و مجنون و هازل و مکره منعقد نمیشود «چهارم» اذن مولی و زوج نسبت



بنذر عبد و زوجه در چیزهائی که منافی اداء حق آنها باشد بلکه نذر زن در مطلق تبرعات با منع شوهر اگر منافی حق زوج نباشد هم خالی از اشکال نیست هر چند اقوی صحت است و هم چنین استیذان از پدر در نذر فرزند احوط است اگر چه اقوی عدم اشتراط است و این سه طایفه اگر بدون اذن نذر نمودند و بعد از آن مولی یا زوج یا پدر امضاء نمودند صحیح است و اما اذن و امضاء مادر پس مدخلیت در انعقاد نذر فرزند ندارد و اما اسلام پس اقوی عدم اعتبار است و نذر کافر منعقد است هر چند نذر عبادت کند زیرا که عبادت از او بواسطه مقدوریت اسلام مقدور است (فصل سیم) شرط است در متعلق نذر دو چیز « اول » آنکه آن فعل یا ترك مقدور او باشد « دوم » آنکه راجح باشد که توانست آن کار را بجهت خدا قرار داد و فرق نیست در متعلق نذر آنکه فعل واجب یا مستحب باشد یا ترك حرام و مکروه و فرق نیست در انعقاد نذر مابین آنکه روزه روز معین را نذر کند مثلاً یا روزه يك روز را بدون تعیین آن پس در نذر معین واجب است روزه همان روز و جایز نیست از برای او در آن روز افطار و سفر کردن و اگر در سفر باشد واجب است با امکان رجوع بوطن یا قصد



اقامه در هر جا باشد بنابر اقوی و آن روز را روزه بگیرد بلی اگر نذر کرد روزه آن روز را سفرّاً و حضرّاً سفر جایز و اقامه یا رجوع بوطن واجب نیست چنانچه در صوم گذشت بلکه اگر نذر کرد در خصوص سفر سفر نیز واجب میشود و در هر سه صورت اگر ترك کرد روزه آن روز را واجب است قضاء آن بلکه کفاره نیز و اگر مانع شرعی بر او پیدا شد مثل آنکه در آن ایام صریض شد یا حیض شد یا مسافر شد بسفر اضطراری قضاء آنها واجب است و اما در نذر مطلق هر وقت بجا آورد اداء است (بحث دوم) در یمین است و آن عبارتست از قسم یاد نمودن با اسماء الله که فعلی را بجا آورد یا ترك کند و منعقد نمیشود بغير اسم خدا و صیغه آن بغير لفظ عربی نیز منعقد میشود و معتبر است در آنکه قسم می خورد بلوغ و عقل و اختیار و قصد و در متعلق قسم مقدور بودن آن و اذن مولی بلکه اذن زوج و پدر بناء بر آنچه اسناد داده شده است بمشهور لکن معلوم نیست بلی یا منع زوج و پدر منعقد نمیشود و از برای ایشان است حل آن اگر بدون اطلاع واقع سازد و احوط استیذانست و معتبر نیست در متعلق آن رجحان پس قسم بر فعل یا ترك مباح هم منعقد است و واجب میشود و اگر تخلف نمود کفاره باید بدهد



( مبحث سیم ) در عهد است و معتبر است در آن آنچه معتبر است در  
قسم و صیغه آن چنانست که بگوید عاهدت الله ان اصوم شهراً مثلاً  
یا آنکه بگوید عاهدت الله متی شوفی مریضی ان اتصدق بعشرین درهماً  
و بفارسی هم منعقد میشود و بدانکه کفاره خلف نذر و عهد کفاره  
افطار روزه شهر رمضان است و مخیر است مابین ازاد کردن يك  
رقبه مؤمنه یا اطعام شصت مسکین یا روزه گرفتن دو ماه پی در پی  
و در کفاره قسم بر فرض تخلف مخیر است مابین ازاد کردن رقبه  
مؤمنه یا اطعام ده نفر مسکین یا پوشانیدن آنها و باعجز از آنها سه روز  
مترالی روزه بگیرد

## مطلب هفتم

در مهمات احکام نکاح است و در آن چند مبحث است ( مبحث اول )  
بدانکه حلال میشود وطی کردن زن بمقد دائم و منقطع و بملك یمین  
و بتخیل و اول و دوم و چهارم بمقد می باشد و معتبر است در عقد ایجاب  
از جانب زن و قبول از جانب مرد و چون امر نکاح شدید است لازم  
است در آن احتیاط پس معتبر است تعیین زوجین و صداق و ماضی



بودن ایجاب و قبول و قصد انشاء تزویج و بعر بی جاری نمودن آن  
 با امکان اگر چه بنوعی غیر باشد و ترتیب در ایجاب و قبول و آنکه دو  
 نفر مباشر عقد باشند پس اگر خود زوجین مباشر عقد باشند زن  
 بگوید انکحتک نفسی علی الصداق المعلوم پس بلا فاصله مرد بگوید  
 قبلت النکاح لنفسی علی الصداق یا آنکه زن بگوید زوجتک نفسی علی  
 الصداق المذكور پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسی علی الصداق  
 یا زن بگوید زوجتک بنفسی علی المهر المذكور پس مرد بگوید قبلت  
 التزویج لنفسی علی المهر یا آنکه زن بگوید انکحتک نفسی من نفسك  
 بالصداق المذكور پس مرد بگوید قبلت النکاح لنفسی بالصداق و بهتر  
 آنست که همه را بگویند و معتبر است که صحیح اداء کنند و در صیغه  
 متعه هم مراعات احتیاط را بنحو مزبور ترك ننمایند و علاوه از تعیین  
 زوجین و صداق معتبر است در آن تعیین مدت بنحویکه مضبوط باشد  
 پس هرگاه زوجین عقد را جاری نمایند زن بگوید متعتک نفسی  
 فی المدة المعلومه بالمهر المعلوم پس مرد بلا فاصله بگوید قبلت التمتع  
 لنفسی بالمهر یا آنکه زن بگوید انکحتک نفسی فی المدة المعلومه بالصداق  
 المذكور پس مرد بگوید قبلت النکاح لنفسی هکذا یا زن بگوید



زوجت نفسی نفسك فی المدة المذکورة بالمهر المعلوم پس مرد بگوید  
 قبلت التزویج لنفسی هكذا وجایز است نوکیل غیر از برای مرد وزن  
 یایکی از آنها پس بجای کاف انکحتک یا زوجتک یا منعتک انکحت  
 یا زوجت یا منعت موکلت و بجای لنفسی لموکی بگوید (مبحث دوم)  
 در احکام آن است بدانکه زن مالک میشود تمام مهر را بمجرد عقد  
 وجایز است از برای او قبل از دخول امتناع نماید از تمکین تا تمام مهر را  
 بگیرد بخلاف بعد از دخول بلی اگر در عقد شرط کنند تمام مهر  
 یا بعض آنرا تا مدتی بدهد وفاء بان شرط لازم است و از برای مهر حدی  
 نیست از کم یا زیاد و کافی است در آن اگر چه تعلیم سوره قرآن باشد  
 بلی مستحب است کم بودن مهر و مهر السنة پانصد درهم میباشد و آن  
 بحساب قرانهای این زمان که بکثقال صیرفست مطابق است  
 بادویست و شصت و دو قران نیم و واجب است بر زوجه تمکین نماید  
 از زوج خود بانواع استمتاع و واجب است بر زوج نفقه زوجه خود را  
 بدهد از اکل و شرب و لباس و سکنی و خادمه و امثال آن بر حسب  
 لیاقت او بنحو متعارف و هم چنین واجب است بر او نفقه مطلقه رجعیه  
 خود مادامی که در عده اوست بخلاف بائنه و اگر نداد دین است بر ذمه



او مکرانکه زن ناشزه باشد و تمکین نکند از شوهر خود که در این حال مستحق نفقه و هم خوابی نیست و گنه کار است پس شوهر او را نصیحت کند و اگر اجابت نکرد از فراش او دور می کند بانکه پشت کند باو در فراش پس اگر فائده نبخشید او را بزند پس اگر باز اجابت ننمود حاکم شرع را بان اطلاع دهد که او را الزام بتمکین کند و اگر زوجین هر دو از هم اعراض نمایند حاکم شرع دو نفر را حکم قرار دهد یکی از کسان زوج و دیگری از کسان زوجة که مابین آنها را اصلاح نمایند و جایز است از برای مرد اگر آزاد باشد تزویج تا چهار زن حره بعقد دائمی باعم و زیاده از آن جائز نیست و از کنیز بیش از دو نفر نمیتواند تزویج کند و اگر بنده باشد تا چهار کنیز میتواند تزویج کند بعقد دائمی و از حره بیش از دو نفر جایز نیست پس مرد آزاد میتواند چهار حره یا سه حره و یک کنیز یا دو حره و دو کنیز باعم بعقد دائمی داشته باشد و زیاده نمیتواند و بنده میتواند چهار کنیز یا دو کنیز و یک حره یا دو حره داشته باشد و زیادتر نمیتواند و از برای متعه و ملک یمین حدی نیست و زوجة دائمة هر گاه متعدد باشد بلکه بالاتحاد نیز علی الاحوط اگر حره باشد هر چهار شب يك شب حق هم خوابی دارد و اگر امه



باشد هر هشت شب يك شب حق دارد و هم چنین اگر حرّه کتابیه  
 باشد و اگر امه کتابیه باشد هر شانزده شب يك شب و اگر تزویج نمود  
 دختر بکر را هفت شب از اول زفاف مختص باوست و اگر تزویج نمود  
 ثبیه را سه شب مختص باوست و جایز است از برای مرد سفر کردن  
 پس حق هم خوابی زن مادامیکه در سفر است ساقط است و اما سفر یککه  
 چند سال طول بکشد خصوص در جائیکه بقصد توطن بماند پس  
 جواز آن بدون رضای زوجه مشکل است چون از عشرت بمعروف  
 خارج است و از جهت حق المواقعه در هر چهار ماه يك مرتبه امر  
 اشکل است و احتیاط باسترضاء زوجه ترك نشود و جایز است برای  
 زوجه که بذل کند حق هم خوابی خود را بشوهر خود و جایز است  
 رجوع کند در بذل خود و واجب است جماع کردن با زن دائمه در هر چهار  
 ماه یکمرتبه اقلّاً (مبحث سیم) در زنانیکه حرام است تزویج آنها و در  
 آن چند فصل است (فصل اول) در محرمات بنسب و رضاع است  
 و آن هفت طائفه اند «اول» مادر و جدّه و هر چه بالا رود «دویم»  
 دختر و دختر دختر یا پسر هر چه پائین رود «سیم» خواهر «چهارم»  
 دختر خواهر هر چه پائین رود «پنجم» عمّه خود و عمّه پدر و عمّه مادر



و عمه جد و جدّه « ششم » خاله خود و خاله پدر و خاله مادر و خاله  
 جد و جدّه « هفتم » دختر برادر هر چه پائین رود و حرام میشود بر رضاع  
 مثل این هفت طائفه که حرامند بنسب بچند شرط « اول » آنکه شیر  
 آن زن از حمل بنکاح صحیح حاصل شده باشد چه دائم و چه غیر دائم  
 و یا ملک یمین و یا تحلیل یا وطی بشبهه « دوم » حیوة مرضعه « سیم »  
 آنکه از پستان بخورد نه در ظرفی بدوشند و بحلق آن طفل بریزد  
 و بمکیدن باشد نه اینکه در حلق او بدوشند « چهارم » آنکه شیر خالص  
 باشد نه آنکه چیزی مخلوط بان باشد « پنجم » آنکه شیر از يك شوهر  
 باشد نه از دو نفر پس هر گاه مثلاً زن شیرده را طلاق دادند و زن دیگری  
 شده و از او حمل برداشت و شیرش متصل بود و قبل از وضع حمل مثلاً  
 ده مرتبه شیر بطافی داد و وضع حملش شد پنج مرتبه دیگر هم از شیر  
 شوهر دوم بان طفل شیر داد نشر حرمت بان نمیشود و هم چنین هر گاه  
 از شوهری شیر کامل بدهد دختر را و از شیر شوهر دیگر پسر را این  
 دو خواهر و برادر نمیشوند و با هم محرم نیستند هر چند آن زن مادر رضاعی  
 هر دو است و هم چنین شرط است اتحاد مرضعه باین معنی که شیر کامل  
 از يك زن باشد پس هر گاه بعض عدد از يك زن و بعض دیگر از



زن دیگر همان شوهر باشد نشر حرمت نمیکند « ششم » آنکه شیر خوردن آن طفل قبل از تمام شدن دو سال هلالی از تولد او باشد و در طفل مرضعه شرط نیست که قبل از دو سال باشد از وضع او هر چند با این حال احوط ترك تزویج و نظر محرمانه است « هفتم » آنکه طفل مریض نباشد که شیر را قی کرده باشد والا احتیاط نمایند « هشتم » آنکه مقداری از شیر او بخورد که کوشتی بروید و استخوانش قوت بگیرد از آن یا آنکه یک شبانه روز هر وقت گرسنه باشد شیر باو بدهد یا آنکه پانزده مرتبه متوالیه شیر باو بدهد که در بین آن رضعات از دیگری شیر نخورد و احوط در ده مرتبه مراعات احتیاط است پس بعد از تحقق این شرائط آن طفل بمنزله طفل نسبی مرضعه و شوهر اوست و آن هفت طائفه که در نسب حرام بودند امثال آنها از رضاعی بر آن طفل حرام میشوند چنانچه مادر رضاعی زن مدخوله نیز بر او حرام میشوند و جایز نیست از برای پدر مرتضع نکاح کند دختر صاحب شیر را چه دختر نسبی باشد چه رضاعی و هم چنین دختر نسبی مرضعه را اگر چه از غیر صاحب شیر باشد و از اینجا معلوم شد که اگر مادر زن شیر دهد طفل شوهر دختر خود را اگر چه آن طفل از غیر دختر او



باشد آن دختر بر شوهرش حرام مؤبد میشود بسبب آنکه زن او از  
اولاد نسبی مرضعه است و هم چنین اگر زن پدر زن شیر دهد طفل زن  
شخص را پس زن بر او حرام مؤبد میشود بسبب آنکه اولاد صاحب  
شیر است (فصل دوم) در زنانیکه از غیر جهة نسب و رضاع نکاح  
انها حرام مؤبد است و آنها یازده طائفه اند «اول» مادر زن که  
بمجرد عقد بر دختر او حرام مؤبد میشود بر عاقد اگر چه با زن و طی  
نکرده باشد بلکه اگر چه او را طلاق داده باشد «دوم» معقوده پدر  
که بر پسر حرام است و هم چنین معقوده پسر بر پدر و هم چنین کنیز  
منظوره یا مملوسه احدهما بر دیگری حرام است «سیم» دختر زن  
مدخوله «چهارم» زنیکه شوهر دارد یا در عده رجعیه غیری باشد  
و با علم بحال او را عقد نمایند که حرام مؤبد میشود بر عاقد اگر چه باو  
دخول نکرده باشد بلی باجهل باینکه در عده است بمجرد عقد حرام  
مؤبد نمیشود بر او علی الاقوی بلی عقدش باطل است مگر آنکه دخول  
هم کرده باشد که در این صورت حرام مؤبد میشود «پنجم» زنیکه  
مرد محرم برای خود عقد کند با علم بجرمت ان بلکه هم چنین است  
عقد نمودن در حال احرام زن هم بنابر احوط اگر مرد محرم نباشد



« ششم » زن آزادی که شوهر او را نه مرتبه یا کنیزی که او را شش مرتبه طلاق عدی داده باشد که بران مرد حرام موبد است لکن حره بعد از طلاق سیم و ششم و کنیز بعد از طلاق دویم و چهارم جواز نکاح او نوقف دارد بر نکاح محال « هفتم » زوجه ملاحنه یا مقذوفه بزنا که از جهة کر یا گنک بودن ايمان در آن جاری نیست « هشتم » زنیکه در عده رجعیه یا شوهر دار باشد و با او زنا کند « نهم » خواهر و مادر و دختر پسربکه با او وطی کرده باشد و ظاهراً فرق نیست مابین اینکه هر دو صغیرین یا کبیرین یا مختلفین باشند « دهم » زنیکه پیش از نه سالگی او را وطی کرده افضاء کند بنابر مشهور هر چند محل تأمل است « یازدهم » زنای سابق بر عقد که موجب حرمت مادر و دختر و نخوان است بنابر احوط و هم چنین وطی بشبهه اما زنای لاحق منشأ حرمت نمیشود و هم چنین وطی بشبهه ( فصل سیم ) در زنانی که تزویج آنها حرام است در بعض احوال و آنها چند طائفه اند « اول » تزویج زن پنجم برای کسیکه چهار زن دائمی دارد بلی بعد از طلاق یکی از ایشان بطلاق بائن مطلقاً یا رجعی با گذشتن عده او مانعی ندارد « دویم » خواهر زن دائمی یا متعه خود تزویج نمودن مادامیکه زنش



در حباله او میباشد و بعد از طلاق بائن مطلقاً یا رجعی با گذشتن  
 عده او ضرر ندارد و اگر متمعه باشد بعد از انقضای مدت یا هبه آن ضرر  
 ندارد بشرط انقضای عده بنابر احوط هر چند عده او باینه است  
 «سیم» دختر برادر زن یا دختر خواهر او بدون اذن او و اما با اذن او مانعی  
 ندارد «چهارم» زن کافره غیر کتابیه تا بکفر خود باقی است حرام  
 است بر مرد مسلم نکاح او اگر چه بمتمعه باشد چنانچه بر مسلم حرام  
 است شوهر کند بکافر اگر چه کتابی باشد و اما نکاح کتابیه پس  
 اقوی جواز آنست هر چند احوط ترك است خصوصاً در دوام بلی  
 اگر مسلمان شود شوهر کتابیه عقد او باطل نمیشود بی اشکال (خاتمه)  
 بدانکه حرام است نظر کردن مرد ببدن زن اجنبیه حتی وجه و کفین او  
 بنابر احوط و هم چنین است بعکس بلی جایز است نظر نمودن بزنی که  
 اراده تزویج او را نموده چنانچه جایز است نظر کردن بکنیزی که  
 میخواهد او را بخرد و هم چنین نظر بزنهاي ذمیه در آنچه متعارف آنها  
 عدم ستران است مادامیکه ربه و نلذذی نباشد چنانچه نظر کردن  
 زن بزنی و مرد بمرد در ماعدای عورت جایز است و در حکم آنها میباشد  
 محارم و از برای هر کدام از زن و شوهر است نظر کردن بیکدیگر حتی



عورت و بدانکه واجب است بر اولاد با قدرت نفقه دادن بوالدین خود  
 با فقر و عجز آنها از کسب و بر پدر است با قدرت او نفقه اولاد فقیر  
 خود را و بانبودن او یا عجز او بر جد پدری و بانبودن یا عجز او بر مادر  
 است و بانبودن یا عجز او بر پدر مادر است و نفقه مملوک و حیوانات  
 محترمه بر مالک آنهاست

### مطلب هشتم

در طلاق است و آن عبارت است از رهانیدن عیال دائمی را از قید  
 زوجیت و در آن چند فصل است (فصل اول) در شرایط طلاق  
 دهنده و آن چند چیز است «اول» بلوغ «دویم» عقل «سیم» اختیار  
 «چهارم» قصد داشتن پس طلاق ضعی و مجنون و مکره و هازل صحیح  
 نیست و جایز است که ولی مجنون طلاق دهد زن او را بخلاف ولی  
 طفل (فصل دویم) در شرایط زنیکه او را طلاق میدهند و آن چند  
 چیز است «اول» آنکه زن دائمی باشد پس طلاق منقطعه صحیح  
 نیست بلکه در آن جدائی حاصل میشود بانقضاء مدت ان یا بخشیدن  
 زوج مدت او را «دویم» خالی بودن او در وقت طلاق از حیض



و نفاس مکرانکه غیر مدخوله یا ابستن باشد یا شوهر که او را طلاق داده غایب باشد و ممکن نباشد او را اطلاع بحال ان زن اگر چه بعد معلوم شود که وقت طلاق در حال حیض یا نفاس بوده «سیم» انکه در طهری باشد که در آن طهر باو جماع نکرده باشد در غیر طلاق صغیره و یائسه وزن ابستن و اما زنیکه در سن حیض است ولکن غی یلند پس بعد از گذشتن سه ماه از وطی کردن با او صحیح است طلاق او «چهارم» تعیین مطلقه پس صحیح نیست طلاق یکی از زنهای خود بدون تعیین (فصل سیم) در شرائط طلاق و آن دو چیز است «اول» صیغه ان بلغظ عربی صحیح باینکه مثلاً بگوید رقیة طالق و بغیر لفظ طالق واقع نمیشود «دویم» حضور دو مرد عادل حال طلاق و شنیدن انها ان را (فصل چهارم) بدانکه طلاق بر دو قسم است «اول» طلاق باین که طلاق دهنده نمیتواند رجوع کند و آن در پنج مقام است «اول» طلاق زن یائسه که در غیر قرشیه حاصل میشود بتمام شدن پنجاه سال هلالی از عمر او و در قرشیه شصت سال و باشك در آن ملحق بغیر قرشیه است اگر چه احوط مراعات احتیاط است در آن «دویم» طلاق صغیره که نه سال او تمام نشده باشد «سیم» طلاق غیر



مدخول بها « چهارم » طلاق زنیکه کراهت داشته باشد از زوج خود  
و مالی را بشوهر بدهد در عوض آنکه او را طلاق دهد و آنرا طلاق  
خلعی مینامند و هم چنین اگر زوجین هر دو از هم کراهت داشته باشند  
و زوجه چیز را بزوجه دهد در عوض طلاق دادن او که او را مبارات  
میگویند پس در این دو قسم مادامیکه زن در عده خود رجوع نکرده  
بر زوج خود در آنچه بعوض طلاق داده جایز نیست که زوج رجوع  
باو بنماید بلی اگر زن رجوع بعوض نمود در عده رجعیه میشود  
« پنجم » طلاق سیم زنیکه سه دفعه او را طلاق داده است که در  
دفعه سیم نمیتواند رجوع کند بان زن قسم دوم طلاق رجعی است  
که مادامیکه عده او منقضی نشده جایز است باو رجوع کند و متحقق  
میشود رجوع بهر چه دلالت کند بر آن اگر چه بفعل باشد و مطلقه  
رجعیه در حکم زوجه است که ارث میبرد تا عده او منقضی نشده  
و بعد از انقضای آن دیگر ارث نمیبرد بلی اگر مریضی طلاق داد زوجه  
خود را و بان مرض مرد آن زن ارث میبرد از او تا یکسال هلالی  
بشرط آنکه آن زن شوهر نکرده باشد و آن مرض منصل بموت او باشد  
و هم چنین مرد ارث میبرد از مطلقه رجعیه خود اگر آن زن در عده



بمیرد (فصل پنجم) در عده است بدانکه صغیره و یائسه و غیر مدخول  
 بها عده ندارند مگر عده وفات و زنیکه حیض می بیند عده او سه  
 طهر است بعد از طلاق و در طهر اول کفایت میکند يك لحظه بعد  
 از طلاق و بمجرد دیدن حیض سیم از عده بیرون می رود اگر حره باشد  
 و امه عده او دو طهر است چنانچه عده متمتع بها دو حیض است و در  
 این دو اگر خون نمی بیند عده آنها یکماه و نیم است و عده زنیکه آبستن  
 باشد زائیدن اوست مطلقا اگر چه سقط کند و عده وفات چهار  
 ماه و ده روز است مطلقا مگر در آبستن که عده او ابعدا الاجلین است  
 و مکر کنیز که دو ماه و پنج روز است مطلقا مگر آنکه آبستن باشد  
 که ابعدا الاجلین است نیز و بدانکه حرام است بر کسی که شوهر او  
 مرده است زینت نمودن بهر چه زینت محسوب شود از پوشیدن لباس  
 الوان و سرمه کشیدن و امثال آن در ایام عده و جایز نیست از برای  
 مطلقه رجعیه که از انخانه که در آن بوده در وقت طلاق بیرون  
 رود و هم چنین بر مرد حرام است بیرون کردن او مگر در بعضی موارد  
 و مبدء عده مطلقه طلاق اوست اگر چه ندانسته باشد و مبدء عده

وفات شنیدن اوست وفات زوج خود را



( منهج دوم )

در مهمات احکام معاملاتست و در آن چند باب است

باب اول

در احکام خریدن و فروختن و در آن چند بحث است ( مبحث اول )  
در آداب تجارت و مستحبات و مکروهات و محرمات آن و در آن چند  
فصل است ( فصل اول ) بدانکه تجارت کردن واجب است اگر  
موقوف علیه اداء واجبی باشد مثل نفقه عیال واجب النفقه بلکه  
هم چنین است هرگاه اداء دین موقوف بر آن باشد بنا بر احوط و تجارت  
مستحب است که اشتغال بان بجهت توسعه روزی بر خود و عیالات  
باشد یا برای انفاق و تصدق نمودن و زیارت رفتن و امثال آن باشد  
و آداب و مستحبات آن چند چیز است « اول » یاد گرفتن مسائل آن  
بلکه هرگاه نداند صحت و فساد معامله را نمیتواند تصرف کند در  
عوضیکه میگیرد پس واجب است صحت و فساد را بداند تا بتواند  
تصرف کند « دوم » فرق نگذاشتن میان دو خریدار از مسلم در قیمت



«سیم» اقاله کردن با کسی که از خرید یا فروش پشیمان است «چهارم»  
 مسامحه نمودن در معامله «پنجم» آنکه در وقت فروش راجح وزن  
 کند و در خریدن اندکی مرجوح (فصل دوم) در معاملاتیکه  
 مکروه است و عمده آنها چند چیز است «اول» صرافی «دوم» طعام  
 فروشی از کندنم وجو و امثال آن «سیم» کفن فروشی «چهارم»  
 قصابی «پنجم» خرید و فروش بامردمان دنی «ششم» معامله با ظلمه  
 با آنکه ندانی عین انمالیکه از او میگیری حرام است «هفتم» ملک  
 فروشی «هشتم» دخول در معامله مردم با قصد خریدن «نهم»  
 بیرون رفتن از شهر با استقبال قافله برای معامله کمتر از چهار فرسخ  
 «دهم» قسم راست یاد نمودن در آن «یازدهم» معامله بین الطلوعین  
 (فصل سیم) در معاملاتیکه حرام است و آن در چند مقام است  
 «اول» خریدن و فروختن عین نجس اگر چه اقوی جواز انتفاعات  
 محله بانست و لکن متنجس اقوی جواز معامله بانست برای انتفاعاتی  
 که مشروط بطهارت نباشد بلکه مطلقا در چیزیکه تطهیر آن ممکن  
 باشد «دوم» بیع و شری بمال غصب اما اگر چیز را بدمه بخرد و در  
 عوض آن مال غصبی بدهد معامله باطل نیست ولی مشغول ذمه



صاحب مال و بایع هر دو است بلکه اگر از حین خریدن بناء داشته باشد که از مال غصبی اداء مافی الذمه کند صحت معامله هم خالی از اشکال نیست و هم چنین هر گاه بنای دادن عوض نداشته باشد و اگر بایع بداند مال غصبی است بر او هم حرام است گرفتن بعنوان عوضیت و باید مال را بصاحبش رد کند «سیم» معامله بچیزهایی که مالیت ندارد مثل حشرات و مسوخات و سباع «چهارم» معامله بچیزیکه منفعت مقصوده آن منحصر بحرام است مثل آلات لهو یا آنکه قصد متبایعین صرف کردن آن در حرام باشد مثل خریدن انگور برای شراب انداختن «پنجم» معامله بچیزی که در آن غش کرده باشد و مشتری نداند پس اگر معامله بر کلی نموده اند و مغشوش را داده تفاوت مغشوش با درست بر ذمه اوست باید بدهد و اگر معامله بر همان شخص نموده اند بیع نسبت بمقدار غش باطل است اگر از غیر جنس باشد و در بقیه خیار تبعض صفقه ثابت است و هم چنین است در جانب مشتری اگر پول قلب بدهد «ششم» زیاد نمودن در بین معامله دونفر هر گاه قصد خریدن نداشته باشد بلکه برای ترغیب مشتری باشد بزیاده «هفتم» معامله ربوی بدانکه در حدیث است که كُناه بك



درهم ربا بزرگتر است از گناه هفتاد زنا با محارم و ربا در معامله است  
 که کسی بخرد یا بفروشد جنسی که مکمل و موزون باشد بهمان جنس  
 باز یاده اگر چه آن زیاد از غیر آن جنس باشد بلکه اگر چه زیاده  
 غیر عینی باشد مثل ضمیمه شرط و هم چنین است اگر جنس نقدی را  
 بهمان جنس همان قدر بخرد یا بفروشد بنسبه بلی اگر در هر دو طرف  
 ضم غیر جنس کنند یا در طرف کمتر ضرر ندارد و در معدود مثل کرد و  
 و تخم مرغ و چیزهایی که بذراع یا مشا اهدا تعیین میشود ربا نیست  
 و مناط در مکمل و موزون بودن بلد معامله است اگر هر بلدی بطوری  
 تعیین کنند مثل هندوانه و باد نجان که در بعض بلاد عددیست و در  
 بعضی موزونست بلی اگر در اغلب بلاد چیز موزون باشد و در  
 بلدی معدود اقوی اجراء حکم ربا است در آن بلد نیز و فرقی نیست  
 در تحقق ربا مابین جنس خوب و بد و صحیح و معیوب و واجد صفتی  
 و فاقد آن مادامیکه همان جنس محسوب شود مثل برنج صدری و کرده  
 که هر دو یک جنس میباشند و مس شکسته بدست و طلای ساخته  
 بنساخته و مسکوک بغير مسکوک اگر چه در عرف تفاوت قیمت داشته  
 باشد که حکم ربا در همه جاریست و احوط اجراء حکم ربا است



در صلح که در مقام بیع باشد و در هر مقامی که دو جنس محسوب باشند رباء نیست بلی کندم باجو شرعاً در باب رباء معاملی در حکم يك جنس میباشد و رباء در آن جاری است و بدانکه رباء در چند مقام حرام نیست بلکه رباء نیست «اول» در معامله مابین پدر و فرزند اگر چه دختر باشد لکن احوط اقتضای بر پسر است «دوم» مابین زن و شوهر «سیم» مابین سید و مملوک «چهارم» مابین مسلم و کافر حربی در صورتیکه از حربی زیاده بگیرد و رباء دادن باو جایز نیست بخلاف غیر حربی که مطلقاً جایز نیست (مبحث دوم) در عقد بیع و شری بدانکه فروختن عبارت است از آنکه عینی را تملیک غیر کند بعوضی و بعد از تعیین مبیع و ثمن بایع بمشتري بگوید بعثك هذه الدار بالف تومان بلا فاصله مشتری بگوید قبلت هکذا یا اشتريت هکذا یا بايع بگوید ملکتك هذا الكتاب بعشرة درهم مشتری بگوید تملكك یا اشتريت و معتبر است در آن ایجاب از جانب بایع و قبول از طرف مشتری و باید معنای صیغه انرا بدانند و قصد انشاء تملك و تملك کنند بان و میتواند هر کدام از بایع و مشتری وکیل کنند کسی را در اجراء عقد بلکه هر دو يك نفر را یا احدهما دیگر را وکیل نماید و مباشر



طرفین ایجاب و قبول يك نفر باشد علی الاقوی بلکه اقوی کفایت  
 عقد غیر عربی است اگر چه بتواند بعربی اداء کند یا کسی را وکیل  
 نماید بلکه جایز است معامله بمعاطات که جنس را بقصد تملیک بدهد  
 و پول را بقصد تملک بگیرد خصوص در آنچه یسیر باشد و مفید ملکیت  
 است علی الاقوی بلی مادامی که هیچکدام تصرف در آنها رسیده  
 نکرده باشند می توانند رد کنند و معامله را رهم بزنند بخلاف آنکه اگر  
 یکی از آنها یا هر دو تصرف کرده باشند در آن باتلاف یا نقل اگر چه  
 خیار فسخ در آن داشته باشد یا تلف شده باشد که در همه صور معامله  
 لازم شده (مبحث سیم) در شرایط منبایعین و عوضین و آن چند چیز  
 است «اول» بالغ بودن بابع و مشتری پس جایز نیست معامله نابالغ  
 اگر چه ممیز و باذن ولی باشد و اگر چیزی را از نابالغ بعنوان خریدن  
 گرفت ضامن است و باید بولی آن طفل برساند و آن بولی که بطفل داده  
 اگر تلف شد از کیسه او رفته نمیتواند مطالبه نماید نه از طفل و نه از  
 ولی «او» «دویم» عاقل بودن منبایعین «سیم» قصد خریدن و فروختن  
 «چهارم» راضی بودن بان «پنجم» مالک بودن آنچه میخرند  
 و میفروشند یعنی مالک معامله کردن بان باشند و این شرط لزوم است



پس اگر مال غیر را فصولاً بدون اذن او بلکه یا عدواناً و غصباً  
 خریدند یا فروختند لزوم ان معامله موقوف با اجازه مالک است اگر  
 اجازه نمود عوض مالش را میکرد والا باطل است و هم چنین است  
 اگر مال او را با مال خود با هم بفروشد بثنی پس آن معامله در مال فروشنده  
 لازم است و در مال غیر موقوف با اجازه او پس اگر اجازه نمود که هیچ  
 والا نسبت بمال غیر معامله باطل است و اما خریدار میتواند آن  
 معامله را فسخ کند بخیار تبعض صفقه بشرط آنکه کیفیت را ندانسته  
 خریده والا نمیتواند مکر آنکه بایع راضی بان شود و علی کل حال  
 مشتری رجوع میکند بر بایع بان قدر از قیمت که در مقابل مال غیر  
 باو داده و در کیفیت معرفت بمقدار آن تفصیلی است «ششم» آنکه  
 هیچ يك از عوضین متعلق حق غیر نباشد والا صحیح نیست و موارد  
 متعلق بودن حق غیر بسیار است و عمده آنها در چند مقام است  
 «اول» عین مرهونه که ملك راهن و متعلق حق مرتهن است پس  
 جایز نیست فروش آن از برای راهن مگر باذن مرتهن و نه از برای  
 مرتهن الا برای استیفاء دین خود باذن حاکم شرع اگر چه راهن  
 راضی نباشد «دوم» مال وقف که متعلق حق موقوف علیه است



و جایز نیست بیع آن مکر در چند موضع « اول » جائیست که مابین موقوف علیهم بواسطه مال وقف نزاع شدید باشد که مظنه تلف مال یا نفس در ابقاء آن باشد « دوم » در صورتیکه عین موقوفه خراب و مضحک شود که منفعت مقصوده از آن حاصل نشود مکر حصیر کهنه مسجد که جایز است بفروشد و پول آنرا صرف در اقرب بغرض واقف نمایند در همان مسجد بر فرض امکان و موارد دیگر نیز هست « سیم » بیع ام ولد از آقای خود در صورتیکه انعقاد آن ولد در ملک او باشد و جایز نیست از برای مالک فروش آن کنیز مادامیکه آن ولد نمرده است الا در چند جا که در محل خود ذکر شده و مقامات دیگر نیز هست که در کتب مفصله مسطور است « هفتم » آنکه مبیع عین باشد نه منفعت و اما در ثمن پس کافیت منفعت بودن « هشتم » آنکه عوضین معلوم باشند بکهل یا وزن یا ذرع یا عدد و کافی نیست وزن و کهل آن بعیار غیر معلوم چنانچه جزافاً هم کافی نیست مکر در چیزهاییکه بمشاهده رفع جهالت آن میشود و مناط در هر بلدی رفع جهالت هر جنسی است بمتعارف آن بلد « نهم » قدرت بر تسلیم مبیع یا ثمن پس فروش غلام کمر نیخته صحیح نیست مکر باضمیمه که صحیح است اگر چه آن غلام



بدست او نباید (مبحث چهارم) در خیارات است و آن چند قسم است «اول» خیار مجلس که مادامیکه متبایعین از هم متفرق و جدا نشده باشند میتوانند معامله را بر هم زنند و بعد از جدا شدن بیع لازم میشود «دوم» خیار حیوان است تا سه روز برای مشتری نه بایع مگر آنکه ثمن هم حیوان باشد و فرق نیست در اقسام حیوان اگر چه غلام و کنیز هم باشد «سیم» خیار شرط برای هر که شرط قرار دادند تا مدتی که معین نمودند چه بایع چه مشتری یا هر دو چه اجنبی و فرق نیست مابین شرط رد مثل ثمن تا مدت معینه و غیر آن از شروطیکه خلاف مقتضای عقد و کتاب و سنت نباشد پس بدانکه جایز است شرط کردن در ضمن العقد بهر شرطی مثل خباطه ثوب معین یا قرض مقداری با و لازم است و فاء بان شرط بر فرض قدرت والا کسیکه از برای او شرط شده مختار بر فسخ آن معامله خواهد بود و هم چنین جایز است در ضمن العقد شرط کند که فلان کتاب مال او باشد و انرا شرط نتیجه گویند «چهارم» خیار غبن از برای مغبون با جهل بان غبن در وقت معامله «پنجم» خیار تاخیر دادن ثمن یا مثن تا سه روز در چیزهاییکه بماندن يك روز فاسد نمیشود و در آنچه فاسد میشود تا يك



روز بگذرد اگر نیامد مالک مختار بر فسخ معامله است اگر شرط تاخیر  
 نکرده باشد « ششم » خیار رویت و آن چنانست که جنس معینی را  
 درست ندیده باوصافی بخرد اگر دارای آن اوصاف نباشد مشتری  
 بعد از دیدن آن مختار بر فسخ است و اگر بهتر درآمد فروشنده خیار  
 دارد « هفتم » خیار عیب است اگر چه بعد از عقد و قبل از قبض  
 حادث شده باشد و مشتری مختار است بر فسخ آن معامله یا امضاء آن  
 یا گرفتن تفاوت مابین صحیح و معیوب و هم چنین بایع مختار است اگر  
 ثمن معیوب در آید و این خیار ساقط میشود بچند چیز « اول » علم  
 مشتری بان عیب در وقت معامله « دوم » آنکه بعد از اطلاع بران  
 عیب مشتری راضی بان شود « سیم » آنکه خیار عیب را ساقط کرده  
 باشد « چهارم » آنکه فروشنده تبری از عیوب آن کند بانکه بفروشد  
 باوجود عیب معین یا هر عیبی که دارد بلی اگر تبری از عیب معینی  
 بنماید خیار عیب دیگر ساقط نمیشود « پنجم » تصرف کردن مشتری  
 در آن چه قبل از علم بعیب یا بعد از آن که مسقط رد است اما میتواند  
 ارش بگیرد و خیار عیب فوری است و حضور بایع شرط صحت فسخ  
 نیست « هشتم » خیار تدلیس است و آن چنانست که فروشنده



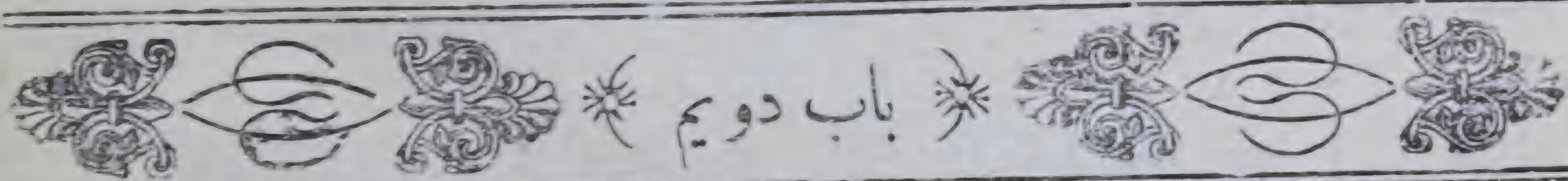
یا خرنده در مال خود کاری کند که انرا بهتر بنمایاند و بعد از علم بان  
 میتواند فسخ کند یا امضاء نماید بدون ارش « نهیم » خیار شرکت  
 است وان چنانست که کسی جنسی بخرد و معلوم شود که قدری از آن  
 مال غیر بوده و آن غیر امضاء آن معامله را نکند که در این صورت  
 با آن غیر در آن مال شرک است پس مشتری مخیر است مابین فسخ  
 یا گرفتن آنچه از ثمن که بازاء مال غیر باو داده و آنرا خیار تبعض صفقه  
 هم میگویند « دهم » خیار تعذر تسلیم مثل غلامیکه گریخته باشد بعد  
 از فروختن و قبل از رسیدن آن بمشتری پس مشتری مختار بر فسخ است  
 ( مبحث پنجم ) در بیع صرف است و مراد از آن بیع طلا بطلا یا نقره  
 بنقره یا طلا بنقره یا نقره بطلا است بدانکه شرط است در صحت آن  
 قبض در همان مجلس و احکام رباء اگر طلا بطلا یا نقره بنقره باشد  
 در آن جاریست بلی فروختن طلا بنقره یا نقره بطلا باز یادتى مانعی  
 ندارد پس اگر در همان مجلس بعضی از انرا قبض کرد و بعضی نزد او  
 ماند و از هم جدا شدند بیع در آن قدری که داده صحیح و در آن قدری  
 که نه داده باطل میشود و خیار تبعض صفقه از برای آنکه تمام آن باو  
 نرسیده ثابتست و فرقی نیست در ثبوت احکام بیع صرف مابین آنکه



عوضین هر دو مسكوك باشند یا یکی از آن دو مسكوك باشد یا هیچ کدام مسكوك نباشد و اقوی عدم جواز فروختن خاك نقره است كه از معدن آن بیرون می آورند بنقره خالص بلی جایز است بطلا یا غیر آن و هم چنین خاك طلا بطلا جایز نیست بلی جایز است بنقره یا غیر آن (بحث ششم) در نقد و نسیه و سلف است بدانكه مبیع و ثمن یا هر دو در معامله نقد است یا هیچ کدام نقد نیست یا مبیع نقد است نه ثمن یا ثمن نقد است نه مبیع پس اشكالی در صحت صورت اولی و بطلان ثانیه نیست و اما صورت سیم كه مبیع نقد باشد نه ثمن پس آن بیع بنسیه است و صحیح است و شرط است در آن كه تامت معین قرار دهند مثلاً تا يك سال هلالی و بعد از انقضاء مدت واجب است بر مشتری ثمن را فوراً بیایع بدهد و تامت آن بسر نیامده باشد بایع مستحق مطالبه آن نخواهد بود بلی اگر مشتری مرد آن دین معجل میشود و میتواند مطالبه آنرا بنماید از ورثه اگر چه مدت منقضی نشده باشد و اگر جنسی را بتردید بفروشد مثلاً بگوید فروختم آنرا تبو نقداً يك تومان یا نسیهً بدو تومان این معامله باطل است بلی تردید در مقاوله قبل از معامله ضرر ندارد و اما صورت چهارم كه ثمن نقد است نه مبیع پس



آنرا سلف میگویند و در آن نیز معتبر است تعیین مدت که بفروشد ده من<sup>۱</sup> کندم را مثلاً که يك سال دیگر بدهد بده قران نقد و هم چنین معتبر است معین نمودن آن جنس را باوصافی که تفاوت میکند قیمت بتفاوت آن واحوط بلکه اقوی اعتبار تعیین موضع تسلیم است مگر آنکه منصرف شود بموضع عقد یا جای دیگر و هم چنین معتبر است آن جنس در وقت حلول مدت ممکن الاداء باشد و جایز نیست مشتری قبل از انقضاء مدت آن جنس را که بسلف خریده بغیری بفروشد



در قرض است بدانکه قرض دادن ثواب بسیار دارد و در بعض اخبار است که ثواب قرض دادن دو برابر صدقه دادن است و صیغه<sup>۲</sup> آن اقراضتك و امثال آن است که دلالت کند بر آن و جایز است قرض بدون صیغه<sup>۳</sup> و علی کل حال قرض اگر چه از عقود لازمه است با شرائط آن ولی مقرض هر وقت بخواهد مطالبه کند می تواند و قرض گیرنده هر وقت داد واجب است بر قرض دهنده قبول آن و اگر شرط کند بر مقرض که چیزی زیاده تر باو بدهد رباء و حرام است اگر چه



ان زیاده از غیر جنس دین باشد بلکه اگر چه ان زیاده شرطی یا وصفی  
 باشد و جایز نیست بر قرض گیرنده آنمالیرا که با شرط زیادتی قرض  
 کرده بگیرد و اگر گرفت ضامن است باید بصاحبش رد کند و اگر  
 تلف شد مثل انرا هر گاه مثلی باشد یا قیمت انرا اگر قیمی باشد باید بدهد  
 بلی زیاده را در ضمن العقد شرط نکنند ولی اگر قرض گیرنده برسبیل  
 نبرع و بخشش چیزی زیاده بمقرض بدهد ضرر ندارد و در حرمت  
 رباء در قرض شرط نیست که ان جنسی را که قرض میدهد مکمل  
 و موزون باشد بلکه رباء در معدود نیز جاریست و اگر در ضمن العقد  
 شرط مدت کنند اقوی وجوب وفاء بان شرط است و جایز نیست  
 قبل از انقضاء مدت مطالبه کند از او و بعد از انقضاء میتواند مطالبه  
 کند مگر آنکه مدیون قدرت بر اداء آن نداشته باشد بانکه چیزی  
 نداشته باشد که بفروشد بغیر از خانه که محل سکونای اوست واسب  
 سواری و کنیز و غلام با احتیاج بانها و امثال ان که در این صورت  
 مطالبه کردن جایز نیست بلکه باید صبر کند تا مدیون قادر بر اداء دین  
 شود و اگر کسی پولی یا چیزی دیگر بکسی قرض داد و قیمت سوقیه  
 ان کم شد مقرض همان قدر را که قرض کرده بدهد کافی است



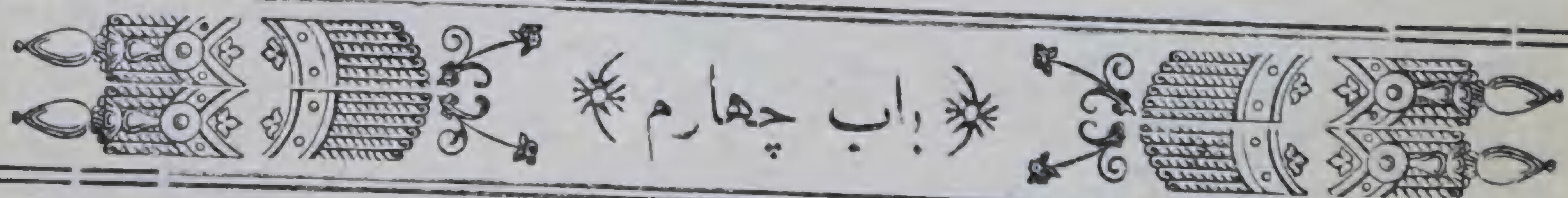
و معتبر است در آن چیزیکه قرض میدهد تعیین مقدار آن و تخمین  
کفایت نمیکند

باب سیم

در رهن وان عبارت است از کرو کذاردن مالی را نزد کسیکه از او  
طلب کار است بعنوان وثیقه و اطمینان او اگر طلب او را نداد از ائمال  
استیفاء نماید و کرو دهنده را رهن و کرو گیرنده را مرتهن میگویند  
وان مال را عین مرهونه و معتبر است در رهن ایجاب و قبول بهر لفظی  
که بر آن دلالت کند و معتبر است در رهن و مرتهن بلوغ و عقل و در  
رهن جواز تصرف در آن مال و در عین مرهونه آنکه عینی باشد که  
فروش آن صحیح باشد و در دین آنکه ثابت در ذمه رهن باشد چه عین  
باشد چه منفعت و اگر رهن کذار مال دیگری را موقوف با اجازه  
اوست و عین مرهونه و منافع آن مال مالک آنست و لکن جایز نیست از  
برای او نقل آن عین بدیگری مگر باذن مرتهن چنانچه جایز نیست از  
برای مرتهن تصرف در آن مگر باذن رهن پس اگر یکی از آنها در آن  
تصرف نمود بدون اذن دیگری موقوف بر اجازه اوست و اگر مرتهن



انرا باذن راهن فروخت ثمن آن نیز رهن است بشرط آنکه باین قید  
 فروخته باشد که ثمن آن رهن باشد پس احکام رهن در آن ثمن جاری  
 است و هر وقتی که جایز باشد از برای مرتین مطالبه دین بعد از  
 مطالبه و ندادن او جایز است عین مرهونه را بفروشد و استیفاء طلب  
 خود را از آن بنماید اگر چه عین مرهونه از مستثنیات دین باشد و باید  
 با امکان باذن حاکم شرع باشد و اگر قیمت عین زائد از طلب او باشد  
 نتمه را بر اهن بدهد و اگر دیون دیگری هم داشته باشد و مفاسد شده  
 و مالش وفاء بدیون او نمیکند سائر غرماء بامرتین شریک نخواهند بود  
 در مقدار طلب او بلی سائر غرماء در آن نتمه با هم شریکند و اگر مرتین  
 طلب دیگری هم از راهن داشته باشد غیر از آن دینی که انمال را رهن  
 آن گذارده حال او حال سائر غرماء است در آن



## باب چهارم

در حجر است و آن عبارت است از ممنوع بودن کسی از تصرف در مال  
 خود بدانکه اسباب حجر چند چیز است « اول » بالغ نبودن که مانع  
 از تصرف اوست در مال خود و شناخته میشود بلوغ به بیرون آمدن منی



یاروئیدن موی خشن بر عانه او یا گذشتن پانزده سال هلالی تمام از عمر  
 پسر و نه سال تمام از عمر دختر «دویم» دیوانه بودن تا کامل شود  
 عقل او و کسیکه بعض اوقات دیوانه میشود حال دیوانگی ممنوع از  
 تصرف است بخلاف حال افاقه و ملحق میشود باو در حکم سفیه و او  
 کسی است که صرف میکند مال خود را در غیر اغراض عقلانیه  
 «سیم» بنده بودن اگر قائل شویم بمالك شدن او که صحیح نیست  
 تصرف در مالش مگر باذن مولی «چهارم» مفلس بودن که ممنوع  
 است از تصرف در اموال خود بچند شرط «اول» ثبوت دین او نزد  
 حاکم شرع «دویم» رسیدن وقت ان اگر دین او مؤجل باشد «سیم»  
 آنکه مالش کمتر از دین باشد «چهارم» مطالبه طلبکاران و اما مریض  
 پس اقوی صحت تصرفات اوست در مال خود اگر چه در زائد  
 از ثلث مالش باشد بلی هرگاه وصیت نمود بزائد از ثلث مال خود  
 در مقدار زائد نافذ نیست مگر بامضاء ورثه و هم چنین است  
 وصیت غیر مریض پس اگر بعضی امضاء کردند و بعضی رد  
 نمودند بمقدار سهم ان بعض که امضاء نموده اند از آن زیاده نافذ  
 است نه غیر آن



باب پنجم

در ضمان و كفاله است و ضمان عبارتست از تعهد نمودن و بدمه گرفتن طلب کسی را از دیگری و متعهد را ضامن و طلبکار را مضمون له و مدیون را مضمون عنه گویند و معتبر است در ضمان رضای ضامن و مضمون له اگر چه ضامن مال دار نباشد با علم مضمون له بان والا جایز است از برای او فسخ نماید ضمان را بدانکه بضمان ذمه مضمون عنه بری میشود از آن دین و ذمه ضامن مشغول میشود و ضامن باید اداء دین نماید پس اگر ضمان بخواهد مضمون عنه بوده ضامن آنچه را بمضمون له داده از او میگیرد والا مستحق نخواهد بود و صحیح است ضمان تا مدت معینه باینکه دین را در ذمه خود بگیرد که یکسال دیگر مثلاً اداء نماید اگر چه دین مدت نداشته باشد و آنچه ذکر شد در صورتی است که ضامن مال شود اما اگر ضامن نفس مدیون شود پس انرا كفاله گویند که هر وقت طلبکار مدیون را بخواهد كفیل باید او را تسلیم نماید چنانچه اگر کسی مدیونی را از دست طلبکارش قهر آرھانید در حکم كفیل میباشد و ذمه كفیل بری میشود بپکی از چند چیز



« اول » بتسليم نمودن مدیون « دوم » پیری شدن ذمه مدیون از دین  
 باداء ان یا باداء کفیل یا ببراء دائن « سیم » بردن مدیون « چهارم »  
 ببراء مکفول له کفیل را از کفالة چنانچه در ضمان نیز ذمه ضامن  
 بری میشود باداء او یا مضمون عنه یا ببراء دائن ذمه او را یا ضمان او را

باب ششم

در حواله و آن عبارتست از منتقل شدن مالی از ذمه کسی بذمه  
 دیگری مثل آنکه زید مدیون عمرو باشد پس زید عمرو را حواله بکمر  
 کند که طالب خود را از او بگیرد پس زید را محیل و عمرو را محتمل  
 و بکمر را محال علیه میگویند و ذمه زید که مشغول بود برای عمرو  
 فارغ میشود از انمال و نقل میشود بذمه بکمر بشرط آنکه ذمه بکمر  
 مشغول باشد برای زید بمثل آن مال پس باید بکمر که محال علیه است  
 انمال را بعمر و که محتمل است بدهد و شرط است رضای محیل و محتمل  
 اما رضای محال علیه پس آن نیز شرط است در صورتیکه مدیون محیل  
 نباشد بآنچه بر او حواله شده است و اگر مدیون باشد بان پس در اعتبار  
 رضای او اشکال است و احوط اعتبار آنست و اگر مدیون محیل باشد



لکن بغیر جنس آنچه حواله کرده است در این صورت نیز بلا اشکال رضای او معتبر است و باید ذمه محیل مشغول باشد برای محال و اما اگر ذمه محیل مشغول نباشد برای محال و حواله کند بحال علیه که مالی را باو بدهد پس حواله مصطلحه نیست بلکه توکیل است

باب هفتم

در اجاره است و در آن معتبر است چند چیز « اول » عقد که مؤجر بگوید آجرتك هذه الدار الى سنة بخمسین قراناً و مسناً جر بگوید قبلت هكذا و امثال ان از چیزهایی که دلالت کند بر تمليك منفعت عين در زمان معینی بعوض معلوم و جایز است بلفظ غیر عربی و مباشرت يك نفر از جانب هر دو و هم چنین جایز است معاطات در آن چنانچه در بیع گفته شد و عقد اجاره از عقود لازمه است و در معاطات جایز است مکر بعد از تصرف احدهما « دوم » تعیین عینی را که با اجاره میدهد اگر چه بکسر مشاع باشد مثل نصف و ثلث و امثال ان « سیم » تعیین مدت بطوری که مضبوط باشد پس اجاره در مدت غیر معین صحیح نیست که بگوید خانه را اجاره دادم هر ماهی يك ثومان



مثلاً «چهارم» تعیین مال الاجاره از جنس و قدر و زمان اداء و اگر  
 زمان اداء را معین نکرده باید نقد بدهد و باطل نمیشود اجاره بردن  
 مؤجر یا مستأجر و بفروش آن عین و جایز است کسی اجیر غیر شود  
 و تمام منافع او ملک مستأجر میشود چنانچه جایز است اجیر غیر شود  
 برای عمل معینی

✽ باب هشتم ✽

در مضارب به بدانکه مضارب به آنستکه کسی قدر معین از پول طلا  
 یا نقره خود را بکسی دهد که بان تجارت کند و شرط کند بر او که ربح  
 آن مابین هر دو باشد بنسبت معینه بر وجه اشاعه مثل تنصیف یا ثلث  
 پس مالک را مضارب و آن دیگری را عامل میگویند و اما اگر شرط  
 کنند که تمام ربح مال از مالک باشد پس آنرا بضاعت گویند و هم چنین  
 اگر شرطی نکنند پس در این دو صورت تمام ربح از مالک است و عامل  
 مستحق اجرت المثل است و اما اگر شرط کند که تمام ربح از برای  
 عامل باشد پس اگر بدادن آن پول قصد قرض دادن کرده صحیح است  
 والا باطل است چنانچه اگر جنسی غیر از پول طلا یا نقره باو بدهد



یا آنکه ربح را بغیر نسبت مشاعه قرار دهد مثل آنکه بگوید ده تومان ربح از برای عامل و بقیه از مالک یا بعکس مضارب به نخواهد بود بلکه قرار داد آنها باطل و تمام ربح در این صور از برای مالک است و عامل مستحق اجرة المثل عمل خود میباشد و اگر مالک بر عامل شرط کند تجارت مخصوصی را بر عامل معین است که وفاء بشرط او کند و اگر تخلف نمود فضول است با اجازه مالک صحیح و بدون آن باطل و بر هر دو نقدیرنه مستحق ربح است و نه اجرة المثل الا برضای مالک و عامل مضارب امین است پس اگر مال مالک بدون تعدی و تفریط در دست او تلف شود ضامن نیست

باب نهم

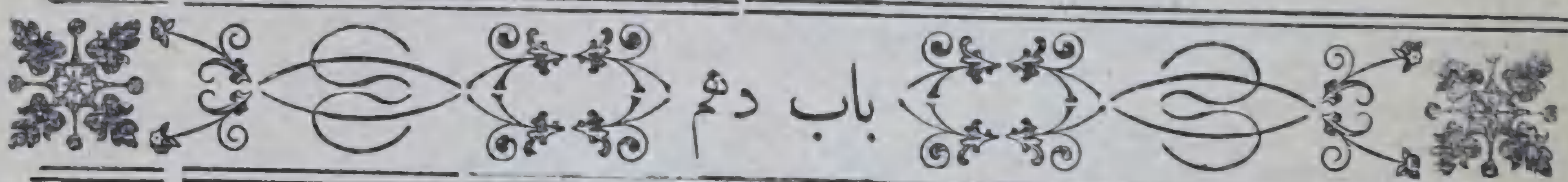
در شرکت است بدانکه شرکت در ابدان باطل است مثلاً چند نفر دلاک و نحو آن با هم قرار دهند که آنچه کسب کردند بر روی هم بریزند و قسمت کنند و هم چنین شرکت و جره باطل است باینکه دو نفر بی چیز که آبرو داشته باشند با هم قرار دهند که هر یک هر چه بخرند بنسبه و بفروشند در آن شریک باشند و منفعت را با هم قسمت کنند و هم چنین



باطل است شرکت مفاوضه باینکه باهم قرار دهند که هر يك بهر وجه مالی را مالك شوند شريك باشند اما ماعدای اینها از شرکت در اموال صحیح است و سبب شرکت چهار چیز است « اول » آنکه بمعامله حاصلشود مثل عامل مضارب که در ربح بامالك شریک کند یا آنکه دو نفر هر کدام بیکتومان میدهند و يك خروار کنند مثلاً میخرند یا خانه اجاره میکنند « دوم » آنکه بارت مالی بانها منتقل شود « سیم » بمزوج شدن مال احدهما بمال دیگری که ممکن نباشد از هم جدا کنند « چهارم » شرکت عقدیست باینکه دو نفر هر يك مقداری از مال بیاورند و بر روی هم ریخته قرار دهند که بان معامله کنند و در ربح شريك باشند و این محتاج است بایجاب و قبول قولی یا فعلی و قرار شرکت در ربح بنحویست که باهم قرار دهند و با اطلاق بنسبت مالین است چنانچه تلف و خسارت نیز بنسبت مالین است و در تمام صور جایز نیست از برای یکی از آن دو تصرف کند در ائمال مکر باذن دیگری و اگر هر دو راضی ببقاء شرکتند فبها و اگر يك کدام از آنها بان راضی نباشد دیگر را جبر میکند بقسمت و طریق قسمت نمودن ائمال یکی از دو طریق است « اول » آنکه همان مال را تنصیف



کنند یا اثبات و نحوه بر حسب شرکت آنها در آن مقدار و قرعه میزنند هر  
قسمتی با سهم هر کدام در آمد مختص باو میشود و این طریق قسمت  
در صورتی است که قسمت کردن آن مال باعث نقص قیمت آن نشود  
بطوریکه ضرر وارد آید و الا نمیتواند احدهما جبر کند دیگری را  
باین قسمت بلی تراخی مانعی ندارد « طریق دوم » آنست که آن مال را  
با هم بفروشند و قیمت آنرا با هم قسمت کنند بطریق سابق و شریک امین است  
که ضامن نیست هرگاه آنچه در دست اوست تلف شود بدون تعدی



در وکالت است و آن عبارتست از نائب گردانیدن غیر را در تصرفی  
از مال یا حق یا اجراء عقد و امثال آن و جایز نیست برای وکیل تصرف  
کند بغیر آنچه موکل معین کرده و الا فضول است و اگر او را وکیل  
مطلق کند باید وکیل اقتصار کند بر آنچه مصلحت موکل را میداند  
و وکیل امین است پس اگر بدون تعدی و تفریط مال موکل در دست  
او تلف شود ضامن نیست و وکالت عقدیست جایز از طرفین که هر  
کدام میتوانند آنرا فسخ کنند و شرط نیست که دیگری را اعلام کند



بر فسخ خود پس هرگاه وکیل فسخ نمود دیگر جایز نیست در انمال  
تصرف نماید مگر با علم بر رضای موکل و اگر موکل فسخ نماید و وکیل  
قبل از اطلاع بر فسخ او تصرفی نموده در انمال صحیح و ممضی است  
و محتاج با اجازه موکل نیست

### باب یازدهم

در ودیعه و عاریه است و در آن دو فصل است ( فصل اول ) در ودیعه  
است و آن عبارت است از آنکه کسی چیزی را بکسی امانت دهد برای  
حفظ نمودن آن و آن عقدیست جایز و مادامیکه نزد اوست واجب  
است بر او حفظ آن بر حسب عادت و او امین است و بالتلف شدن  
بدون تعدی ضامن نیست و اگر مالک معین کند بر او که آن را حفظ  
کند در جای معینی منعین است و اگر تخلف کند و تلف شود ضامن  
است مگر آنکه خوف تلف آن را در انجام داشته باشد و بر حسب عادت  
مصلحت حفظ آن تغییر مکان آن باشد و اگر مودع مرد واجب است  
بر مستودع فوراً آن امانت را بپورته او برساند ( فصل دوم ) در عاریه  
است و آن عبارتست از دادن مالی را بکسی که از آن منتفع شود



به پوشیدن یا سکنی و امثال آن و اگر بهمان تصرف معین قیمت آن کم شود  
یا در دست او تلف شود ضامن نیست مگر آنکه شرط ضمان کرده  
باشند یا عاریه ذهب و فضه باشند و باید عاریه دهنده جایز التصرف  
باشد پس اگر غاصب عین مغصوبه را بعاریه بدهد و در دست او  
ناقص القیمه یا تلف شود هر دو ضامن میباشند اگر چه جاهل باشد  
بغصبیت آن و باید غرامت آنرا بکشند و اگر یکی از آن دو غرامت  
کشید و بمالكش رسانید از دیگری ساقط میشود و بر فرض غرامت  
کشیدن مستعیر اگر وقت تصرف جاهل بغصبیت آن بوده رجوع  
میکند بان بر غاصب معیر و از او میگیرد

## باب دوازدهم

در غصب و آن استیلاء بر مال یا متعلق حق غیر است بدون رضای او  
و آن حرام است و بر او واجب است فوراً بصاحبش برساند بلکه اگر  
انمال بنصرف هر کس رسیده باشد همه ضامن میباشند و اگر تلف شد  
بر همه واجب است که از عهده آن بیرون آیند و گذشت که اگر بعضی  
از آنها جاهل بغصبیت بودند و غرامت کشیدند رجوع میکنند بر



غاصب اول و قرار ضمان بر او سپست که اگر آن مثلی است از قبیل کندم  
وجو و امثال آن مثل آنرا و اگر قیمی است قیمت بوم الاداء آنرا باید  
بدهد و اگر در زمین غصبی زراعت نمود حاصل آن از زارع و اجرة  
المثل زمین از برای مالک بر ذمه زارع است

### باب سیزدهم

در صلح است بدانکه صلح عبارت است از سازش مابین دو نفر چه  
برای رفع نزاع و چه صلح در مقام بیع یا اجاره یا هبه یا ابراء و آن  
تقدیر است لازم و مستقل که فائده مذکور را دارد و یکی از آن دو  
نفر را مصالح و دیگری را مصالح له گویند و آن چیزیکه نقل میشود  
مصالح عنه میگویند اگر چه دعوی یا حقی باشد و آن مالی که بان  
صلح میکنند مصالح به و مال المصالحه میگویند و بعد از تعیین همه  
مذکورات مصالح بمصالح له میگوید صالحك عما ذکر بما ذکر و مصالح  
له قبول میکنند و صیغه آن بغیر عربی نیز صحیح است و اگر خیاری  
برای احدهما یا هر دو یا ثالثی قرار دهند جایز است و الا لازم است  
و اگر کسی ادعائی بر کسی داشته باشد و او منکر باشد جایز است که



مدعی به خود را صلح کند بمنکر بمبلغی و او هم قبول کند و این قبول کردن اقرار باستحقاق مدعی نمیشود و این مصالحه رفع نزاع دنیا را میکند اما اگر حقی از یکی در ذمه دیگری باشد میان خود و خدا مشغول ذمه او خواهد بود و در آخرت از او مؤاخذه خواهد شد مثل آنکه ده تومان زید ادعاء میکرد و به پنج تومان مصالحه نمودند و در واقع ده تومان از او طلب داشت پنج تومان دیگر بر ذمه او میماند چنانچه اگر زید هیچ طلب نداشت و ادعای دروغ نمود آن پنج تومان که گرفته است مشغول ذمه است بلی اگر هر دو باطناً از یکدیگر راضی شوند مواخذه اخرویة هم نخواهند داشت و هم چنین اگر قدر طلب زید معلوم نباشد و اما مدعی عایه میداند اگر مصالحه کنند و در باطن زید آنچه استحقاق دارد بگذرد ضرر ندارد و الاً بقیه را در آخرت مواخذ است و خیار عیب و غبن در صلح جاریست چنانچه در بیع ذکر شد و جایز است صلح منفعت بعین یا بمنفعت و عین بعین یا بمنفعت و حکم بیع صرف در صلح تقدین جاری نیست و حکم رباء در آن جاریست پس اگر صلح کند صد تومان را بنود تومان جایز نیست مگر باضمیمه در جانب نود تومان بغیر جنس



## باب چهاردهم

در هبه است و آن عبارت است از بخشیدن مال خود را بدیگری  
 بعوض معینی یا بدون عوض و معتبر است در آن ایجاب و قبول بهر لفظی  
 که بر آن دلالت کند و کافی است در آن فعل که بدهد باو بقصد  
 بخشیدن و او بگیرد و معتبر است در آن قبض دادن که تا ندهد مال  
 باو منتقل نشده بلی اگر طلبکار طلب خود را بدهون ببخشد محتاج  
 بقبض نیست ولی از عنوان هبه خارج است و ابراء است و هبه عقد  
 جایز است که میتواند پس بگیرد مگر در چند مقام که لازم است  
 « اول » آنکه موهوب له از ارحام و اهل باشد « دوم » آنکه موهوب  
 له در عین موهوبه تصرفی کرده باشد با ائلاف یا بنقل و امثال آن یا تلف  
 شده باشد نزد او « سیم » آنکه هبه معوضه باشد که بدون رضای  
 موهوب له رجوع نمیتواند کرد

## منهج سیم

در بعضی مهمات احکام است و در آن چند مطلب است ( مطلب اول )



در وقف است و آن عبارت است از حبس نمودن عین و تبدیل منفعت  
 آن و در آن دو فصل است ۱ فصل اول ۱ در شرایط وقف و واقف  
 و موقوف علیه و عین موقوفه بدانکه شرایط صحت وقف چند چیز است  
 « اول » عقد بگفتن وقف و سببیت هذا المال و نحو آن با قبول موقوف  
 علیه یا وکیل یا ولی او در اوقاف خاصه و در وقف بر جهات و مصالح  
 عامه و نحو اینها مثل وقف بر فقراء اعتبار قبول محل تأمل است هر چند  
 احوط است « دوم » قصد قربت نمودن در آن بنا بر احوط لکن اعتبار  
 آن محل اشکال است و وقف کافر صحیح است بنا بر اقوی « سیم »  
 درام پس وقف منقطع الاول مثل آنکه از سال دیگر وقف کنند  
 یا منقطع الوسط مثل آنکه سال آینده را بیرون کنند از وقف یا منقطع  
 الاخر که از حال الی یک سال وقف کنند صحیح نیست « چهارم »  
 قبض دادن عین موقوفه را بتصرف موقوف علیه یا وکیل یا ولی او بلی  
 اگر وقف کنند بر اولاد صغار خود محتاج بقبض نیست و حاصل  
 میشود قبض مسجد بیک نماز در آن و اما شرایط واقف پس بلوغ و عقل  
 و جواز تصرف در ائمال است و اما شرایط موقوف علیه پس چند چیز است  
 « اول » موجود بودن در ابتداء وقف پس وقف بر معدوم صحیح نیست



بلی بتابع موجود صحیح است مثل آنکه وقف کند بر اولاد خود و بعد از ایشان بر اولاد آنها نسلاً بعد نسل که طبقه لاحقۀ بالفعل موجود نباشند «دویم» معین بودن موقوف علیه پس وقف بر مجهول صحیح نیست و وقف بر عناوین عامه مثل فقراء و مؤمنین و طلاب علوم دین جایز است چنانکه وقف بر جهات نیز صحیح است مثل وقف بر مشاهد مشرفه و مدارس و مساجد و قناطر و مقابر بلکه وقف بر مصالح عامه نیز جایز است و متولی آن تابع قرار داد واقف است و با عدم تعیین متولی در اوقاف عامه حاکم شرع جامع الشرایط متولی است و جایز نیست از برای احدی بدون اذن متولی تصرف در آن بلی انتفاع موقوف علیهم در جمله از اوقاف عامه محتاج باذن نیست چنانچه در اوقاف خاصه بلا متولی محتاج باذن حاکم نیست «سیم» آنکه موقوف علیه باید غیر واقف باشد پس وقف بر نفس صحیح نیست بلی اگر وقف کند بر عنوان فقراء و بعد خودش فقیر شود حال او حال سائر فقراء است و از شرائط عین موقوفه آنکه بتوان از آن منافع شد بابقاء عین آن پس وقف ماکولات و مشروبات که انتفاع از آنها منوقف بر افناء آن است صحیح نیست و هم چنین وقف نقدین و نحو آن که انتفاع بان



متوقف بر نقل و اخراج از ملك است صحيح نيست بلى اگر نقدين را  
وقف كند براى زينت و نحو آن صحيح است ( فصل دويم ) در احكام  
وقف است بدانكه بعد از تحقق شرائط عين موقوفه بوقف كردن از  
ملك واقف خارج و منتقل ميشود بموقوف عليه حتى در وقف بر عناوين  
عامه بلكه حتى وقف بر جهات على الاقوى ولى اختيار آن در وقف بر  
عناوين يا جهات بامتولى خاص ميباشد اگر معين نموده والا باولى عام  
كه حاكم شرع است ميباشد و جايز نيست عين موقوفه را بفروشند  
مگر در بعض مقامات كه دوسه مورد آن در باب بيع گذشت چنانچه  
جايز نيست هبه كنند آنرا وارث برده نميشود و اما اجاره آن صحيح  
است و اگر اجاره داد موقوف عليه عين موقوفه را تا زمان معينى و در  
بين مدت مرد اجاره نسبت بزمان بعد از موت او باطل ميشود و اگر  
مستأجر مال الاجاره را باو داده بقدر نسبت بقيه مدت بزمان گذشته  
از تر كه او ميكيرد بلى بموت متولى كه مالك معين نموده يا متولى شرعى  
كه اجاره داده باطل نميشود و مسجد و مدرسه و امثال آن بخراب شدن  
از وقف بودن بيرون نميرود

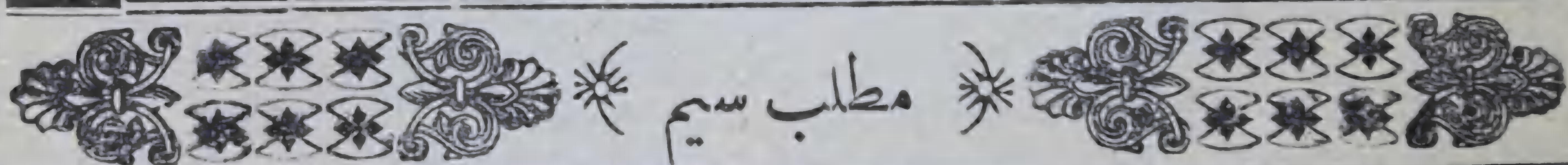


## مطلب دوم

در وصیت است و آن عبارت است از تملیک عینی یا منفعتی بکسی بعد از مردن خود و در آن دو فصل است (فصل اول) در شرایط وصیت و موصی و مرصی له و موصی به بدانکه معتبر است در وصیت ایجاب از موصی هر لفظی که دلالت کند بر ان و قبول موصی له اگر چه بعد از زمانی باشد بلکه اگر چه بعد از موت موصی باشد و منتقل نمیشود مال با و مکر بعد از قبول و موت موصی و وصیت عقدیست جایز و بفسخ باطل میشود و کافی است در فسخ ان عدول موصی از ان پس اگر دو مرتبه وصیت کند دومی معتبر است هر چند ملتفت وصیت اولی نباشد و هم چنین بفروختن عین موصی بها باطل میشود و معتبر است در موصی له آنکه وقت وصیت موجود باشد اگر چه حمل باشد پس اگر سقط شد وصیت باطل میشود و اگر زنده بدنیا آمد و مرد بورثه او منتقل میشود و معتبر است در موصی به آنکه مالیت داشته باشد و زائد از ثلث مال موصی نباشد و اگر زائد باشد موقوف بامضاء ورثه موصی خواهد بود و جایز است که عین معینی را که از ثلث مال بیشتر نیست



وصیت کند برای کسی یا برای عنوانی مثل فقراء و امثال آن پس  
اگر وصی مخصوصی معین نموده که انما را بفقراء و نحو آن بدهد فیهما والا  
حاکم شرع ولی ایشان است (فصل دوم) بدانکه اگر کسی دینی  
یا حقی یا واجبی بر عهده اوست واجب است اداء نماید و اگر نکرد واجب  
است وصیت کند باداء آن چه واجبات مالیه مثل خمس و زکاة و مظالم  
عباد و چه بدنیه مثل صوم و صلوة و چه مرکب از هر دو مثل حج و امثال  
آن و مستحب است وصیت کردن بمستحبات از قبیل صلوة ارحام و صدقات  
و بناء مدارس و زیارات ائمه انام علیهم الصلوة والسلام و امثال آن



در احکام میراث و در آن دو بحث است (مبحث اول) در اسباب  
ارث در آن دو چیز است «اول» نسب «دوم» سبب و در آن دو  
مقصد است (مقصد اول) در طبقات ارث نسبی و آن سه طبقه مرتبه  
است که مادامیکه طبقه سابقه موجود باشد مانع از ارث بردن طبقه  
لاحقه است پس در آن سه فصل است (فصل اول) در طبقه اولی  
و آنها دو طایفه اند طائفه اولی پدر و مادر است و در آن چند مسئله



است « اول » با انحصار وارث به پدر تمام مال را ارثاً میبرد و با انحصار  
 بمادر ثلث مال را ارثاً و بقیه را ردأ میبرد و اگر یکی از زوجین با پدر  
 یا مادر باشد نصیب اعلی را میبرد و بقیه را پدر یا مادر « دوم » با اجتماع  
 پدر یا مادر ثلث از مادر است با عدم حاجب و نتمه از پدر است اگر  
 یکی از زوجین نباشد و الاً زوج یا زوجة نصیب اعلای خود را میبرد  
 و مادر ثلث را با عدم حاجب و نتمه را پدر میبرد « سیم » با اجتماع پدر  
 و مادر چه یکی از زوجین باشند یا نه اگر میت دو برادر یا یک برادر و دو  
 خواهر یا چهار خواهر پدر یا مادری داشته باشند و آنها حر  
 و مسلمان باشند و قاتل هم نباشند بنابر قولی لکن محل اشکال است که  
 آنها اگر چه ارث نمیبرند لکن حاجب مادر میباشند از ارث بردن او  
 زیاده از سدس مال را و هم چنین است هر گاه ابوین بابت واحد باشند  
 که اخوه حاجب میشوند مادر را از بردن زیاده پس سدس زاید  
 ارباعاً قسمت میشود بر پدر و بنت « طائفة دوم » اولاد است و در آن  
 چند مسئله است « اول » با انحصار وارث بیک پسر تمام مال را میبرد  
 و با تعدد آنها با هم بالسویه قسمت کنند و با انحصار بیک دختر نصف را  
 ارثاً و نتمه را ردأ میبرد و با تعدد آنها دو ثلث مال را ارثاً و نتمه را ردأ



بالسویه قسمت کنند «دویم» با اجتماع پسر و دختر با تعدد و انفراد  
 تمام مال را للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند «سیم» با اجتماع پسر  
 و دختر یا پسر تنها یا پدر و مادر هر يك از والدین سدس مال و نثمه را  
 با تعدد اولاد بنحو ضربور قسمت نمایند و با انفراد پسر مختص باوست  
 «چهارم» با اجتماع يك دختر یا پدر تنها یا مادر تنها ربع مال را پدر  
 یا مادر میبرد ارثاً و ردّاً و نثمه از دختر است ارثاً و ردّاً و در این فرض  
 اگر دو دختر یا زیاده از آن باشد خمس از پدر یا مادر و نثمه از بنات  
 است بالسویه «پنجم» با اجتماع والدین با يك دختر دو خمس از والدین  
 است ارثاً و ردّاً بالسویه و نثمه از دختر است اگر از برای مادر حاجب  
 نباشد والاّ مادر سدس میبرد و پدر ربع بقیه و دختر سه ربع بقیه  
 و اگر دو دختر یا زیاده باشند هر کدام از والدین سدس و نثمه از بنات است  
 بالسویه و در این صور اگر یکی از زوجین نیز با آنها باشد نصیب خود را  
 میبرد و هر يك از پدر و مادر سدس را و نثمه از اولاد است و اگر نقص  
 باشد بر اولاد است و اگر زیاده باشد ابوین هم میبرند «ششم» هر گاه  
 میت اولاد نداشته باشد ولی اولاد اولاد دارد سهم هر يك از آنها را  
 با اولاد آنها میدهند ارثاً و ردّاً «هفتم» بدانکه از مال میت چهار چیز



است که مختص پسر بزرگ است اگر داشته باشد و سائر ورثه با او شریک نیستند « اول » رختهای میت « دوم » انگشتر او « سیم » شمشیر او « چهارم » قرآن او بلکه احوط در مطلق سلاح و کتب و رحل و راحله تراضی با سائر ورثه است و هم چنین با تعدد چهار چیز اول و رختیکه برای پوشیدن مهیا کرده و هنوز نه پوشیده (فصل دوم) در طبقه دوم و آن نیز دو طائفه اند اول برادر و خواهر و در آن سه مسئله است « اول » برادر پدر مادری یا پدری تنها با نبودن پدر مادری تنها با انفراد تمام مال را میبرد و با تعدد بالسویه قسمت کنند اما خواهر پدر مادری یا پدری تنها با انفراد نصف ارثاً و نهمه را رداً میبرد و با تعدد آن دو ثلث را ارثاً و نهمه را رداً بالسویه قسمت کنند و برادر یا خواهر مادری با انفراد سدس را ارثاً و نهمه را رداً میبرد و با تعدد ثلث را ارثاً و نهمه را رداً مابین خود قسمت کنند و خواهر و برادر مادری بالسویه قسمت کنند « دوم » هرگاه اخوه پدری یا پدر مادری جمع شود اخوه پدری ارث نمیبرد و تمام از اخوه پدر مادری است هر چند يك خواهر باشد چه اخوه مادری تنها با ایشان باشد چه نباشد « سیم » خواهر و برادر ابوینی تمام مال را للذكر مثل حظ الانثیین



قسمت کنند و هم چنین خواهر و برادر پدری تنها با فقد ابوینی و هرگاه جمع شود برادر و خواهر پدر مادری یا پدری تنها با فقد پدر مادری بابرادر و خواهر مادری اخوة مادری با وحدت سدس و با تعدد ثلث را بالسویه میبرند و نتمه از پدر مادری یا پدری تنها است و در تمام صور اگر یکی از زوجین نیز باشد نصیب اعلای خود را میبرد و نقص بر اخوه پدر مادری یا پدری وارد میاید « طائفة دوم » جد و جدّه است و در آن پنج مسئله است « اول » جد یا جدّه چه پدر مادرے چه پدری تنها چه مادری با افراد تمام مال را میبرد و با اجتماع جد یا جدّه پدری لذکر مثل حظ الانثین قسمت کنند و اگر مادری تنها باشند بالسویه میبرند « دوم » با اجتماع جد یا جدّه پدرے با جد یا جدّه مادری ثلث مال از مادری است با افراد و با تعدد بالسویه و نتمه از پدری است با افراد و با تعدد لذکر مثل حظ الانثین قسمت کنند « سیم » با اجتماع یکی از زوجین با اجداد و جدات با تعدد و افراد آنها هر يك از زوجین باشند نصیب اعلای خود را میبرند و نقص آن بر جد و جدّه پدری است « چهارم » جد و جدّه ابی هرگاه مجتمع شود بابرادر و خواهر ابی یا ابوینی جد بمنزله برادر و جدّه بمنزله خواهر است و هم چنین



در جدّ و جدّه امی بابرادر و خواهر امی و اما در صورت اختلاف با اینکه  
 جدّ و جدّه ابی مجتمع شود با اخوه امی یا بعکس پس چنین نیست و در  
 صورت اولی برادر و خواهر امی با اتحاد سدس و با تعدد ثلث میبرند  
 و بقیه از جدّ یا جدّه یا هر دو است و در صورت ثانیه جد یا جدّه یا هر دو  
 ثلث میبرند و ثلثان از اخوه ابی یا ابوینی است متحد باشند یا متعدد  
 « پنجم » مادامیکه یکی از برادر یا خواهر موجود باشند اولاد برادر  
 و خواهر مطلقاً ارث نمیبرد و با نبودن آنها اولاد آنها بجای پدر یا مادرند  
 و سهم او را میبرند چه با انحصار وارث بانها چه با اجتماع با جدّ و جدّه  
 پس اولاد برادر و خواهر مادری بالسویه قسمت کنند و ابوینی یا ابی  
 لذلک مثل حظ الانثیین ( فصل سیم ) در طبقه سیم و آنها نیز دو طائفه  
 اند طائفه اولی عم و عمه و در آن یک مسئله است و آن عم و یاعمه  
 با افراد تمام مال را میبرد و با تعدد بالسویه مال را تقسیم میکنند و با اجتماع  
 عم و یاعمه با تعدد و افراد مال را لذلک مثل حظ الانثیین قسمت نمایند  
 « طائفه دوم » خالو و خاله و در آن چهار مسئله است « اول » خالو  
 یا خاله با افراد تمام مال را میبرند و با تعدد بالسویه قسمت کنند چنانچه  
 با اجتماع خالو با خاله نیز بالسویه قسمت کنند « دوم » با اجتماع اعمام



با احوال ثلاث از احوال و نثمه از اعمام است و با اجتماع یکی از زوجین  
 با اعمام یا احوال یا هر دو زوج یا زوجة نصیب اعلائی خود را میبرد  
 «سیم» بانبودن اعمام و عمات یا احوال و خالات اولاد هر يك از آنها  
 باشند بجای پدر یا مادر میباشند و سهم آنها را میبرند و مادامیکه یک نفر  
 از اعمام و عمات موجود است اولاد آنها ارث نمیبرند مگر در يك  
 صورت که جمعی شود ابن عم ابوینی باعموی پدری که تمام مال از ابن  
 عم است «چهارم» بانبودن اعمام و احوال و اولاد آنها اعمام و احوال  
 پدر یا مادر بجای اعمام و احوال میت میباشند (مقصد دوم) در میراث  
 بسبب و آن دو چیز است (اول) زوجیت و در آن چند مسئله است  
 «اول» بدانکه زوج از مال زوجة دائمه خود نصف مال را میبرد اگر  
 زوجة اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد والا ربع میبرد چنانچه زوجة  
 از مال زوج دائمی خود ربع میبرد اگر زوج اولاد یا اولاد اولاد نداشته  
 باشد والا ثمن میبرد و با تعدد زوجات نصیب خود را در هر دو صورت  
 بالسویه قسمت کند «دوم» بدانکه فرق نیست در ارث بردن  
 زوجین مابین آنکه هر دو یا یکی از آنها صغیره باشند یا نه چنانچه فرق  
 نیست مابین آنکه دخول بزوجه کرده باشد یا نه «سیم» بدانکه زوج



از تمام مال زوجه ارث میبرد بخلاف زن چه ذات ولد باشد یا نباشد که از زمین خانه و زمین زراعت و امثال آن نمیبرد و از قیمت اعیان عمارت و اشجار میبرد و از تنه اموال در عین آنها باورثه شریک است و مجرای آب چه قنات باشد چه غیر آن در حکم اراضی است مگر چیزهایی که در آن کار کرده باشند از آجر و غیره که مثل اینیه است و لکن اینکه حین الموت در مجری موجود است از منقولات است و آبهای بعد از آن تابع مجرای آن است «چهارم» اگر کسی در حال مرض زنیرا برای خود عقد کرده و هنوز باو دخول نکرده و بهمان مرض مرد آن زن از مال شوهر نه ارث میبرد و نه مهر و اگر دخول کرده هر دو را میبرد بخلاف مرضیه که شوهر کرد و بهمان مرض مرد که زوج از او ارث میبرد اگر چه باو دخول نکرده باشد «پنجم» گذشت در باب طلاق که زن مادامیکه در عده رجعیه میباشد در حکم زن است ارث میبرد و هم چنین بعکس و در عده بانیه و بعد از انقضاء عده ولو رجعیه هیچکدام از هم ارث نمیبرند مگر در يك صورت و آن این است که مریض زن خود را طلاق دهد و بهمان مرض بمیرد پس تا یکسال هلالی آن زن ارث میبرد از شوهر بشرط آنکه شوهر نکرده



باشد (دویم) ولاء است و آن در سه مقام است «اول» ولاء عتق  
«دویم» ولاء ضامن جریره «سیم» ولاء امامت و در آن تفصیلی  
است که از وضع رساله خارج است بدانکه میراث کسیکه وارث  
ندارد یا بسبب موانع ارث ممنوع است از ارث بردن مال حضرت حجة  
الله فی السموات والارضین امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد و در  
زمان غیبت آنحضرت سلام الله علیه اختیار آن بدست حاکم شرع  
جامع الشرایط است (مبحث دویم) در موانع ارث است و آن سه  
چیز است «اول» کفر با اسلام مورث بدانکه کافر از مسلم ارث نمبرد  
و حاجب طبقات لاحق نیز نمیشود پس مسلم اگر چه از طبقه سیم باشد  
ارث میبرد با وجود طبقات سابقه اگر تمام کافر باشند و کافر از کافر  
ارث میبرد اگر هیچ وارث مسلم نداشته باشد و هم چنین مسلم از مسلم  
اگر چه با هم مختلف باشند در مذهب و در اینجا دو مسئله است «اول»  
اگر کافر مسلم شد بعد از مردن مورث و پیش از قسمت کردن  
مال ارث خود را میبرد «دویم» اگر مسلم مرتد شد با فطرت اسلام  
بمجرد ارتداد مالش منتقل میشود بوارث مسلم او و زنش از زوجیت او  
بیرون میرود بدون طلاق و باید عده وفات بگیرد از وقت ارتداد



و بحکم حاکم شرع او را میکشند و لکن اگر توبه کرد و مسلمان شد  
اقوی قبول توبه اوست مابین خود و خدا و طاهر میشود لکن مع ذلك  
واجب القتل است و مال و عیال او باو بر نمیگردد بلی مالی را که تازه  
کسب کند مالک میشود بلکه عیالش را هم بعد از عدّه وفات بلکه  
در عدّه اگر بخواهد میتواند تزویج کند چنانچه مرتد ملی را تکلیف  
بتوبه میکنند اگر توبه کرد مال و عیال او از اوست والا او را میکشند  
و مال او بقتل منقل بوارث مسلم او میشود و اگر وارث مسلم ندارد  
مال امام علیه السلام است و اما زن اگر مرتد شود اگر چه فطری  
باشد او را حبس میکنند و اوقات نماز میزنند او را تا مسلمان شود یا بمیرد  
«دویم» از موانع ارث قتل است بدانکه اگر وارث مورث خود را  
بغیر حق عمداً بکشد از او ارث نمیرد بلکه اولیاء مقتول او را باذن  
حاکم شرع میکشند چنانچه اگر خطاء نمود و مورث را کشت باید  
دیه کامله بدهد و از آن دیه ارث نمیرد بلکه خویشان ابوینی یا پدری  
و زوجین دیه را میبرند بر حسب طبقات و از غیر دیه ارث میبرد  
«سیم» از موانع رقیبت است پس مملوک نه وارث میشود نه مورث  
و میراث او از مولای اوست والحمد لله رب العالمین



از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود هرگاه  
 امری را اراده کنی شش رقعۀ کاغذ بگیر و در سه تایی آنها بنویس  
 بسم الله الرحمن الرحيم خیرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة افعل  
 ودر سه تایی دیگر بنویس بسم الله الرحمن الرحيم خیرة من الله العزيز  
 الحكيم لفلان بن فلانة لا تفعل و بجای فلان بن فلانة اسم خود و مادر  
 خود را بنویسد پس آن رقعها را در زیر مصلاهی خود گذارد و دور کعبت  
 نماز بکن چون فارغ شوی برو بسجده و صد مرتبه بگو استخیر الله برحمته  
 خیرة فی عافیة پس درست بنشین و بگو اللهم خری و اختری فی جمیع  
 اموری فی یسر منك و عافیة پس دست بزن و رقعها را مشوش کن یعنی  
 یکدیگر مخلوط کن و یک یک آنها را بیرون آور اگر سه افعل پیایی  
 دراید پس بکن آن کار را که اراده کرده و اگر سه لا تفعل  
 پیایی دراید مکن آن کار را و اگر بعضی افعل باشد و بعضی  
 لا تفعل تا پنج رقعۀ بیرون آور اگر افعل بیشتر است  
 عما ین کن و اگر لا تفعل بیشتر است ترک کن  
 و حاجت نیست به بیرون آوردن رقعۀ

ششم والله العالم



## \* در فهرست کتاب \*

صفحه

۳	مقصد اول در اصول دین
---	----------------------

۱۰	مقصد دوم در فروع دین و آن متضمن سه منهج است
----	---

۱۱	منهج اول در عبادات و مسائل تقلید در آن هشت مطلب است
----	---

۱۸	مطلب اول در طهارت و احکام آن در چهار مقصد ذکر میشود
----	---

۲۰	مقصد اول در وضوء
----	------------------

۲۴	مقصد دوم در غسل
----	-----------------

۴۳	مقصد سیم در تیمم
----	------------------

۴۷	مقصد چهارم در طهارت از خبث
----	----------------------------

۵۵	مطلب دوم در اقسام نمازهای واجب و در آن ده مبحث است
----	--

۵۷	مبحث اول در مقدمات نماز
----	-------------------------

۶۳	مبحث دوم در اذان و اقامه
----	--------------------------

۶۴	مبحث سیم در واجبات نماز
----	-------------------------

۷۰	مبحث چهارم در ارکان نماز
----	--------------------------

۷۰	مبحث پنجم در مبطلات نماز
----	--------------------------



✽ در فهرست کتاب ✽

صفحه

مبحث ششم در شکایات نماز	۷۱
مبحث هفتم در نماز آیات	۸۴
مبحث هشتم در باقی نمازهای واجبی	۸۷
مبحث نهم در نماز جماعت	۹۰
مبحث دهم در نماز قصر و اتمام	۹۴
مطلب سیم در احکام روزه و در آن پنج مبحث است	۹۹
مبحث اول در شرائط روزه	۹۹
مبحث دوم در شرائط صحت روزه	۱۰۱
مبحث سیم در آنچه باید از آن امساک نمود	۱۰۳
مبحث چهارم در چیزهایی که موجب قضا میشود	۱۰۸
مبحث پنجم در اقسام روزه واجبه	۱۰۹
مطلب چهارم در زکوة و در آن دو مقصد است	۱۱۱
مقصد اول در زکوة بدن	۱۱۱
مقصد دوم در زکوة مال	۱۱۳



✽ در فهرست کتاب ✽

صفحه

مطلب پنجم در خمس و دران دو مبحث است	۱۲۰
مبحث اول در آنچه خمس بان تعلق میگیرد	۱۲۰
مبحث دوم در مصارف خمس	۱۲۴
مطلب ششم در نذر و عهد و یمن است	۱۲۷
مطلب هفتم در نکاح است	۱۳۰
مطلب هشتم در طلاق است	۱۴۰
منهج دوم در احکام معاملات و دران چهارده باب است	۱۴۴
باب اول در خرید و فروخت	۱۴۴
باب دوم در قرض	۱۵۶
باب سیم در رهن	۱۵۸
باب چهارم در حجر	۱۵۹
باب پنجم در ضمان و كفاله	۱۶۱
باب ششم در حواله	۱۶۲
باب هفتم در اجاره	۱۶۳



❀ در فهرست کتاب ❀

صفحه

باب هشتم در مضارب	۱۶۴
باب نهم در شرکت	۱۶۵
باب دهم در وکالت	۱۶۷
باب یازدهم در ودیعه و عاریه	۱۶۸
باب دوازدهم در غصب	۱۶۹
باب سیزدهم در صلح	۱۷۰
باب چهاردهم در هبه	۱۷۲
منهج سیم در بعض مهمات احکام و در آن سه مطلب است	۱۷۲
مطلب اول در وقف	۱۷۲
مطلب دوم در وصیت	۱۷۶
مطلب سیم در احکام میراث	۱۷۷
در استخراج ذات الرقاع	۱۸۷



امید است از اخوان مؤمنین که ملاحظه این چند غلط را نموده بعد از  
تصحیح اخذ مسائل دینیه از این رساله شریفه نمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱	فوموده	فرموده
۲۷	۷	غسله	غسل
۶۶	۱	بخوابد	بخواند
۷۰	۹	ندار	ندارد
۷۸	۵	نخواندن	بخواندن
۷۹	۱۰	ضرر دارد و ضرر ندارد	ضرر دارد ضرر ندارد
۹۳	۱۱	در نماز	در نماز
۹۴	۷	وهم	اوهم
۱۰۱	۱۲	بگذارند	بگذارند
۱۰۳	۶	خلال کردن	خلال نکردن
۱۰۳	۱۲	بیندازد	بیندازد
۱۰۴	۱۳	واو اوصیاء	واو اوصیاء
۱۰۸	۸	بعد از نیم	و بعد از تیمم
۱۰۸	۸	واحوط	احوط
۱۱۷	۱	اگر نر	اگر بز
۱۵۵	۶	هر در	هر دو